

روزها بر رُئس جمهور چگونه می‌گذرد

(کارنامه)

جلد دوم

از تاریخ شهریور ماه تا ۲۵ مهر ماه ۱۳۵۹

این کتاب در دو بخش در دسترس شماست

بخش اول

از شهریور ماه تا ۲۹ شهریور ماه ۱۳۵۹

بخش دوم

از ۳۰ شهریور ماه تا ۲۵ مهر ماه ۱۳۵۹

به قلم: ابولحسن بنی صدر

تاریخ انتشار آذر ماه ۱۳۵۹

تنظیم برای سایت از  
انتشارات انقلاب اسلامی

## خواننده گرامی

"کارنامه روزانه رئیس جمهوری" که اینک در دسترس شما قرار می‌گیرد، از این جهت که اول بار و تنها بار در تاریخ ایران و جهان بود که مسئول امور کشور فعالیت‌های روزانه خود را به مردمی گزارش می‌کرد که او را انتخاب کرده بودند، اثری بی‌مانند است. اما گزارش روزانه بدان‌خاطر آغاز شد، که فعالیت‌های رئیس جمهوری، شفاف، در معرض دید مردم و زیر نظارت آنها انجام بگیرند، بلکه هدف‌های دیگری را نیز تعقیب می‌کرد که سخت مهم بودند و هستند:

۱- کارنامه روزانه زاده‌ی یک تردید شد و آن تردید در قول و فعل آقای خمینی بود. آیا او یکسره تسلیم زور مداری شده و با استبدادیان، در بازسازی استبداد همدستان گشته است؟ روش تجربی که در پیش گرفته بودیم ایجاب می‌کرد، از راه شفاف کردن فعالیت‌های جمع خود، آقای خمینی و دستیاران او را ناگزیر بکنیم از تاریکی بدر آیند و در منظر مردم ایران و جهان همان بنمایانند که هستند. شفاف کردن تقابل‌ها، می‌باید هدفی را متحقق می‌گرداند: تقابل حق با نا حق، آزادی با زور مداری، راستگویی با دروغگویی می‌باید کار زور مدار را بجایی می‌رساند که یکی در برابر همه می‌گشت و می‌گفت تمام یک ملت بگوید بله، من می‌گویم نه. به شهادت کارنامه، در مهر ماه ۱۳۵۹، هشدار دادم که اصرار بر زور مداری کار زور مدار را به آنجا می‌رساند که بگوید: همه مردم بگویند بله، من می‌گویم نه.

دو بار تاکید آقای خمینی بر "همه ملت بگوید بله من مخالفت می‌کنم" (در ۶ خرداد) و "۳۵ میلیون بگویند بله من می‌گویم نه" (در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰) دلیل صحت روش شد. اما ۲- هدف تنها این نبود که استبدادیان بر اینهمانی خویش با قدرت (= زور) اعتراف کنند. هدف این بود که این واقعیت وجدان جمعی بگردد که قدرت مذهبی خوب و قدرت غیر مذهبی بد و نیز قدرت بی طرف که خوب‌ها آن را در نبود مردم بکار می‌برند و بد‌ها، در زیان مردم، وجود ندارند. قدرت (= زور) یکی است و یک کار می‌کند و آن ویرانگری است. بنا بر این، اگر مردم با وجود همه امکانات، در قهر و فقر واپس می‌روند، بدان‌خاطر است که طرز فکر دینی و غیر دینی آنها بیان آزادی نیستند، بیان قدرت هستند. وجدان جمعی به ضرورت نو کردن بیان‌های قدرت، از راه باز یافتن بیان آزادی، هدف اساسی دیگری بود و پی می‌جستیم. بدین قرار، "۳۵ میلیون بگویند بله من می‌گویم نه"، آنها در پاسخ به پیشنهاد مراجعه به آزادی عمومی بر وفق قانون اساسی، خودگویای پدید آمدن

وجدان جمعی بر ضرورت این نوگرایی بس مهم و تعیین کننده بود. بدین خاطر از آن روز، همچنان می کوشیم و باز نیز خواهیم کوشید تا جامعه ایرانی و جامعه اسلامی این نوگرایی را به عمل در آورد و حوزه بزرگ اسلامی، حوزه فرهنگ آزادی بگردد و جهانیان را به بیان آزادی بخواند. با اطمینان از پیدایش این وجدان بود که در خرداد ۱۳۶۰ خطاب به استبدادیان گفتیم: ما می رویم که بمانیم و شما می مانید که بروید. در حقیقت، در خرداد ۶۰ مسلم شد که ایرانیان مردم سالاری را برگزیده اند و واپسین ستون پایه استبداد را نیز ویران می کنند، در حقیقت

۳- کارنامه مطالعه بالینی روزانه یک انقلاب نیز هست. از نظر، دنباله سر مقاله ها است که در انقلاب اسلامی می نوشتیم. همانطور که در کتاب "خیانت به امید" دنباله کارنامه و کارهای بعد دنباله "خیانت به امید" هستند. مطالعه ای جامعه شناسانه که روز نگار یک انقلاب به قصد شناسایی عوامل داخلی و خارجی دخیل در بازسازی استبداد، به جامعه ما و جامعه های دیگر امکان می داد و می دهد ضعف ها و قوت های خویش را بشناسد و بخصوص بدانند که

الف - استبداد بعد از انقلاب، جبری نیست، قابل پرهیز است.

ب - به همان میزان که جامعه ای ضعف های خویش را بهتر می شناسد و در رفع آنها بیشتر می کوشد، بهمان میزان از عمر استبداد بعد از انقلاب می کاهد

ج - از آنجا که هر انقلابی خشونت زدائی است، بمعنای تغییر ساختهای زور مداری است، بر فرض ها ضعف های جامعه و همدستی عوامل داخلی و خارجی، موجب باز سازی استبداد بگردند، ساخت های جامعه، زیر فشار نیروهای محرکه، تسلیم تغییر می شوند و انقلاب به هدف خود می رسد. مجموعه کارها طی یک ربع قرن، گزارش پیوسته ایست از این تغییر بزرگ و سر انجام بخش. بخصوص

۴- جامعه ایرانی همواره در دولت به چشم بیگانه نگریسته است. دولت انسان ایرانی را در حکم شیء و رعیت و مال خویش می انگاشته و خود صاحب ناموس و جان و مال او می شمرده است. ایرانیان، همواره دو زبان می داشته اند، زبانی را با دولتیان بکار می برده اند و زبانی را با محرم ها. کارنامه، که در زمان انتشار و از آن روز تا امروز، کسی نتوانسته است صحت آن را انکار کند، کوشش روزانه ای بود برای

الف - از غفلت بدر آوردن انسان ایرانی که آزادی و حقوق انسان ذاتی او است و باید پندار و گفتار و کردار او ترجمان آزادی و حقوق او باشد و

ب - دولت استبداد، فرآورده طرز فکر و رابطه بر محور قدرت (= زور) است. اگر زن منزلت بجوید و مرد و زن، منزلت انسانی یکدیگر را بشناسند، اگر در خانواده زور از میان برخیزد، اگر انسان ایرانی به خود اعتماد کند، ساخت های استبداد که جز رابطه هایی نیستند که افراد و گروه های عضو جامعه با یکدیگر برقرار می کنند، استبداد از میان بر

می خیزد. و

۵- ایرانیان، به یمن انقلابی که ایران و جهان وارد عصر جدیدی کرد، چنانکه یکی از دو ابر قدرت از میان برخاسته و جنگ بوش با صدام می گوید که ابر قدرت امریکایی نیز در سراسیمب انحطاط شتاب می گیرد، پس از قرنها تحقیر، غرور انسانی خویش را باز یافته بودند. اعتماد به نفس جسته بودند. گزارش روزانه منتخب مردم به این مردم، افزون بر کوشش در تقویت این روحیه جدید، افزون بر جایگزین کردن یگانگی دولت با ملت کردن بجای دوگانگی این دو، ممکن کردن حضور مردم در صحنه، از راه بر عهده گرفتن مسئولیت دفاع از آزادی و حقوق و غرور انسانی خویش و از طریق فراخواندنشان به تشخیص و تصمیم و عمل و شرکت در رهبری بود. آن کوشش بزرگ که همچنان بدان می پردازیم، شرکت دادن مردم در بنای مردم سالاری نوی بود بر اصل مشارکت، در فراخنای اعتماد و صمیمیت و در بیکران معنویت. از اینرو

۶- تبیین اندیشه راهنما برای مردم، کاربردهای آزادی و استقلال در زندگی روزانه، رشد فردی و جمعی، تفاوت بنیادی اسلام بمتابیه بیان آزادی از اسلام به مثابه بیان قدرت و اهمیت اصل راهنما وقتی موازنه عدمی است در پندار و گفتار و کردار روزانه، می باید ایران را در صراط مستقیم رشد قرار می داد. از این نظر نیز، کارنامه دنباله کارهایی است که از آن پس ادامه دارند.

۲۹ اسفند ۱۳۸۲ ابوالحسن بنی صدر

شنبه ۱ شهریورماه ۱۳۵۹

از بالا هم که کویر را می دیدی»- دنباله مسافرتی است که از روز پنج شنبه ۳۰ مردادماه به طرف کرمان شروع شده بود.

و گاهی هم در یک دره ای مختصر سبزی و چند خانه گلی را تشخیص می دادیم می توانستیم حدس بزنیم که این نقطه نیز از محرومترین مناطق کشور ما هست و بعد رفتیم و این محرومیت ها را به چشم دیدیم. آنها در زمره مسائلی که طرح کردند یکی مسئله امنیت مرزها بود. ورود افغانی هایی که زیر فشار به مرزهای ما وارد می شوند و آنهایی که از این فرصت استفاده می کنند و به داخل کشور ما می آیند و کارهایی که می کنند، اینها هم مسائل شان را تمام کردند و بعد از این هم یک گروه دیگر آمدند. این طور که به یادمانده گروهی بودند که آنها هم مسائل مختلف منطقه و برخوردهایی که هست را طرح کردند و به اصطلاح خطرانی که این برخوردها دارند از جهت حال و آینده برشمردند و حضور عوامل گوناگون و افغانی و غیرافغانی را در منطقه بازگو کردند.

مدتی هم با وزیر مسکن آقای یحیوی درباره مسائل عمومی بحث کردیم و آن طور که می دیدیم برداشتهایی کرده بود که من تصحیح کردم و گفتم که کجای مسئله به نظر من این طور نیست و این طور عمل نمی کند و مقداری هم البته

تبلیغاتی بود که شده و می‌شود و بنای من تقویت چه نیرویی است در مقابل چه نیرویی و این مطالب را بحث کردیم شب دیر وقت خوابیدیم.

صبح زود بیدار شدیم بعد از نماز تا ساعت هفت صبح صبحانه بود بعد رفتیم به سپاه پاسداران. من برای آنها به کوتاهی صحبت کردم و از آنجا به فرودگاه آمدم و بعد رفتیم به دیدار چند شهر.

اول رفتیم به خواب. مردم آمده بودند به فرودگاه و صحبت را هم در همان فرودگاه برای مردم کردیم، آنجا مردم هم شیعه هستند و هم سنی. طبیعتاً از مسایلی که در آنجا بحث شد یکی همان ضرورت وحدت اسلامی بود.

بعد رفتیم به مدرسه دینی اهل سنت در آنجا هم با علمای اهل سنت صحبت کردیم بعد یکی از بازاریان درخواست‌های مردم را در آنجا به صورت شعری درآورده بود که خواند و مهمترینش این بود که خوف فرمانداری بشود، نماینده خوف هم بود و همین را می‌خواست بعد رفتیم دهی را که به صورت کلافه بندی ساخته بودند که فاصله این کلافه‌ها را خود مردم پر می‌کنند دیدیم. مردم جمع بودند و احساساتشان گرم صمیمانه و زایدالوصف بود که توانایی وصف آن در من نیست و این که این‌ها مطالبی است که وصفش هم بر من احساس شرم می‌دهد. از آنجاها رفتیم به شهر یا بخش مرزی کاریز.

بعد از آنجا به تایباد رفتیم. در تایباد در ورود همان شور و هیجان هموطنان مسلمان ما از سنی و شیعه و علمایشان که در آنجا جمع بودند بعد من به کوتاهی برای مردمی که حاضر بودند صحبت کردم و به دیدن بیمارستانی در دهی رفتیم در بیمارستان یک طبیب هندی بود و پرستارانی که نوشته‌ای خواندند و درخواستهایی در آن نوشته برای تکمیل آنجا بیان داشتند. اما در اتاقها غالباً بیمار زن خوابیده بود و اینها معناد بودند و غالباً جوان، معتاد به تریاک که معلوم شد در آن منطقه اعتیاد بسیار شایع است. از آنجا برگشتیم به تربت جام رفتیم. اینجا، تربت جام، جایی است که می‌گفتند جو انقلابی در روزهای انقلاب نداشته، اما شور و هیجان مردم آنجا شاید بسیار بیشتر بود و اجتماعشان از محل ورود هلی کوپتر تا محل اجتماعشان فوق العاده هیجان‌انگیز. در آنجا هم من مختصر در ضرورت وحدت صحبت کردم. و اینکه ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که بدون این وحدت، دشمنان بر ما چیره می‌شوند و ما نباید بهانه بسازیم و بهانه‌هایی که به وجود می‌آید را جدی بگیریم و وحدت خود را قربانی حرف و نقل‌های این و آن نکنیم.

در پایان خواهم گفت. در این مسافرت شش مسئله اساسی را با مردم مطرح کردم و در میان گذاشتم. با علما شیعه و سنی صحبت کردم و آنها درخواست‌ها و توقعاتشان را اظهار کردند که همان خواست‌ها و توقعات جاهای دیگر است. شهردار آنجا با پشتکاری از کمبودهای شهر صحبت کرد و این که ما را حواله وزرا نکنید و خودتان به این کمبودهای ما برسید. بعد از ظهر و پیش از سفر از آنجا به مقبره جامی رفتیم و فاتحه خواندم. ولو هیچ وضع خوبی نداشت و از این که در رژیم گذشته به عنوان فرهنگ و هنر وزار تخانه‌ای وجود می‌داشته کمترین کار و توجه به این گونه امور و حفظ بناهای تاریخی که هم اثری است از هنر مردم، وقتی معتقدند و هم این که نشانه تداوم فرهنگ است مراقبت نکردند، البته حالت تأسف بد به من دست داد. امیدوارم که این بنا مرمت بشود و شهردار هم بجد آنرا می‌خواست. مسئله آب هم برای شهرها در همه جا طرح بود که آب شور است و آب می‌خواستند که آب تصفیه شده و بهداشتی برای شهرها تأمین شود از آنجا بنا بود به روستایی برویم به اسم حاجی آباد که زلزله آنرا ویران کرده بود و بنا بود آنجا را بسازند به بالای آنجا هم رسیدیم اما احتمال کم آمدن بنزین مانع از فرود آمدن شد و ناگزیر رفتیم به بیرجند در بیرجند اجتماع مردم در فرودگاه و هجوم و هیجان آنها و دیدار ما از مناطق فقیرنشین و شرکت در اجتماع بسیار بسیار بزرگ مردم شهر پایان این سفر بود و من در آنجا طی سخنان کوتاهی پنج مسئله‌ای را در این دیدار از چندین و چند شهر با مردم طرح کرده بودیم، به طور خلاصه برای آن اجتماع بیان کردم و مطلب و آنچه را که من برداشت دارم از این سفر مطلبی است که دنباله این گزارش کار روزانه است.

شش موضوع اساسی که با مردم در میان گذاشتم عبارتند از: روحیه کار و تلاش و سازندگی، به نظر من تا وقتی که این روحیه در مردم ما ایجاد نشود، در این تلاش و سازندگی و کار خود مردم پیشگام نشوند و حل مسایل را از این طریق نخواهند توسل به دولت و دستگاه دولتی برای کار و رفع مشکلات کشور به نتیجه‌ای نخواهد انجامید. یک ملت انقلابی بعد از پیروزی انقلاب برای این که انقلاب او به ضد انقلاب تبدیل نشود محتاج روحیه کار و تلاش است و این روحیه را روحانیون روشنفکران، نویسندگان، مسئولان باید در مردم تقویت کنند و به صورت یک هیجان عظیم و مثبت درآورند تا کشور با سرعت و شتاب به حل مشکلات خود بپردازد.

موضوع دومی که با مردم در میان گذاشتم ضرورت تغییرات بنیادی اجتماعی است و این مطلب را کوشیدم روشن کنم جریانی هست که می‌کوشد نظام اجتماعی را بعد از انقلاب از تغییرات اساسی دور سازد و برای این که به این کار موفق بشود مسایل کاملاً فرعی و کوچک را بزرگ می‌کند و با آنها جو می‌سازد و بخشی از این نسل را به آن مسایل سرگرم

می‌کند و در نتیجه مشغول شدن به این مسایل ما را از پرداختن به تغییرات اساسی باز می‌دارد و در نتیجه دستگاه‌های کشور همان طور که بوده‌اند برجای می‌ماند و روابط اساسی نیز همان طور که بوده‌اند به جای می‌ماند و بعد از مدتی که محرک‌های اصلی انقلاب از کار افتادند به راحتی می‌توانند نظام را در شکل پیشین ادامه دهند و دستگاه حکومتی را در خدمت نظام درآورد و مخالف‌ها و مزاحم‌ها را هم حذف کنند. بنا بر این مسئولان کشور وظیفه الهی دارند که پی در پی به مردم هشدار بدهند تا خود را با سرگرمی‌ها مشغول نکنند و برای انقلاب خودشان تغییرات بنیادی نظام اجتماعی را بخواهند و البته تا آنجا که ممکن بود توضیح دادم که این تغییرات کدامها هستند.

مسئله سومی که با مردم در میان گذاشتم این بود که ما در جهان امروز به عنوان مسلمان مشترکات فراوان داریم و حق داریم که این مشترکات را اساس وحدت خود قرار بدهیم. مسئله افغانستان را به مناسبتی که در مرز افغانستان سفر می‌کردم با مردم مرزنشین در میان گذاشتم که اگر مردم افغانستان وحدت اسلامی داشتند دچار حکومت مشتی اقلیت نمی‌شدند و امروز سربازان روسی خاک آنها را مورد تجاوز قرار نمی‌دادند و ملتی را به این روز در نمی‌آوردند و این ضرورت وحدت به قدری اساسی است که بیان غیرمسئولانه این و آن شخص درباره این و یا آن مقام دینی محترم در نزد اهل سنت یا نزد شیعه نمی‌باید موجب برانگیختن احساسات مخالف‌آمیز بلکه تعصب‌آمیز شود.

مسئله چهارمی که با مردم این نواحی در میان گذاشتم این بود که کارها در کشور محتاج ضوابط است و ما اگر بخواهیم مشکلات را بر ضابطه زور حل و فصل کنیم و قانون حکومت نکنند، بلکه نیرو و نیروی گروهی حاکم بشود ما دچار فاجعه تاریخی می‌شویم انقلاب به ضدانقلاب تبدیل می‌شود. این را به تفصیل توضیح دادم که عدم تغییرات اساسی اجتماعی معنایی جز این ندارد که ما بر همان اساس که پیش از این قدرت حاکم به وجود می‌آمد، قدرت حاکم به وجود بیاوریم و بگوییم آنها که زور دارند باید حکومت بکنند آنها بی هم که زور ندارند باید تابع حکومت بشوند. مردم تشخیص ندارند، مردم هشدار نمی‌دارند و جدانی به نام وجدان عمومی حرف مفت است و وجود ندارد. در نتیجه مردم بی مردم. باید برویم ببینیم چه کسانی تشکیلات دارند، تشکل دارند آنها باید حکومت کنند آنها هم دو دسته‌اند: یک دسته غیر مسلمانان و یا غیرمکتبی‌ها و یک دسته مکتبی‌ها.

و مکتبی‌ها آنها هستند که خداوند آنها را آفریده است برای حکومت کردن و بر آنها هم واجب نیست که گناهان کبیره از قبیل دروغ، افترا، شایع پراکنی و... انجام ندهند. و گفته‌ام به این که اگر امر به این صورت تلقی بشود و کسانی به عنوان مسلمان به خودشان اجازه بدهند به هر قیمت حکومت را در دست بگیرند خواهی نخواهی اولاً این بریدن از مکتب است و ثانیاً آنها نیستند که توانایی حکومت خواهند داشت. در جهان قدرتها و ابرقدرتها، بلکه آنها بی می‌توانند حکومت را ب دست بیاورند که در این ساخت عمومی قدرت جهانی می‌توانند تکیه گاه مطمئنی داشته باشند و توضیح دادم که اینها فقط جاده صاف کن می‌شوند و دیر یا زود نوبت معاویه‌ها و مستبدها می‌رسد و در شرایط فعلی خیلی زود این نوبت به آنها می‌رسد. این معنی را کوشیدم حالی کنم که این جاده صاف کن‌ها که امروز در یک گروه‌های اقلیتی خودشان را منزوی می‌کنند خواهی نخواهی باید برای حکومت کردن دنباله تکیه گاهی بگردند. ناگزیر باید در روابط عمومی قدرت در جهان برای خودشان جا پیدا کنند اما به لحاظ ذهنیتی که بیان کننده آن هستند حاضر به پیدا کردن جان نمی‌شوند و زمان حذفشان به این ترتیب فرا می‌رسد به زودی زود و از مردم پرسیدم آیا در جریان انقلاب این گروه‌ها بودند که انقلاب را ایجاد کردند یا زعامت و رهبری امام که به مردم ما اجازه داد که بدون کسب اجازه از این گروه‌ها متحد شوند و انقلاب عظیمی را که در تاریخ معاصر بی نظیر است به وجود بیاورند. به همان مردمی که چنان وجدان آگاهی داشتند حق دارند امروز نیز دولتی را داشته باشند متناسب با این.

مسئله دیگری که با مردم در میان گذاشتم این بود که ما امکانات فراوان داریم برای این که بتوانیم مشکلات را با آنها حل کنیم اما کافی است که یک محیط آزاد داشته باشیم برای بحث و گفت و شنود تا واقعاً معلوم بشود، چه کاری انقلابی و مکتبی است و باید کرد و چه کاری ضدانقلابی و ضدمکتبی است و نباید کرد. متأسفانه با جوسازی در این ماه‌های گذشته فراوان کارهای ضدانقلابی، انقلابی نموده شده و به جامعه تحمیل شده و امروز ما هنوز جرئت این که بگوییم آن کارها کارهای درستی نبوده نداریم. اگر کسانی باشند و بخواهند برای این مردم تصمیم بگیرند این اشخاص باید بیایند و حال روز مردم واقعی این کشور را که در چنان فقر سیاهی زندگی می‌کنند، ببینند و متناسب با این واقعیت برای کشور تصمیم بگیرند و جوسازی نکنند در صورتی که البته حسن نیتی داشته باشند و از ما بهتران نباشند.

و بالاخره مسئله آخری که از نظر ترتیب قطعاً مسئله اول است، مسئله معنویت و جای آن در انقلاب اسلامی ایران است. گفتم که در حل رابطه‌ها میان نیروها تنها یک راه انقلابی دارد و آن هم اجرای قانون است اگر قانون اسلام اجرا بشود و تنها قانون اجرا بشود و جای هر کس معلوم باشد و هیچ کس کوشش نکند از جای خود، جایی که در قانون دارد بیرون برود ما می‌توانیم مطمئن باشیم که دیگر مستکبران به مشکل و عنوان دیگر بر نمی‌گردد و برای این که قانون

حکومت بکند ناگزیر باید جای زور مادی را چیزی پر بکند، و آن هیچ چیز جز معنویت و بازگشت به خدا نیست. از اینجاست که حتی از نظر علمی این معنویت پایه اصلی تحول در جامعه باید تلقی بشود و ما بر اساس آن کوشش بکنیم اندیشه و ابزارهای قانونی را جایگزین روشهای تخریبی زورمداری بکنیم.

و اما آنچه من برداشت می‌کنم از مسافرت خودم به این نقاط اگر بخواهم اثرات این مسافرت را از دید مردم این نقاط، روحانیون، مسئولان و آنهایی که فرصت کردند به من نامه بنویسند یا با من گفتگو کنند و در میان بگذارند، نخستین و مهمترینش ایجاد این روحیه است که تنها در این جمهوری مسئولان از مردم غافل نیستند. از دورافتاده‌ترین مردم غافل نیستند و این مردم برایشان دور و نزدیک فرقی نمی‌کند و خطر را و مشکلات را مانع رفتن به دورافتاده‌ترین نقاط و گفت و شنود با محرومترین مردم نمی‌کنند و در نتیجه خود این امر برای ثبات وضع و امنیت سیاسی و امنیت عمومی کشور لازم و به غایت مهم و ضرور است. مطلب دوم از دید خودم علاقه، هیجان و صمیمیت خارق العاده‌ای است که مردم در این دیدارها از خود نشان می‌دهند. قطعاً غرق شدن در امواج مردم برای کسی که مسئولیت برعهده اوست موجب تنبه دائمی است و توجه شبانه روزی به این که این عشق و علاقه در عین حالی که خود از اسباب مهم ثبات وضع در کشور می‌شود مسئولیت مسئولان را بیش از آنچه باید سنگین می‌کند و هربار و در هر نوبت این عشقها و صمیمیت و عشق و علاقه بیشتر و روشن تر و واضح تر و قاطع تر می‌شود. عده‌ای هستند که فکر می‌کنند تضعیف رئیس جمهور ضرورت است. آنها اگر وابسته به جایی نیستند، خوب است از این رابطه‌ای که به وجود آمده است عبرت بگیرند و بدانند در شرایط موجود یکی از اسباب و بلکه مهمترین اسباب ثبات رژیم جمهوری، همین علاقه میان مردم و مسئولان است. بنابراین تضعیف به معنای از بین بردن عامل عمده ثبات وضع در کشور است. اسبابی که در همه حال می‌تواند ما را از خطرهایی مهم برهاند و بالاخره مسئله سوم، محرومیت فوق العاده مردم است رژیم پیشین به همه چیز مشغول بوده، جز پرداختن به از بین بردن محرومیت‌های غیرقابل تحمل. ما در کویر پرواز می‌کردیم در حاشیه‌های کویر می‌نشستیم در میان دره چند درخت و مقداری سبزی زندگی مردمی را تشکیل می‌داد که در این عصر به خود نام انسان دادند و حق دارند انسان باشند و انسانی زندگی کنند. برای این محرومیت بی نهایت هیچ معنویتی گویاتر از کوشش برای کاستن از آن محرومیت نیست، محرومیت فرهنگی، معنوی و محرومیت مادی بی انتها است و اگر مردم شهرهای بزرگ فشار می‌آورند و چیزهایی را می‌خواهند، باید دست آنها و دست نمایندگان آنها را گرفت و به این نقاط محروم برد و گفت کمی انصاف، شما از توقعاتتان کم کنید و بگذارید دولت کمی به محروم ترها برسد هر چند پرداختن به آنها به چشم خبرنگاران و دوربینهای رادیو تلویزیون نیاید. چون آنها دهات دورافتاده‌اند و کسی به داد آنها نمی‌رسد.

برداشت چهارم من اینست که بدبختانه در جمهوری اسلامی، به خاطر حسن نیت بسیار در بیشتر موارد علم شرط گزینش مسئولان نیست، در نتیجه از آنچه باید کرد ناآگاهند و دنبال راه حلهایی می‌روند که یا در سابق رفتند یا در حال حاضر اینجا و آنجا عده‌ای در پیش گرفتند و به نظر من این امر و ناهماهنگی میان مسئولان در غالب جاها از موانع مهم پیشرفت کارهاست این ناهماهنگی خلاف آنچه وانمود می‌شود، میان نهادهای پیشین و نهادهای جدید نیست میان مسئولانی است که جدیداً در این نقاط گمارده شدند و اینها چون همه خود را در این وضعیت مشابه می‌دانند به اصطلاح خود را مکتبی می‌دانند ناچار زیربار هم نمی‌روند و برخورد بینشان فراوان دیده می‌شود و این مسأله‌ای است که باید به کمک همان معنویت، قانون و ضرورت اجرای قانون حل بگردد و راه حل دیگری هم نمی‌جوید چنان که در سطح کشور نیز مسئله امروز، دعوای این دستگاه قدیمی و جدیدی نیست، بلکه دعوا بین آنهایی است که همه خود را مسلمان و مکتبی می‌دانند اما گروهی می‌خواهد خود را تحمیل بکند و حکومت را به انحصار خود درآورد و بقیه این وضع را تحمل نمی‌کنند و در مقابل آن می‌ایستند. این مشکل در همه جا هست و این ظاهر قضیه است، اما زیر قضیه را که درست دقت بکنیم، می‌بینی همان گروههای حاکم هم با زرنگی و تردستی خاص خودشان که طی قرون از راه حکومت کردن که به صورت یک سنت و فرهنگ آمده است خود را در ورای پوششهای جدید پنهان کردند و از راه تراشیدن این مقامها در مقابل هم ایجاد بن بست کردند به طوری که هیچ کار اساسی شدنی نباشد و بالاخره در قبال همه این مسایل روحیه امید در مردم هنوز زنده و قویست و این مسافرتها در عین حالی که به من فرصت می‌دهد با یک به یک مشکلات مردم این نواحی آشنا بشوم و بعد از هر سفر با فرستادن هیئتی بخشی از مشکلات اینها را حل بکنم، در عین حال امکان می‌دهد که این روحیه امید از بین نرود بلکه ما امکان پیدا کنیم و بیشتر به فریاد آنها برسیم به نظر من در حال حاضر از اسباب قوام این جمهوری همین روحیه امید است که به صورت آن عشق و علاقه اظهار می‌شود و از خداوند می‌خواهم که ما را در حفظ این روحیه امید و یاری دهد.

این سفرها این فایده را دارد که به مردم فرصت بدهد آنها نیز از مشکلات کار مسئولان کشور مطلع بشوند. بلکه ما بتوانیم فرصت و مجال پیدا بکنیم تا مشکلات را بترتیب اهم و غیر اهم از پیش پا برداریم. شب بعد از مراجعت از این

سفر ساعت قریب به ۱۱ شب آقای تقوی نزد من آمد و فهرست وزیران را که آقای رجایی فرستاده بود به من داد و این اولین بار است که من از نام و نشان وزیران آگاه می‌شدم. ساعت ۱۲ شب از نزد مادر به محل کارم آمدم و بدین ترتیب آن روز ما به پایان رسید.

## یکشنبه ۲ شهریورماه ۱۳۵۹

امروز مشغول پاکسازی شدیم. پاکسازی اتاق از پرونده‌ها و نامه‌ها. مشغول شدیم به خواندن گزارشها و تعیین تکلیف آنهایی که باید به اجرا درآید. دو سه نفر هم آمدند و در این کار سنگین مرا یاری کنند. پرونده‌های بسیاری راه، نامه‌های بسیاری را خواندم.

این که این همه گزارش برای من می‌فرستند لطف بزرگی است که مردم ما در حق رئیس جمهور خودشان می‌کنند و او را نه تنها از واقعیتها آگاه می‌کنند، بلکه نظرهای خودشان، راه‌حلهای خودشان را هم با او در میان می‌گذارند. لوابح بسیاری هم و تصویب نامه‌های هیئت دولت، مثل آنچه باقیمانده از شورای انقلاب بود، آنها را هم آورده بودند و خود کوهی شد، آنها را هم امضا کردیم.

بعد آقای رجایی آمد. صحبت راجع به وزرا پیش آمد و مسئله تفتیش عقاید در فرهنگ را تکذیب کرد و مسئله طرح را به میان آورد که چون من را حالا در مجلس طرح کردند، مطابق معمول بداخلاقها مورد سوء استفاده قرار داده‌اند، این را بازگو می‌کند، صحبت این که دو خط وجود دارد را پیش آورده و از خطی که خود در آن است و خطی که من در آنم صحبت کرد و من در مصاحبه‌ای که بعد از رفتن او کردم، اشاره به این خطوط کردم.

البته قاعده این است که دوره ما مثل دوره شاه سابق نباشد و این طور رهبر انقلاب ما، به صورت چماقی در هر فرصتی بر سر این و آن کوبیده نشود از جمله، بر سر رئیس جمهور ایران. در اینجا من گفتم که رئیس جمهور و خط وی از خط قانونیت نباید جدایی داشته باشد و باید قانون را اجرا کند. اگر غیر قانون اجرا بشود در آن صورت رابطه زور و تناسب و تقابل قوا اصل می‌گردد و خواهی و نخواهی آنها که می‌توانند در ساخت عمومی قدرت جهانی جا و موقعیت پیدا کنند، آنها حکومت پیدا خواهند کرد و این یعنی مرگ انقلاب پس من نمی‌توانم، اگر دیدم غیرقانون حاکم می‌گردد، می‌شود این را تحمل نکنم و ناگزیر باید با مردم در میان بگذارم. همین مسئله را با تعبیر خیلی زیادی در مصاحبه گفتم و حالا عده‌ای بداخلاق این را بدون مقدمه طولانی که گفته شده است، چرا باید قانون و نه گروه بندی‌ها حکومت کند و خط من خط قانون است، آن خط قانون را برداشتند و گفتند: «هان» پس رئیس جمهور خطی غیر خط امام دارد و از خط خود دم می‌زند.

چرا این بداخلاقی‌ها را می‌کنند، روشن است. روشن است و وقتی مقدمات مسئله معلوم است می‌توان گفت که آگاهانه هم این کار را می‌کنند. برای این که به خیال خودشان به این ترتیب نه تنها در حال حاضر رئیس جمهور را تضعیف می‌کنند بلکه در موقع پیش آمدن خطرهای نیز از پیش، رئیس جمهور را برای آن خطرهای تضعیف کرده‌اند.

البته من علاوه بر این به آقای رجایی گفتم: من را مردم براساس یک برنامه‌ای که به آنها ارائه دادم انتخاب کرده‌اند، پس من نمی‌توانم از این برنامه بیرون بروم. از نظر من مکتب دارای بعد اقتصادی است. دارای بعد سیاسی است، دارای بعد اجتماعی هم هست. دارای بعد فرهنگی و معنوی نیز هست و این بعد معنوی انقلاب هست که ما را بی‌نیاز می‌کند از مادی کردن روشها یعنی اعمال قوه از روی قرار و قاعده و این را بارها و بارها با مردم در میان گذاشتم، در مقاله‌ها و سرمقاله‌ها نوشته‌ام، در کتابها نوشته‌ام، در بیانها گفته‌ام. پس من نمی‌توانم از آنچه که مردم بر اساس آن مرا به ریاست جمهوری انتخاب کرده‌اند انحراف بجویم.

بعد از رفتن آقای رجایی دو دختری که به امتحان از آنها تفتیش عقاید کرده بودند، آمدند و شرح موقوف را دادند که در مصاحبه گفتم و گفتند به این که با وجود توصیه از آنها، یکی مشروط پذیرفته شده بود، یعنی مشروط به اینکه مدت یکسال تحت نظر حزب باشد و دیگری رد شده بود و او می‌گفت خواهرش که بدون توصیه رفته و از همین تفتیش عقاید از او شده، او رد شده است.

و به گمان من این گونه مواقع، مواقعی است که یک نسل انقلابی باید خصلت انقلابی خود را نشان بدهد و نمی‌باید تسلیم این جریانهای مفتضح بشود و اگر این جریانها وجود دارد، باید بر سر این مفتشان بریزند مردم و به آنها حالی کنند که عصر معاصر عصر انقلاب است و انقلاب ما، انقلاب اسلامی است و نمی‌باید به چنین شیوه‌های ننگین آن هم در



آموزش و پرورش دست زد.

بعد از آنها روزنامه آمد، مخبران آمدند و مصاحبه کردند. من به طور مفصل به سئوالهایشان که البته سئوالها هم از آن‌ها نبود و بیشتر ضبط کننده بودند، جواب دادم.

و سومی در را باز کرد و وقتی جوابهای مرا شنید، سئوالهایی طرح کرد برای این که پاسخها واضح و روشن بشود و من هم پاسخ دادم. این مخبرها مطمئن نبودند بابت این سئوالها و جوابها مورد تعقیب واقع نشوند. خوب بشود، تا ببینیم چه وقت امنیت، امنیت شغلی به وجود می‌آید و آزادی در اقلای پرسیدن و سئوال کردن و جواب شنیدن؟

بعد به همین پاکسازی مشغول شدیم تا دیرگاه شب و الآن وقتی شب به پایان رسید، روز بعد هم (چون حالا چهارشنبه شب ساعت نزدیک دو بعد از نیمه شب است که من دارم نوار یکشنبه را پر می‌کنم و روز بعد هم این پاکسازی را ادامه دادیم و پرونده‌ها و گزارشها را خواندیم و امروز که چهارشنبه است روی میز باز پرونده هست، اما نه به شلوغی که پیش از این بود، صاف شده، پاک شده روی میزها و می‌شود به اصطلاح دنبال کاغذ و مطلب نوشته و پرونده اینجا و آنجا را چرخید).

شب احمدآقا تلفن کرد و قرار شد فردا دوشنبه پیش من بیاید. حال فراموش کردم که شب آقای دادستان کل و آقای مهدوی کنی و میرسلیم نزد من آمدند. آنها آمده بودند تا درباره چند مسئله گفتگو کنند، برای تأمین امنیت، یکی امنیت قضایی و مسئله گروههای مسلح، یکی مسئله احزاب و جمعیتها و حدود عمل آنها و یکی مسئله دادگاههای انقلاب و نحوه تنظیم رابطه آنها یا ضابطین دادگاهها و شیوه عمل آنها و آن طور که یادم می‌آید، شاید مسئله دیگری نبود، من بیاد نمی‌آورم. در این باره ما تصمیم گرفتیم. یکی هم مسئله گروههای مسلح مثل این که غیرمجاز عمل می‌کنند. و چگونه باید اینها را از عمل بازداشت. امیدوارم که تصمیماتی را که اتخاذ کردیم به اجرا گذاشته شود. و در این حال، مطالبی درباره سیاست روز، نگرانیهایی که موجود است و نگرانی که از به مسئولیت گماردن اشخاص غیرصالح برای مسئولین صحبت کردند و خودشان اظهار نگرانی کردند، نگرانی شدید و خواستند و خود هم تلفن کردند و وقت گرفتند برای روز بعد (یعنی دوشنبه ساعت ۶ تا ۶/۵ بعد از ظهر) به خدمت امام برسند و مطالب خودشان را بگویند. در آنجا آقای مهدوی کنی گفت: من از اظهار نظر رئیس جمهوری به او معتقدتر می‌شوم، برای آن که اگر می‌خواست تقابل قوا بکند، نمی‌باید این طور اظهار نظر می‌کرد. البته در زمینه همین مسئولیت و مسئول چه کسانی می‌توانند به عنوان مکتبی مسئول امور مردم باشند.

بعد از این جلسه من به منزل آمدم. بعد این طور که بیادم مانده، رئیس بانک مرکزی آمد، نه رئیس بانک مرکزی فردا شب آمد.

بنابراین باز به خواندن گزارشات و پرونده‌ها مشغول شدم تا دیروقت شب و این بود گزارش یکشنبه.

## دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۵۹

امروز صبح نامه‌ای را نوشتم خطاب به آقای رجایی. نامه مفصلی است و در موقع خود به اطلاع مردم خواهد رسید. بله حین نوشتن نامه، حاج احمدآقا آمد، درباره ترکیب دولت صحبت شد و بعد از رفتن او آقای رجایی آمد. من نامه را به او دادم. دو ساعت و نیم اینجا بود. صحبت‌های بسیار شد و کوشیدم برای او روشن کنم، انسان وقتی بخواهد بر اساس عقیده کار کند نمی‌تواند روحیه اغماض و مسامحه داشته باشد.

بعد، آقای نوبری از بانک مرکزی آمد و مدتی راجع به کارهای بانک و آنچه باید کرد و نباید کرد، صحبت کرد و بعد پیرحسینی آمد، درباره چاههای نفت در مرز عراق و تجاوزی که عراق در بردن نفت می‌کند، صحبت کرد و اطلاعاتی راجع به توطئه‌های دشمن در خوزستان و رفتار به غایت نادرستی که استاندار خوزستان با او کرده بود داد. بعد کسی از آموزش و پرورش آمد و راجع به وضع آشفته آنجا صحبت کرد که از ۲۴ استان ۱۸ استان مدیر کل ندارد و مسایل اساسی آموزش و پرورش مثل محتوی کتابهای درسی، برنامه ریزی و سازماندهی وزارتخانه صحبت کرد و گفت امسال چاپ کتاب درسی به تاخیر افتاده و در فروردین هم کتابها حاضر نمی‌شود. گفت تفتیش عقاید وجود دارد، تکلیف ساواکیهای وزارت آموزش و پرورش هنوز معین نشده و بسیاری از این مسایل را شماره کرد که امیدواریم و این فقط امیدواری است، بر این که در هر جای دیگر هم هر کاری که خواسته است به راه بیفتد عواملی آمده‌اند. اشکالتراشی کرده اند و مانع تراشیده‌اند.

بعد، عده‌ای آمدند و اطلاعاتی راجع به توطئه‌هایی که در داخل و خارج کشور در شرف انجام است با من در میان گذاشتند خبرهایی هم آورده بودند که به من دادند.

بعد، آقای خلخالی و یکی از روحانیون آمدند و از گرانی سیگار شکایت کرد که می‌گفت مردم جانشان به لب رسیده. گمان من این است که از بسیاری امور، مردم جانشان به لب رسیده. بعد دو نفر از نمایندگان آمدند راجع به امور خودشان گفتگو کردند. بعد هم دکتر علی اصغر بهزادنی آمد و درباره هیئتهای مذهبی که بعضاً فعالیت‌های جاسوسی داشتند، صحبت کرد. و قبلاً هم یک گزارش مفصلی در این باره پیش من آورده بود که خوانده بودم. او از کوششی که شده است برای این که این هیئتها را از جاسوسان پاک بکنند، هم سخن گفت. البته در این روز هم همان طور که گفتم کار پاکسازی پرونده‌های روی میز را ادامه دادیم و تکلیف پرونده‌های بسیاری را معلوم کردیم. بعد گزارشهای بسیاری را خواندم و دیروقت شب هم، تولد علی فرزندانم بود که به منزل خواهرم رفتم. در آنجا فرزند امام تلفن کرد و گفت که نتیجه گفتگو در حضور امام این شده است که فردا عصر (سه شنبه) نزد شما بیایم.

## سه شنبه ۴ شهریورماه ۱۳۵۹

امروز تصویبنامه‌های زیادی را امضا کردم، گزارشی درباره وضع تاستان که توسط گروه سیاسی دفتر ریاست جمهوری تهیه شده بود مطالعه کردم. بعد به پاکسازی روی میز ادامه دادم. و سپس طرحی از سرهنگ شیرازی خواندم. بعد، آقای کلانتری وزیر راه آمد و انتقادهای بسیاری را در چند دسته مطرح کرد. یکی این است که می‌خواهند شما را با نهادهای انقلاب مقابل کنند که باید مواظب باشید و همین حرفهایی که می‌گویند. مثل «دارد کار بازرگان را می‌کند، منم، منم می‌زند، جوری عمل می‌کند مثل این که دیگران عقلشان نمی‌رسد. و خصوصاً این که گفته‌اید خط من در این رابطه است. او از قول خواهرش هم مطالبی در همین موارد نقل کرد.

بعد، از دودستگی و اختلاف که مردم را مأیوس می‌کند و مسئله مجلس و مخالفت با آن بالاخره این که عنوان می‌کنند آنها که به نفع من و برای من شعار می‌دهند، فدائیان و مجاهدین هستند، صحبت کرد. من به طور مفصل شاید در بیشتر از یک ساعت و نیم برای او توضیح دادم، علت این که زحمت این همه توضیح را به خود دادم این بود که آن را جوان با جوهری می‌یابم و فکر می‌کنم اگر فکر او مستقیم بشود و با این گونه القائات منحرف نشود، استعداد خوبی است برای کشور. برای او مفصل مسئله برخورد با نهادها را توضیح دادم، گفتم که خود کلمه نهاد که می‌گویند یک جریان و حرکتی است وقتی یک جریانی یک حرکتی نهاد شد، سازمان شد، در، پنجره و پیکر پیدا کرد، مدیر و اداره کننده سازمان دهنده، دیوانسالار و دفتر و دستک پیدا می‌کند و طبیعتاً این‌ها، قدرتها را در خودشان متمرکز می‌کنند و می‌کوشند در ساختمان اجتماعی و روابط قدرت جای خوبی برای خودشان دست و پا کنند. جریان انقلاب به این ترتیب است که می‌شود جریان ضدانقلاب و من درست از جهت و موضع مقابل دارم عمل می‌کنم. جهت عمل من ۱۸۰ درجه با جهت عمل دولت مهندس بازرگان متفاوت است و من می‌خواهم مانع نهاد شدن این جریان بشوم که اگر نهاد شد، نظام پیشین تثبیت کرده است و همین نیروهای فعال، نیروهای انقلابی واقعی که در این به قول شما نهادها هستند با تمام وجود محافظ رئیس جمهورند و می‌دانند او چه می‌خواهد و به تدریج آگاه می‌شوند که تغییرات اساسی نظام اجتماعی چیزی غیر از «به سرعت گرفتن‌ها و بستن‌ها» و محاکمه کردن‌ها و این حرف‌ها است. راجع به خط من هم از قبل از آن گفتم و برای او روشن کردم که قصه چه بود و در چه رابطه‌ای این حرف زده شده و ثانیاً ما باید کاری بکنیم که مردم خط داشته باشند و از خط و مکتب حرف بزنند. امام هم گفت: نگویید من، بگویید خط من، مکتب من، حالا هم که می‌گویم خط من، مکتب من مقصر واقع می‌شوم، چون عده‌ای هستند که کارشان این است که هر حرفی را بهانه یک افسادی قرار بدهند. البته مفسده‌ها، ابولهب‌ها هستند. ما یا باید به کلی لب فروبندیم و یا باید که از راه افشای روشهای تخریبی، این ابولهب‌ها و ابوجهل‌ها را به مردم معرفی کرده و بی اعتبار بکنیم.

اما راجع به مجلس، من همیشه بر این باور بوده‌ام که خود ما در شورای انقلاب قربانی یک روشی بودیم و آن این بود که هروقت راجع به مسئله، می‌ایستادیم و دلخواه بعضی‌ها عملی نمی‌شد. فوراً متوسل می‌شدند به این که امام این طور فرموده‌اند، امام آن طور خواسته‌اند و ما هم با همه نزدیکی که داشتیم هر وقت که می‌خواستیم می‌توانستیم به خدمت ایشان برسیم، در صدق گفتار آنان تردید نمی‌کردیم و آن کار را نمی‌کردیم. ولی خیلی دیر متوجه شدیم که این روش درستی نبوده است. این احتمال می‌رود که با مجلس هم همین رفتار بشود.

بنابراین اگر مجالس به حال خود گذاشته بشود و برای آن جو درست نکنند، من تردید ندارم که مجلس درست عمل خواهد کرد و با رئیس جمهور هیچ وقت هیچ مسئله‌ای، هیچ مشکلی پیدا نخواهد کرد.

که این با مجلس نیست و با کسانی است که می‌خواهند نقش متولی مجلس را بازی کنند و چنان که پنداری مجلس در وجود آن‌ها خلاصه می‌شود و تصمیمات آنها عین تصمیمات مجلس است. به نظر من باید مجلس اجازه ندهد و نمی‌دهد که عده‌ایی نقش متولی آن را بازی کنند.

اما در مورد این که این بد اخلاق‌ها راه افتاده‌اند که «مجاهدان و فدائیان هستند که شعار می‌دهند بنی صدر حمایت می‌کنیم» به او گفتم ما به فردوس رفتیم به طبرستان رفتیم به گناباد رفتیم و تمام مردم به گفته آنها بی که اهل آنجا بودند، آنجا حاضر بودند، حتی از روستاها و نقاط دیگر هم آمده بودند، اینها همه اگر مجاهد و فدایی باشند، پس تمام ملت مجاهد و فدایی شده‌اند شما چگونه حکومت می‌کنید؟ و چرا برای ضایع کردن احساسات و عواطف صمیمانه یک ملتی، عده‌ای تا این حد بد اخلاق باشند که آنها را بیاورند و نسبت بدهند به یک اقلیت بسیار کوچکی در جامعه که عواقب این نسبت دادن‌ها از نظر حال و آینده ایران بسیار خطرناک است.

ولی متأسفانه آنها تکیه بر روش تخریبی دارند، آنها برای شان سرنوشت انقلاب، سرنوشت اسلام و سرنوشت کشور مطرح نیست. قدرت می‌خواهند و برای قدرت بدست آوردن باید خراب کرد و برای خراب کردن همین روشها را خیال می‌کنند باید به کار برد، اما من به آن‌ها اطمینان می‌دهم که به لحاظ درکی که دارم و شناختی که از اسلام به عنوان یک نظام دارم با کمک روشهای قرآنی، نحوه برخورد با این روشهای تخریبی را می‌دانم و امیدوارم که مانع از اثربخشی این روشها بشوم.

ساعت ۴ یا چهار و نیم آقایان رجایی، هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، موسوی اردبیلی دادستان کل و مهدوی کنی و احمدآقا آمدند و درباره وزیران تا بعد از نیمه شب صحبت شد. البته اعضای شورای انقلاب سابق هم در حدود ساعت ۹ آمدند، اما آنها در این مذاکرات شرکت نکردند. در مطالبی که گفتگو شد، اگر من بخواهم اینجا بازگو کنم، شاید از لحاظ وضعیت کشور فعلاً مصلحت نباشد، بهتر است برای یک موقع دیگری بگذارم.

اما من این مطالب را درباره وضع کشور و ضرورت یک دولت قوی گفتم و مشخصات دولت قوی را شرح دادم. گفتم که یک شرط قوت و قدرت دولت داشتن برنامه عمل است و برنامه عمل این نیست که دم دمهای معرفی دولت به مجلس برویم یک کسی را پیدا کنیم که برای ما برنامه بنویسد، مثل فرانسه که مرسوم بود و افراد مختلف پیش آنها می‌رفتند و می‌گفتند موافق با منی و ایدئولوژی ما یک برنامه‌ای برای ما بنویسید که فعالیت انتخاباتی بکنیم. حالا ما هم برویم همان کارها را بکنیم، یک کسی را پیدا کنیم و بگوییم برنامه بنویس ببریم مجلس. برنامه از شناخت می‌آید و باید شناخت دقیقی از وضعیت کشور داشت، خصوصاً فهمید که مکتب یک بعد ندارد، مکتب بعد سیاسی دارد، مکتب بعد روابط اجتماعی دارد و مکتب بعد فرهنگی و معنوی دارد و پیاده کردن و یا به اجرا درآوردن مکتب ملازمه دارد با یک تغییر همه جانبه در همه این ابعاد و این تغییر را نمی‌شود داد مگر خود واقعیت ایران را در این چهار بعد شناسایی کرد و سپس شرح دادیم که چگونه برای این کار من ۲۰ سال وقت صرف کردم تا بیانیه جمهوری اسلامی ایران را تنظیم کردم و جای تأسف است با این که از آغاز شرکت من در شورای انقلاب همواره این مسئله طرح شد که باید برنامه داشت و روی برنامه عمل کرد، ولی ما روی حوادث عمل کردیم و یکی از اساسی‌ترین نواقص دوره دولت موقت و بعد هم شورای انقلاب همین بود. آقای مهدوی کنی هم تصدیق کرد که این مهمترین عیب کار بوده، پس این شرط یکی از مهمترین شرایط مهم قوت دولت است و چقدر جای تأسف است با این که چنین متن آماده است تا حالا هیچ گروه و هیچ کس در صدد نشده که ما جمع بشویم و ببینیم که این برنامه به عنوان خطوط اساسی تغییرات بنیادی در تهران، کافی است؟ کافی نیست؟ چه باید کرد؟ چه نباید کرد؟

علاوه بر این هم در همان دوره موقت در دفتر وزیر مشاور کمیسیونهای مختلفی تشکیل شد و آنها هم برنامه‌هایی تهیه کردند که خود ما دادیم که مشغول هستند تا آنها را پیاده کنند و به صورت کتابی درآورند برای نظام مالی و پولی جدید ایران که در واقع پیاده کردن همین برنامه یعنی بیانیه جمهوری اسلامی است. ولی خوب کسی به سراغ اینها نمی‌رود، همه گرفتار عمل زدگی، عشق به عمل، منتهی هر عملی بدون نظم و قاعده شده‌اند و این ممکن است برای کشور ما فاجعه‌انگیز باشد.

معنای مکتبی عمل کردن این است که ما روش داشته باشیم و کلمه قرآن ما اصلاً به معنای روش است چطور ممکن است مکتبی بود ولی برنامه نخواست؟ امری که در اسلام برای اولین بار عنوان شده و اسلام خود روش تکامل انسان است.

بعد عامل دوم قوت دولت، البته هماهنگی داخلی بین وزیران است اما مهمتر در شرایط امروزی ایران و با وجود

توطئه‌ها و احتمالات تأمین هماهنگی میان مجلس و رئیس جمهوری است و اگر از ابتدا معلوم باشد که این هماهنگی وجود ندارد و تقابل به جایش وجود دارد البته این از اسباب ضعف مهم دولت خواهد شد.

عامل سوم قوت یک دولت یک کاردانی و لیاقت و علم اعضای آن دولت است و این که محیطی که آنها می‌خواهند در آن محیط کار کنند، آنها را به قابلیت و شخصیت بشناسد و از آنها تمکین کند و بالاخره عامل دیگر قوت کار دولت این است که بتواند در جامعه روحیه امید، روحیه کار و تلاش، روحیه سازندگی به وجود بیاورد. در اینجا باز برای آنها که می‌روند از توی یک مجموعه یک جمله بریده‌ای را در بیاورند تا با آن بزرگترین دروغها را بسازند را خود من عنوان کردم که بله من در سفر جنوب خراسان گفتم که «شما معطل دولت نشوید خودتان بروید بسازید و عمل کنید» و عده‌ای گفته‌اند که هان، چون حالا دولت تشکیل شده و این دولت، دولت مجلس است، البته دولت مجلس معنی ندارد، از قول آنها که گفته‌اند عنوان کردم، شما گفته‌اید که مردم، خودشان عمل کنند، حال این که خیر، این برای کمک به دولت و به حکومت است ما نه در این باب که شما بروید خود جای قوه مجریه بنشینید خیر، گفتیم شما بروید خود راه بکشید، خود خانه بسازید، خود کارخانه به وجود بیاورید، یا مقدماتش را فراهم کنید تا دولت سرمایه و ابزار در اختیار شما بگذارد. همه را شما نایستید که دولت بیاید مدرسه بسازد، دولت بیاید بیمارستان بسازد، حالا این را در این نوبت گفتم یا نوبت دیگری به خود آقای رجایی که خوب یادم نیست. به هر حال این در جهت کمک است به دولت، چون هر دولتی بیاید اگر با یک روحیه منفی از جانب مردم اظهار بشود. این دولت ناتوان می‌شود و اصل را نمی‌شود فدای این فرع کرد. پس این حرف را وارونه کرده و عنوان کرده‌اند. این که باید مردم بکنند به این معنی نیست که جانشین قوه مجریه بشوند و کارهای او را بکنند بلکه این است که خودشان مقدمات تغییر جامعه شان را از طریق شرکت فعال در سازندگی و تولید، خلاقیت‌های لازم در زمینه‌های گوناگونه فراهم بیاورند.

مطلب دیگری که در اینجا عنوان شد، این بود که اگر کسانی هم به عنوان وزیر باشند نتوانند خودشان کار کنند، دیگران هم قول داده‌اند به آنها کمک کنند. من در این باره به تفصیل صحبت کردم. گفتم که رنگی‌ها به این امر می‌گویند «پاپت»، کاغذکی که هیکل موهومی دارد می‌گذارند و بعد دیگران در ورای او عمل می‌کنند، گفتم اگر کسانی هستند که قول کار داده‌اند، بهتر است خود آنان به این کار گمارده شوند و بعد گفتم که آیه قرآنی در این معنی صریح است و می‌گوید: «شما اشخاص آلت را نیاورید و این‌ها کل بر شما می‌شوند، وبال گردن شما می‌شوند، باری بر دوش شما می‌شوند.» گفتم که وقتی از جهت اعتقاد خیالمان راحت است باید اصل را بر لیاقت و علم بگذاریم.

یعنی وقتی می‌دانیم که معتقدند برویم و بین معتقدها، با استعدادها، بهترین و کاردان ترین خبرگان را پیدا کنیم و کار را به دست آنها بسپاریم و این هم یکی از اسباب مهم قوت دولت خواهد شد در اینجا یک معنی معلوم شد و آن این که صحبت پیش آمد که اسلام از خود نظامی دارد و گفته شد که مثلاً ما سعی می‌کنیم که اقتصاد اسلامی را از قرآن اخذ کنیم ولی اگر از آقای بنی صدر بپرسیم، می‌گوید برو کتابهای اقتصاد بخوان، فرمولهای اقتصادی معین را نوشته است و من بسیار تعجب کردم با این که «اقتصاد توحیدی» شاید بیش از یک میلیون نسخه در ایران در نوبتهای متعددی چاپ و پخش شده با این که غالب مجلات علمی و حتی روزنامه‌های دنیا راجع به خطوط اصلی این کتاب که ما بر اساس آیات قرآنی و برای تغییر بنیادهای علم اقتصاد عرضه کرده‌ایم مطلب نوشته‌اند، اگر کسی این مقدار مسئول باشد و این مقدار بی اطلاع که نداند رئیس جمهور کشور چه دیدگاه اقتصادی دارد و گمان کند که او به حکم این که در غرب تحصیل کرده است، لابد مقداری از همان فرمولها در کله دارد، گیریم به این که آن فرمولها هم همه غلط هستند، آن فرمول آب را هم همان غربی‌ها پیدا کرده‌اند، ما با علم ستیزی نداریم، ما نمی‌گوییم که علم، هر چه در غرب پیدا شده چون در آنجا پیدا شده باید گذاشت کنار ما می‌گوییم که بنیاد، نحوه استفاده از فرمولهای اقتصادی در جهت سلطه غرب بر بقیه جهان است و این جهت است که این فرمولها در جهت تراکم قدرت اقتصادی در غرب مورد استفاده قرار می‌گیرند والا عرضه و تقاضا مسئله‌ای نیست که غربی کشف کرده باشد، بشر از آغاز زندگی می‌دانسته است که عرضه کم، قیمت را بالا می‌برد. تقاضای زیاد، عرضه کم موجب افزایش قیمت می‌شود، به عکس عرضه زیاد، تقاضای کم موجب کاهش قیمت‌ها می‌شود. این چیزی نیست که بگوییم فرمول اقتصادی است و بگذریم کنار. آموزش قرآنی هم مباین این که این فرمولهای آزموده همه بشریت را باید در تدوین یک برنامه اقتصادی استفاده کرد، محل تردید احدی در دنیا نبود و نیست الا اینکه ممکن است امروز از نظر مکتب بازها این‌ها همه مورد تهدید واقع شوند. آقای مهدوی کنی هم در این باره اگر حق و انصاف بدهیم بسیار صحبت کرد و مطلب را روشن کرد. به هر روی یک قسمتهایی از کار انجام شد و بقیه هم ماند.

بعد تا ساعت دو بعد از نیمه شب در تفکر و روشن کردن ذهن گذشت راجع به آنچه شنیدیم و آنچه گفتیم.

چهارشنبه صبح به مطالعه گزارشها و کارهای اداری ادامه دادم، بعد درس گفتم و در همان وقت هم به چهار سؤال روزنامه انقلاب اسلامی جواب گفتم. یعنی سه سؤال را جواب دادم و جواب چهارمی را برای روز پنجشنبه گذاشتم. ساعت نزدیک به ۲/۵ الی ۳ بعدازظهر به سر سفره رفتم بعد هم به مطالعه گزارشهایی که اطلاعات سپاه تهیه کرده بود و یک گزارش از سرهنگ صیاد شیرازی فرمانده عملیات غرب پرداختم. بعد در شورای امنیت ملی شرکت کردم و امام جمعه اهواز، استاندار کهگیلویه و بویراحمد، استاندار کردستان و آیت الله ربانی شیرازی نیز در این جلسه شرکت داشتند. سه مطلب اساسی در جلسه دیروز که تا ساعت ۹ شب به طول انجامید مورد بحث و گفتگو قرار گرفت یکی مسئله بسیج و تدارک احتیاجات بسیج که امیدوارم این بار حل شده باشد. وجه سیاسی یعنی استقلال عمل بسیج برای این که بسیج به صورت زائده و تابع نیروها در نیاید که این خطری است برای کشور و تمایلی را برمی انگیزد به استبداد. بسیج باید مستقل و مردمی باشد و به تدریج با آموزش عموم مردم، زمینه گرایش به استبداد نیروهای مسلح را از بین ببرد و به این جهت، این مورد توجه کامل من است و مایلم که این بسیج استقلال داشته باشد و مال خود مردم باشد. فقط دستگاههای نیروهای مسلح ما وسایل آموزش را در اختیار بگذارند تا توده مردم و جوانان ما همان طور که درس می خوانند، آموزش نظامی نیز ببینند تا بتوانند، کشور خودشان را در مواقع بروز خطر حفظ نمایند و آن را رابطه ای که از ابتدای تشکیل دولت در ایران میان دولت و میان مجموعه قوای مقننه، مجریه و قضاییه با ستون قوایی به اسم نیروهای مسلح در کشور حاکم بودند، از بین بروند، برای اینکه حالا جامعه خود در دفاع از میهن شرکت می کند و در مواقع خطر، چه داخلی و خارجی می تواند در برابر آن بایستد.

موضوع دوم خطر توطئه در استانها و قسمتهای مختلف و چگونگی عمل و اختیاراتی که می توان در این موارد به شوراها و امنیت شهر و استان داد، این قبلاً پیشنهاد شده بود و روی این پیشنهاد کار شده و نواقصی به نظر رسید و قرار شد این نواقص از بین برود و ابلاغ بشود. بدین ترتیب خود این مسئله نوعی توزیع قدرت مدیریت در کشور است که البته امیدوارم که در نقاط مختلف مورد سوء استفاده قرار نگیرد و دوباره تمایل به تمرکز را بر نیانگیزد. و من در اینجا موافق نظریه ای که از قدرت سیاسی داشته ام عمل کرده ام، یعنی کوشیده ام به جای تمرکز، عدم تمرکز و توزیع قدرت را اساس کار قرار بدهم و امیدوارم یکی از وجوه همان تغییرات اساسی و بنیادی در نظام اجتماعی ایران باشد که باید به تدریج مناطق مختلف کشور، خود مسئول امور خویش بگردند.

و بالاخره مطلب سوم اطلاعاتی که راجع به عملیات دشمن در منطقه و در قسمتهای مختلف کشور رسیده بود مورد ارزیابی قرار گرفت. این که ناو اتمی آمریکا به خلیج فارس آمده و کاربرد این ناو قوایی که دولت عراق در مرزهای ما متمرکز کرده. چاههای نفتی که زده، و غارتی که می کند، رفتاری که با مرزهای ما این دولت در خدمت آمریکا می کند و این صحبت که از دولت به قول روسیه که این مطلبی است که به طور غیرمستقیم از ناحیه و آنها به ما رسیده که از چهار سال به این طرف دولت عراق دیگر آن گرمی را با دولت روس ندارد قرارداد این دو دولت سرد شده و منابع اسلحه عراق بیشتر انگلیس و فرانسوی است یعنی اغلب از این کشورها است و این که بالاخره روابط دولت صدام حسین با آمریکا درست در همان مرحله اوایل کار انورسادات است در رابطه با آمریکا. همه اینها مبین این چند مطلب است. یکی این که اگر تجاوزی به ایران از ناحیه عراق بشود و درگیری پیش آید، دولت روسیه جانب عراق را نخواهد گرفت دوم اینکه دولت روسیه می داند که عراق با آمریکا بر ضد ایران تفاهم و همکاری و مواضع دارد. و این که مرزهای غربی ما به این ترتیب نامطمئن است.

بعد امام جمعه خوزستان مطالبی را گفت که به صورت گزارشی نوشته است راجع به صنعت نفت و این که مانع استخراج نفت ما در مرز می شوند. و باید ما با قوت و قدرت در مقابل آن عمل بکنیم و خود چاههای نفت و دستگاه نفت ما و ۶۵ هزار پرسنل باید مورد مراقبت خیلی بیشتری قرار بگیرند و اداره آن باید که اداره درستی باشد. بعد گفتند که انجمن اسلامی شرکت نفت را چون ضدانقلاب در آن رخنه کرده بود منحل نموده اند و به تأیید دادستانی هم رسیده است و من بسیار از این که یک روحانی با این صراحت صحبت کرد لذت بردم به خصوص این که نام و عنوان انجمن اسلامی موجب فریب وی نشده و این فریب زمانش باید سرآمده باشد و از این به بعد، نام و عنوان نباید ما را بفریبد و مسلمانهای واقعی، دلسوز و علاقمند به پیشرفت کشورشان و به اجرا درآمدن اسلام طرف شور و گفتگو و مشارکت در اداره امور قرار بگیرند نه کسانی که تحت این عناوین می خواهند همه چیز را بخواهند.

بعد، نوشته است وضع دانشگاه جندی شاپور هم از لحاظ سیاسی و هم مالی رقت بار است و این که بخشی از

انفجاراتی که واقع می‌شود، از لحاظ احکام صادره ناسنجیده، بی مطالعه و بدون جمع شدن اسباب و علل صدور حکم بوده و اینها در خانواده‌های آنها حس انتقام برمی‌انگیزد و آنها را به انتقام جویی تحریک می‌کند. باید که دادگاهها مورد یک رسیدگی جدی قرار بگیرد و احکامی که صادر می‌کنند قطعاً بر موازین شرعی منطبق باشد و وضع شرکتها در جنوب به ویژه در خوزستان از مسایل مهم کشور است. کلی از اموال (به قول ایشان) مصادره شده و معطل مانده. بعد، مسئله کارخانه تصفیه شکر اهواز است که از موقعیت مهمی برخوردار است و این کارخانه احتیاج به شکر خام دارد ولی آنرا در اختیار ندارد و در مناطق عشایری اظهار آمادگی کرده که بتواند در آنجا عمل کند.

بعد از این گفتگوها و این که ۵۰۰ نفر از مسافران را ضدانقلاب در آذربایجان غربی با متوقف کردن اتوبوسها به گروگان بردند و مردم میاندوآب تهدید کردند که اگر آنها را آزاد نکنند خودشان با چوب و چماق می‌روند برای آزاد کردن آنها بجنگند که قرار شد با سرعت و قاطعیت عمل بشود و بالاخره قرار شد که قسمت سوم یعنی تهیه طرح عملیات در همه مناطق صبح شنبه در یک جلسه نظامی مورد بررسی دقیق قرار بگیرد و برنامه کار تهیه بشود.

از آنجا به منزل آمدیم و اسناد یکی از دادگاهها را که مثل طبابت بوعلی سینا بود، دیدیم... می‌گویند بوعلی سینا صبحها که می‌رفت به یک حمام که دارای آب معدنی بود. سر راه، مریضها صف می‌کشیدند و بوعلی مریضها را نگاه می‌کرد و از آنها سان می‌دید و می‌رفت به حمام، در مراجعت برای آنها نسخه می‌نوشت و کسی هم نسخه را می‌داد به مریضهایی که در صف بودند و آنها هم می‌رفتند نسخه را عمل می‌کردند و خوب می‌شدند. حالا هم محاکمه صفی است. اشخاص را به صف می‌کنند، ورقه‌های نوشته شده هم از پیش آماده است، فقط جای مدت محکومیت خالی است و می‌آیند جلوی میز حاکم و حاکم هم حکم محکومیت را حالا به چه طریقی ارزیابی می‌کند و در چند دقیقه خدا داند. و بعد حکم را در دست محکوم می‌نهد و می‌رود. این امور، اموری نیست که در این جمهوری، انسان بتواند در مقابل آن سکوت کند و اینها را نادیده بگیرد. ما باید با سرعت و قاطعیت عمل کنیم و از ابتدا هم ما گفته بودیم که کار غلط را همیشه با بدتر شروع می‌کنند و بعد نوبت به مستضعف‌ترین مردم می‌رسد. اگر از ابتدا مراقبت کنیم محاکمه فاسدهای بزرگ، شرعی و اسلامی باشد وقتی نوبت به مستضعفین رسید نیز همین طور خواهد شد. و در نتیجه حقوق آنها از بین نخواهد رفت به هرحال تا دیروقت هم به رسیدگی این امور مشغول بودیم. بعد هم ساعت ۱۲/۳۰ شب دکتر تقی‌زاده و دو نفر دیگر آمدند و درباره امور دانشگاهها تا ساعت دو صحبت کردند و امشب هم بدین ترتیب بیابان رسید.

## پنجشنبه ۶ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح گزارشی درباره بلوچستان خواندم مسئله بلوچستان در آغاز کار یعنی در روزها و ماههای اول بعد از انقلاب مسئله آرامش و امنیت در آنجا بود. کسانی خود را بلوچستان شناس می‌شناساندند و این طور که در این گزارش خواندم، رفتند و ساخت اجتماعی آن سامان را با پول و اسلحه و حمایت دولت تثبیت کردند و اکنون معرفهای آن ساخت یعنی سران زمزمه مخالفت و ناسازگاری می‌کنند. تنها بلوچستان نیست در بسیاری از نقاط دیگر ایران نیز این سیاست به کار رفت. نظام اجتماعی ما طور است که در گذشته هیچ وقت نمی‌گذاشتند مخالف بفهمد که با او مخالفند. یک جوری سربه نیستشان می‌کردند.

ما بیش از حد می‌گذاریم مخالف نیرومند بشود و در برابر ما بایستد و عجیب این جاست که آن وقت که وقتش بود و توده مردم با امید و میل و رغبت و همه وجود و عقیده به انقلاب گرویده بودند، رها شدند. نتیجه به همان ساختمان اجتماعی که داشتند پناه بردند.

و اینک همان آدمها که آن اشتباهات را کردند، می‌خواهند نقش قهرمان خان شکنی را پیدا کنند، غافل از آن که کاری که آن روز شدنی بود امروز به همان روش شدنی نیست، روشی دیگر باید. البته دشمن هم از این مقوله استفاده می‌کند. گفتند که مطبوعات مهم اروپایی نوشته‌اند آمریکا سیاست خود را در ایران عوض کرده و حالا بنا را بر متلاشی کردن وضع از درون گذاشته است. به هرحال این گزارش مفصل را خواندم و بعد با نویسنده گزارش مدتی دراز صحبت کردم و مسایلی را که باید روشن گردد، از او خواستم. امیدوارم که بتوانیم به موقع به داد مردم برسیم و این هم نمونه دیگری است از همان نمونه‌ها که پیش از این برشمردم، یعنی تثبیت نظام از راه دوستی و از راه دشمنی بی برنامه و بی حساب و ما راهی دراز در پیش داریم که باید آن را طی کنیم تا نظام اجتماعی ایران دگرگون شود. حرفها و نقلهای بسیاری در آن گزارش جالب بود که شاید در فرصت مناسب برای اطلاع مردم منتشر گردد.

بعد، نمایندگان کارکنان بلاتکلیف خبرگزاری پارس آمدند و بسیاری را عنوان کردند و قرار شد که من مسئول آنجا را بخواهم و درباره این موارد از او بپرسم. بعد نوبت به مصاحبه‌ها رسید. کاووس قانع بصیری که خود روزنامه می‌نویسد و به خویشان و نزدیکان خود می‌دهد پیش من آمد. چند سؤال کرد: جواب گرفت و رفت امیدوارم که کودکان ما با همان روحیه کنجکاو و مبتکر بار بیایند تا نسل جدید نسلی دیگر بشود. نسل سازندگی و ابتکار واقعی. بعد به سؤال روزنامه انقلاب اسلامی جواب دادم درباره امیدها به حال و آینده ایران و بعد مصاحبه با خبرنگاران خارجی داشتم که چند خبرنگار خارجی پی‌درپی آمدند و مصاحبه کردند چند ژاپنی هم آمدند و چند سؤال درباره وضع اقتصادی کردند. و این بار اول نیست، چندمین بار است که این‌گونه کسان می‌آیند و می‌خواهند بدانند، آن نظریه‌ای که نه سرمایه داری است و نه مارکسیستی چیست. و من اختصاصات و مبانی اقتصاد اسلامی را تشریح کردم.

بعد، چند تن از دانشجویان دانشگاه آمده بودند و می‌پرسیدند که تکلیف دانشگاه و دانشجو چه می‌شود؟ از قول شخصی بسیاری حرفها، سؤالها، نقل قولها و بیمها که عنوان می‌کردند و بعد به جلسه هیئت وزیران رفتم، استاندار کردستان هم آمد و چند مسئله داشت طرح کرد و ظاهراً وزیران تعهد کردند که انجام بدهند. مسئله‌ای هم راجع به رادیو سنندج داشت که رادیو در سنندج هم شنیده نمی‌شود و تلویزیون در مریوان تصویر ندارد. بعد از جلسه وزیران یکی دو ساعتی را در جمع خانوادگی گذراندم به گفت و شنودها و البته جمع واسع و بزرگی بود و هرکس شنیده‌ها و دیده‌های خود را برای من گفت که خود می‌گوید چه اسباب و چه دلایلی و نارساییهایی در کشور وجود دارند و تأثیرات این نارساییها چگونه است. به دقت به مطالبی که هر یک از این‌ها می‌گفتند گوش می‌دادم تا محیط‌های مختلف اجتماعی را شناسایی کنم و این شناسایی باید به ما امکان بدهد رفتارها و روشها و کارهایمان را تصحیح بکنیم. بعد به منزل آمدم.

## جمعه ۷ شهریورماه ۱۳۵۹

امروز صبح یکی از روحانیان آذربایجان آمده بود و از رفتار نادرستی که با او شده بود شکایت داشت، من اسم و رسم او را نمی‌گویم اما از بیان و حرفهایی که زد همان حقیقت را به ذهن من آورد که روشهای غلط، نخست با آدمهای بد به کار می‌رود ولی بعد که این روشها حاکم شدند با همه به کار خواهد رفت و بازگشت به ضدانقلاب نیز همین است. من باید بگویم که شب انسان وقتی دیروقت می‌خواهد بخوابد، تازه بیدار مسئولیت‌ها می‌افتد. مسئولیت کسانی که بی تقصیر گرفتار می‌شوند، کسانی که بی تقصیر احتمالاً مورد کمال بدرفتاری قرار می‌گیرند، بی تقصیر محکوم می‌شوند و من امیدوارم که از میدان بدر نروم و با استقامت عمل کنم.

روزی برسد که مردم ما منزلت امنیت قضایی واقعی را به دست بیاورند، آن روحانی، بعد از مقداری که از خدمات خود نقل کرد از سازندگی و کارهایی که کرده بود به گریه درآمد، که من در دوران رژیم سابق مبارزه‌ها کرده بودم و به پای میز محاکمه آنها رفته بودم و اینک با من این طور رفتار می‌شود. امیدوارم بتوانیم به درد او برسیم. درد او و بسیاری چون او. بعد از رفتن او برای مطالعه گزارشها آمدم، گزارشهای نظامی، راجع به وضع امنیت کشور در نقاط مختلف و نقشه‌هایی که تهیه شده بود. بعد سه یادداشت فرستادم برای امام و فرزند امام. یکی از یادداشتهای در باره همین مسئله امنیت کشور بود و یکی دیگر درباره بی‌عدالتی‌ها در رسیدگی به جرایم بود و بی‌تقصیر گرفتن‌ها و غیره و سومی راجع به دولت. بعد با رئیس ستاد تماس گرفتم و خواستم که ساعت ۳ بعدازظهر به دیدن من بیاید. او ساعت ۳ بعدازظهر با افسری آمد داستان آن افسر را به موقعی دیگر می‌گذارم. بعد راجع به اطلاعات رسیده گفتگو شد و فردا صبح شنبه دنباله این گفتگو را خواهم گرفت. بعد از آن یکی از نمایندگان مجلس پیش من آمد و مدتی راجع به مسایل روز صحبت کرد. بعد، نوبری رئیس بانک مرکزی آمد برای کارها و مسایلی که باید حل و فصل شود، بعد، سرهنگ شیرازی آمد درباره مسایل غرب و اوضاع امنیتی غرب کشور که روز شنبه ساعت ۹ صبح جلسه شود. بعد در همین احوال فرزند امام تلفن زد و با او مفصل صحبت کردم و احتمالاً شنبه به نزد امام خواهم رفت، بعد، ساعت ۹/۳۰ شب بود که به نزد مادرم رفتم در آنجا کارمندی از وزارت کشاورزی آمد و شرح داد که چگونه بازخرد می‌کنند و مدعی بود که رویه‌ای سخت به کار می‌برند و در اینجا باید این مسئله را عنوان بکنم با این که چندبار هم عنوان کرده‌ام ولی باز می‌گویم که آنچه موجب شد که مردم با آن یکپارچگی بر ضد رژیم شاه مقاومت کنند و آن استقامت شگفت را به خرج بدهند، از جمله یکی از عوامل و شاید عامل بسیار بزرگ نیز این بود که مردم ما در رژیم پیشین و در استبداد شاه‌ی منزلت نداشتند. کسی که شناخت علمی از تاریخ داشته باشد می‌داند که یکی از اسباب بزرگ قیامها و شورشها و عصیانهای مردم ایران در طول تاریخشان فقدان منزلت

انسانی، فقدان حقوق، تکالیف و حمایت‌های قانونی بوده است.

هر بار مردم ما انقلاب کردند امیدوار بودند که پس از پیروزی انقلاب این حقوق، این تکالیف، این حمایتها برقرار شود. اگر اینها برقرار نشود و مردم ببینند که هنوز همانند دوران پیشین منزلتها وجود ندارد ناگزیر چه بخواهیم، چه نخواهیم از ما سر می‌خورند و به ما پشت می‌کنند. از آنچه که در مجلس گذشت درباره قانون پاکسازی می‌توان نتیجه گرفت که مسئله ثبات منزلتها هم چنان از جمله مهمترین مسایل کشور است که مراجع به امام نوشته‌اند و پاسخی که امام داده‌اند کاملاً پیداست که تا کجا این مسئله ترس و بیم از تزلزل کامل در منزلتها، دارند به یک ترس بزرگ عمومی تبدیل می‌شود. در همین شب برادر من حاضر بود و گفت شما باید راجع به این محاکمه‌ها و اعدامها موضع بگیرید به پای شما خواهند نوشت، ولو شما هیچ اطلاع و دخالتی نداشته باشید. بدیهی است که من همواره گفتم و حالا نیز می‌گویم، هیچ مخالف قاطعیت انقلابی نیستم، مجرم مجازات می‌خواهد اما اثبات جرم باید به روشی انجام بگیرد که برای جامعه تردیدی در مجرم بودن کسی که مجازات می‌شود باقی نماند.

مجازات در اسلام برای انتقام نیست، برای تنبیه و تنبه است، برای سالم شدن جامعه است. مجازاتی که جامعه را ناسالم‌تر کند، احساس بی‌ثباتی و عدم اطمینان را تشدید کند، مجازاتی است که قطعاً با ضوابط مکتب ناسازگار و حتماً به زیان استقرار اسلام در ایران است.

من این مطالب را با صراحت به دفعات گفته‌ام و اکنون نیز می‌گویم و حتماً باید دستگاه قضایی ما به صورتی درآید که احکام آن برای جامعه ما آرامش و ثبات و میل به خودداری از جرم و جنایت بدهد.

از آنجا به منزل آمدم و فکر کردم که بد نیست مقداری تاریخ مطالعه کنم. دیروقت ساعت ۱/۳۰ نیمه شب است و من چند داستان درباره قائم مقام و تنهایی او خواندم و در آخر این جمله به نظر رسید که بسیار عبرت‌آموز است «امید من اینست که به مرگ نزدیک باشم، چرا که هر قدر به من خوش بگذرد و آنقدر خوش بگذرد آن اختلالی که پیش از این در امر آنها داشتم ممکن نخواهد شد و هرگاه نمردم و زنده ماندم آرزوی من اینست که در ادوات و آیات انشاءالله تعالی بمانم و بعد از ۵۶ سال در خدمت آخرت باشم» نویسنده این طور کتاب خود را به پایان برده بود. قائم مقام راست می‌گفت، دنیای او تمام شد و خود او تمام شد و گرفتاریهایش هم تمام شد، اما گمان من اینست که گرفتاریهایش تمام نشد بلکه برای نسلهای بعد ماند و آن گرفتاریها به صورت رژیم پهلوی درآمد و ملت ما انقلاب کرد و اینک ما با آن گرفتاریها روبرو هستیم. انشاءالله اینک که خدا اجل را از ما برگرداند. از او توفیق می‌خواهیم که ما را به از بین بردن آن گرفتاریها موفق بدارد. انشاءالله.

## یکشنبه ۹ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح معاونان وزارت بهداشتی آمدند و مسایل گوناگونی مطرح کردند، من هم مسئله‌ای داشتم که با آنها در میان گذاشتم. اول اینکه وضع بیمارستانها خوب نیست، دارو، طبیب و امور دیگر درست نیست و مردم ناراحت هستند. آنها یک مقدار مشکل را به گردن ممیزهای وزارت دارایی انداختند و این که نمی‌توانند به اندازه کافی دستمزد پرداخت کنند به اطبا و پرستاران و تنظیم مواد دارویی نتیجه این است که این اختلالات و مشکلات به وجود آمده.

بعد مسئله‌ای طرح شد درباره این که رادیو تلویزیون برای این که ما بتوانیم آموزش به مردم بدهیم درست همکاری نمی‌کنند. خصوصاً این مسئله در مورد ترک اعتیاد طرح شد و آنها غافلند از این که رادیو تلویزیون فعلاً برنامه‌اش تخریب است، تخریب سیاسی و هنوز ما به لحاظ جو موجود نتوانسته‌ایم رادیو تلویزیونی به وجود بیاوریم که پی ببرد یک انقلاب پیروز محتاج این همه جوسازی و تحریک نیست، بلکه محتاج برانگیختن میل به ابتکار، گذشت و ایثار است تا اگر طبیب در هر کجا داریم به ایران بیایند، اندیشمند اگر داریم به ایران بیاید و ابداع و ابتکار بکند، توده جوان ما در راه سازندگی بیفتد و مکتب، مکتب تخریب و ویران سازی انسان نیست. مکتب سازندگی انسان است. اگر رادیو تلویزیون وقتی دارد، برای مبارزه با آن روشها و روحیه‌های تخریبی است. به هر حال امیدواریم که روزی، یا آن‌ها که هستند عبرت بگیرند، به خود بیایند یا ما بتوانیم آنها را جانشین کنیم با کسانی که نقش سازندگی می‌خواهند داشته باشند و دکتر فخر ایراد داشت که آقای خلخالی کارش تعقیب فروشندگان و سازندگان و قاچاقچیان مواد مخدر است. اما در کار معالجه معتادان نیز دخالت می‌کند و گفت که تریاک در اختیار او نمی‌گذارد که او قرص بسازد چون یکی دو خانم رفته‌اند و به او گفته‌اند که قرص لازم نیست بدون قرص اینها معالجه می‌شوند و او که خود طبیب است می‌گفت که برای



معالجه قرص لازم است. او می‌خواست که تریاک در اختیار او قرار بگیرد برای ساختن قرص و من به خلخالی گفتم و قرار شد که تریاک در اختیار وی بگذارند تا او کارش را انجام دهد و اطبا هم بیایند تا من ببینم که واقعاً احتیاج هست یا نیست.

بعد مسئله تعمیر زندان گوهردشت و آماده کردن آن برای معتادان که آن‌ها بروند آنجا هم کار کنند، هم ترک اعتیاد کنند و به تدریج به جامعه برگردند. بعد تا آنجا که معاونان وزارت بهداشت مشکلات داشتند و در میان گذاشتند آن مشکل حل شد و رفتند و امیدوارم که موانع در جاهایی که قرار شد رفع بشود، رفع شود و کمی وضع دوا و درمان مردم بهتر بشود.

بعد، نمایندگان قائم شهر آمدند و درباره چند موضوع صحبت کردند وضع کشاورزی، وضع آب، وضع کارگری، بیمه و درمان و درگیری که در آنجا شنبه هشت شهریور پیش آمده بود و یک نفر هم کشته شده صحبت کردند و این که برخوردها احتمال دارد که در آینده تشدید بشود و مسئله بیکاری که در آن شهر می‌گفتند خیلی زیاد است، نامنی، در مورد کشت زمین و دادگاه انقلاب قائم شهر مشکلات زیادی دارد بعد از رفتن آنها آقایان محمدی نماینده همدان، دو نماینده هم از شهرهای شیراز و گیلان آمده بودند و اینها چند مسئله را مطرح کردند. یکی مسئله کلاه سبزه‌های درون منجیل و بوشهر و شمال. یکی مسئله بودجه عمرانی همدان بود که لازم است به روستاها داده شود شکایتی که اینها نسبت به کمیته شیراز داشتند و این که این کمیته جذب در همان نظام سابق است و من همین مسئله را برای آنها گفتم که مسئله مهم آنچه که ما باید با تمام قوه مانع آن بشویم جذب این نهادهاست جدید دوران انقلاب است، در نظام اجتماعی پیش از این دوران. اگر این کار صورت بگیرد انقلابمان به ضدانقلاب تبدیل شده و نظام سابق ادامه یافته است. بعد، آقای یمینی نماینده من در استان زنجان آمد و گفت: بعد از بازدید من از استان زنجان وضع بهتر نشده و بدتر شده گفت ده میلیون تومان برای تجدید ساختمان محله‌ای در قزوین تصویب شده بود هنوز نرسیده که این بسیار بسیار جای تعجب است و گفتم از وزیر مسئول و سازمان برنامه پرسند که این چرابدین ترتیب است؟ بعد این که دادگاه قزوین هم چنان دارای نیروی‌های مسلح است و مردم اعتصاب کرده‌اند بر ضد این دادگاه و این که (البته چون قرار شد که این نیروهای مسلح جمع بشوند با کدام سپاه این نیرو را جمع بکنند) و گفت که شما وعده یک وام ۳۰ میلیون تومانی برای کشاورزی دادید، یاد نمی‌آید، ولی به هر حال اگر این وام ضرور است باید داده بشود و این که هیئت سه نفری فرستاده بودیم برای صنایع و معادن استان، پنجشنبه گزارش حاضر می‌شود و این که مسئول شهرک صنعتی غرب که قرار بود عوض بشود، هنوز عوض نشده است. رئیس آب هم قرار بود تغییر بکند، تغییر نکرده و بالاخره اگر این که مشکل روحانیت استان حل نشود هیچ کاری پیش نمی‌رود و تقاضا داشت که نماینده استان در مجلس دیداری با امام داشته باشند و مطالبی از لحاظ امنیت کارخانه سرب می‌گفت و ضعف ژاندارمری استان زنجان که بسیار چشمگیر است. بعد سفیر فلسطین آمد درباره مطالبی که در خاورمیانه در جریان است به تفصیل صحبت کرد دو سه نکته‌اش قابل بازگو کردن است. در حال حاضر یکی این که می‌گفت آمریکا گفته است اگر اروپا بخواهد به خاورمیانه بیاید، دستش را قطع می‌کنیم یعنی آمریکاییها دست اروپاییها را قطع می‌کنند، اگر بخواهند به خاورمیانه بیایند. چرا روشن است به دلیل روشن این که امکاناتی که خاورمیانه به آنها احتیاج دارد آن چنان نیست که غیر ابرقدرتها نتوانند تأمین کنند. بنابراین آمدن اروپا به خاورمیانه به معنای استقلال خاورمیانه از نفوذ ابرقدرتهاست و البته این ابرقدرتها دست اروپا را قطع می‌کنند و نمی‌گذارند بیاید مگر این که به عنوان عامل اجرای سیاست آنها بیاید این است که ما همواره به این مسئله توجه داشته‌ایم و باید توجه داشته باشیم که دو نوع اروپا داریم و دو نوع رابطه می‌توانیم با اروپا برقرار کنیم: اروپا به عنوان عامل ابرقدرت آمریکا و اروپا مستقل از ابرقدرت و با این دومی است که ما می‌توانیم روابط داشته باشیم. البته او می‌گفت که بین آمریکا و روسیه نیز درباره نوعی تقسیم منافع بر پایه تعادل قدرت میان این دو ابرقدرت در جریان است. او رفت و ساعت حدود ۹ شب بود و من به کارهای دیگر مشغول شدم.

ساعت ۱۰ شب صحبت‌های آقای رجایی را در تلویزیون گوش کردم. در ۱۲ مورد از بیانات ایشان یا نتیجه بد فهمیدن بیان بوده است. و یا تمام حقیقت نبود. من یک مورد را می‌گویم تا ببینیم بقیه را هم آنچه پیش آمده در گزارش دوشنبه خواهم گفت. آن یک مورد اینست که من به او نوشته بودم که نباید اخلاق و رویه ملوک را در پیش گرفت. اعزه را فرود آورد و اذله را برکشید. ایشان این طور فهمیدند که هر که گمنام است، هر که نام و نشان ندارد، سابقه وزارت ندارد، درجات بالا ندارد، این اذله است و هر که اینها را دارد اعزه و بزرگ است. من این طور نمی‌فهمم. می‌گویم آن اعزه در قرآن در بیان ما، آنها هستند که عالم‌ترند، که عادل‌ترند، که متقی‌ترند و پایه اعتقادشان آگاهی و دانش است. ملوک، این مردم را فرود می‌آورد، نمی‌گذارند اینها کار کنند. چنان که شاه سابق هم نمی‌گذاشت برای این که اینها روی عقیده عمل می‌کنند و اطاعت کورکورانه نمی‌کنند. به عکس مردم سفله و پست را یعنی آن‌ها که این صفات را ندارند، دانش ندارند،

عادل تر نیستند. متقی تر نیستند مدبرتر نیستند اما مطيعتر هستند آنها را می آورند و وزارت را به مقامهای ديگر می گمارند. ما نباید این اخلاق را داشته باشیم. ما باید به دنبال اعتقادهای روشنتر برويم، آدمهای معتقد، مدبر، مدير، عادل، متقی و آنها را بياوريم و از آنها بخواهيم مسؤليت امور را بر عهده بگیرند. هيچ دينی به اندازه اسلام تاکيد درباره ضرورت رهبری عالم ترها، دانشمندترها، عادل ترها و متقی ترها نکرده است. از نظر ما اعزه مردم با عزت اينها هستند، اينها هستند که به مال و منالشان، به موقعيتهايشان نمی نازند، بر پایه اعتقاد و دانش و عدل و تقوا عمل می کنند. و ما باید در پی اين مردم باشیم والا برويم و کسانی را بياوريم، وزير بکنيم که اينها برای شان وزارت شان یک نابوری است. یک خواب و رویایی است و هيچ با امکاناتی که دارند، با امکانات مالی، با امکانات علمی، بضاعت علمی آنها سازگار نیست، وزير بکنيم اينها البته ممکن است بی چون و چرا پیروی بکنند، اما قطعاً نمی توانند خوب اداره کنند. مراد من جستن و به کار گماردن اين مردم بود. والا همه کس می داند که در یک نظام خرابی استعدادهای بهتر، اعتقادهای بهتر پيش نمی آيد، جلو نمی آيد و خود را نمی نمايد. اگر ما در جمهوری مان، پس از ۱۸ ماه استعدادهای بهتر و عقیده های بهتر، تقواها و عدل های بهتر، واپس زده شده باشند و نتوانند خود را نشان بدهند، اين همان رویه ملوک است و اين برای سرنوشت اين انقلاب، تعيين کننده و سخت خطرناک است. اميدوارم اين توضیحات برای ايشان و مردمی که آن بیانات را شنیده اند روشنگر باشد و در عصر انقلاب، ما به عنوان مکتب و مکتبی عمل کردن با اين درکها عمل نکنيم. درک صحيح را ملاک و ضابطه حرف و عمل قرار بدهيم.

بعد با تنی چند از دوستان به بحث و گفتگو درباره مسایل و همين صحبتی که شنیده بوديم، مشغول شدیم و آن موارد را من گفتم. مواردی که در بيان ايشان يا همه حقيقت نبود، يا بد فهميده شده بود و یکی از حاضران نوشت. ساعت ۱ بعد از نيمه شب تمام شده بود.

بنابراین با کسانی که در اين روشها بوده اند، نمی توانم موافقت کنم و اين موافقت را سازشکاری می دانم. به نظر من معنای مکتبی عمل کردن، همين است که انسان بر اساس موازنه عدمی، رابطه با خدا عمل کند. يعني اگر ناتوان بود هيچ، والا تا می تواند باید با کسانی که در آن روشهای تخریبی هستند، تفاهم نکند. و من خود را ناتوان نمی بایم که مخالفت خودم را بی اثر ببينم. و گمان می کنم مردم اين کشور که وحدت می خواهند و وحدت ضامن پیروزی انقلابشان است، رئيس جمهور را می خواهند مظهر همين وحدت باشد و اين معنای عدم سازش با گروههایی است که اساس کار را تخریب قرار داده اند. روشهایی که جملگی در قرآن نفی شده است و مثال می آورم که چطور می توان مسؤل نوشته و روزنامه ای را که مرا در سابق مقایسه کرده است با ناصر که او هم شهر به شهر سفر می کرد و سخنرانی می کرد که من در خط ناصر هستم ولی در واقع ناصر را می کوبيد، اين را امضا کنم که جزء هيئت دولت باشد. اين روش، روشی تخریبی است. همه آنها که با اصرار می خواهند رئيس جمهور از مناطق مختلف کشور دیدن کند، می دانند که چقدر اين دیدارها به محیط ایجاد تفاهم در جامعه ما کمک می رساند و چه تضمینی است در برابر توطئه های داخلی و خارجی که متوجه اساس موجودیت جمهوری اسلامی ماست. مردم ما می دانند که حمايتشان از رئيس جمهوری تا کجا ضامن ثبات کشور، ثبات نظام جمهوری و ضامن امنيت داخلی و خارجی کشور است. و به هر روی نشستيم و راجع به ده یازده نفر از وزراء گفتم که مخالفتی ندارم. اين که چقدر توانا به کار هستند و آیا بهترين کسان اند، مسئله ديگری است. مسئله فعلی ما اين نیست، مسئله ما فعلاً اين است که ما وزرايی نداشته باشیم که با آنها هر روز مجبور به مجادله باشیم و در رادیو و تلویزیون و روزنامه ها یک در میان در مخالفت و ستیز با هم حرف بزنيم، توضیح دهيم ايران امروز اين چنین وضعی را تحمل نمی کند.

مقداری هم راجع به مطالب شب پيش آقای رجایی صحبت شد و به ايشان یادآور شدم و وی اين موارد را تصحيح کرد. بقیه ماند برای فردا.

## دوشنبه ۱۰ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح نامه ای نوشتم خطاب به هيئت تشخيص صلاحيتی که در مجلس تشکيل گردیده بود و قرار شده بود که یک نفر هم به آنها اضافه بشود و اينها مراقبت بکنند که خارج از تعهدها کاری انجام نگیرد. نامه تقريباً مفصلی است، دایر به اینکه هرکسی را باید به آنچه مدعی است آزمود. بنابراین متصدیان اين روزها را هم باید به آنچه مدعی هستند آزمود. مدعی اند، مکتبی اند، باید به مکتب آزمود.

مدعی اند، راستگویند، صدیقند، در این صورت باید صداقت شان را آزمود. مدعی اند در خط امامند، باید ادعایشان را از این نظر آزمود. مدعی اند پیرو قانون اساسی اند، باید از این جهت اینها را آزمود و شرح دادم که چگونه این آزمایشها نتیجه‌ای که برای من حاصل کرده است نگرانی آور است.

این نکته را هم در پایان نامه یادآور شدم و امیدوارم روزی این نامه‌ها در یک مجموعه‌ای منتشر بشود، برای این که مردم بدانند رئیس جمهور آنها چرا چنین کرد و چرا چنان کرد. حال این بود که روشی وجود دارد و احزاب چپ به خصوص احزاب لنینی - استالینی بدین کار مهارت دارند و آن اینست که خودشان را به عناوین مختلف در می‌آورند. در سابق حزب توده جمعیت مبارزه با استعمار، خانه صلح، جوانان دمکرات، انجمن‌های ادبی، ورزشی و اتحادیه کارگری بود و دهها عنوان از این نوع.

بعد به اصطلاح امروز نهادها هر وقت می‌خواستند اهمیت بدهند به کارشان، نمایندگان این نهادها را جمع می‌کردند و به نام آنها مثلاً اعلامیه می‌دادند یا اتخاذ موضع می‌کردند. ما نباید این روشها را داشته باشیم، اینها با مکتب ما سازگار نیست. نمی‌شود که همه نهادها جمع بشوند و به افراد وابسته یا پیوسته، یکی دو دسته رأی بدهند که شما وزیر باشید و اینها مطالبی است که بعد در گفتگویی که امروز هم داشتیم و حالا بنوبه خود از آنها صحبت می‌کنیم و به نظر من یکی از قسمتهای بیانات آقای رجایی که این مسئله را عنوان می‌کرد که با انجمن‌ها صحبت کرده، عیناً همین است که گفتم.

۱۸۰۰ انجمن اسلامی از ریاست جمهوری من حمایت کرد و نمی‌دانم با چندتا از این انجمنها درباره تشکیل دولت صحبت شده است. بعد از نوشتن این نامه برای صحبت از امنیت و نقش شهربانی به سمینار شهربانی رفتم و در آنجا صحبتی مفصل کردم که نمی‌دانم پخش شده است یا نه، از آنجا به منزل آمدم، از مجلس به من تلفن کردند و دوتن از کسانی که نامه را خطاب به آنها نوشته بودم از من خواستند که نامه‌هایی که به مجلس نوشته بودم در مجلس خوانده نشود من استنکار داشتم و آنها اصرار داشتند. من گفتم عیب ندارد و اگر می‌خواهید، گفتگو بشود. بعد این مسئله در مجلس عنوان بشود، حرفی نیست ولی من موافق نیستم. بعد شنیدم که رئیس مجلس گفته است که من خواستم نامه‌ها در مجلس خوانده نشود و خوشبختانه آقای انواری توضیح داده است که نه ما از رئیس جمهور خواسته‌ایم که نامه‌ها خوانده نشود.

بعد از ظهر به سپاه رفتیم. در آنجا چهار پنج نوع و دسته سوال طرح شده بود. من همیشه این حساسیت را داشته‌ام که جریان و حرکت به سازمان و نهاد تبدیل نشود و متولی، دستگاه تجاری و جوسازی و دروغ‌باز و امثالهم پیدا نکنند. همین حساسیت موجب می‌شود که من به این گونه امور لاقید نمانم. در این سئوالها دسته‌ای مربوط به خان و حمایت از خان بود، یک دسته‌اش این بود که با نهادهای انقلاب مخالفم. یک دسته نیز مربوط بود به کردستان و غرب و سئوالهایی که درباره خانها بود، حتی یکیش هم راست نبود و دوسه نمونه را که یادمانده بازگو می‌کنم.

می‌گفتند که شما و روزنامه شما گفته‌اید که خسروخان قشقایی مکتبی و ملی و در خط امام است، یک هم چنین بیانی، البته من نگفته بودم، گفتند روزنامه شما بود. روز بعد روزنامه را خواستم که برایم بفرستند، معلوم شد نه روزنامه هم گفته ما او را مکتبی نیافتیم. پس هست را نیست خوانده‌اند، حالا چرا، چیزی است که بعد به آن می‌پردازیم.

مطلب دیگری بود که یک ژاپنی را که خطایی کرده بوده، دفتر شما از نوشهر یا چالوس رها کرده است و برای او پاسپورت گرفته و روانه کرده، روز بعد پرسیدم معلوم شد که متأسفانه این هم صحیح نبوده است. یا این که رئیس کل ژاندارمری از قول شما یا خود شما گفتند: خود شما تلگرامی به ناصر خان کردید و حمایت از او کردید. بعد که معلوم شد این صحیح نیست، گفتند که رئیس ژاندارمری از قول شما کرده است و امروز که دارم این گزارش را ضبط می‌کنم، قرار است که فرمانده نیروی زمینی آن تلگراف را برای من بیاورد، ولی آن طور که پیش از این به من گفت، این سخن هم دروغ است. بعد وقتی که روشن شد اینها خلاف حقیقت بوده، پرسیدم چرا انسان استفاده کند از خلاف حقیقت برای ایجاد دوری و مخالفت. شرح دادم که هیچ دلیل دیگری لازم نیست وقتی گروهی تبلیغات خودشان را بر پایه دروغ می‌گذارند، روشن است که در پی ایجاد قدرتی هستند و می‌خواهند مانع این قدرت را از سر راه بردارند و این همان خطری است که رئیس جمهوری نسبت به آن حساسیت شدید دارد و وظیفه خود می‌داند که با تمام قدرت در برابر آن بایستد.

از سپاه به محل کار آمدم، آقای کریمی نماینده نوشهر آمده بود و راجع به نیازمندیهای حوزه انتخابیه خود، این امور را می‌خواست: اسفالت از علمده تا دوآب تا به چالوس، آب آشامیدنی علمده که یا باید دستگاه تصفیه بدهد و یا باید از چشمه‌ای در دوکیلومتری روستا بیاورند، کارخانه حریربافی چالوس بیکار افتاده است، باید فکری برای او کرد که کار ایجاد بشود، آب نمک خوب کلاردشت بودجه دارد. اما کار آن متوقف است، مقداری هم راجع به مسایل تشکیل دولت و غیر صحبت کرد و رفت.

بعد آقای رجایی و آقای هاشمی و چند تن از نمایندگان مجلس آمدند و تا یک بعد از نیمه شب درباره دولت صحبت

شد. من گفتم نسبت به وزراء می‌توان بی‌نظر بود، یعنی نظر مخالف نداشت یا نظر مخالف داشت. ضابطه‌ام برای نظر مخالف نسبت به بعضی از وزراء این است که اگر عده‌ای روش‌های تخریبی را اساس کار قرار داده باشند و من وزارت آنها را تصویب بکنم، معنایش این است که به نسل امروز می‌گوییم: در جمهوری اسلامی اصل این است که هر حزبی بیشتر ناسزا بگوید، هر که بیشتر تهمت بزند، هر که بیشتر جو مخالف درست بکند، هر که بیشتر اذهان را مشوش کند او احتمال به دولت رسیدنش بیشتر است.

و این نفی همه تفکر و عمل من است. این نفی معنوی است که بر اساس آن، مردم رأی داده‌اند. نفی معنویت انقلاب است. و به نظر من در واقع نفی خط امام است، خط امام یعنی همین که ما معنویت و اعتقاد به خدا و اخلاق ناشی از این اخلاق را اساس کار بشناسیم. اگر چنین نشد، خط، خط ضد امام است.

## سه شنبه ۱۱ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح تا ساعت ۱۱ به کارهای جاری پرداختم، از ساعت ۱۱ با آقای رجایی و دوتن از روحانیون و ۴ تن از نامزدهای وزارت تا ساعت ۲ تا ۳ بعدازظهر گفتگو شد. من در این گفتگوها تاکید داشتم در اخلاق و می‌گفتم اخلاق یعنی عقیده. در عمل، مکتبی کسی است که اخلاق او معرف اعتقاد او و این عمل اخلاق او اخلاق اسلامی باشد. بنابراین به کار بردن روشهای تخریبی و این که یک گروهی از راه این روشها بخواهند استعدادها از بین ببرند دور از این اخلاق است و همه در این اصل با من موافق بودند و می‌گفتند زینده رئیس جمهوری نیست که تسلیم فشار روشهایی بشود که تمام نوشته‌ها و گفتارهایش در افشای آن روشها بوده است و در مبارزه با آن روشها بوده است. تاکید کردم که بیش از نوشته امام که مداخله ندارم، باید افراد معتقد به انقلاب مدیر و مدبر و فعال باشند. باز وجهی وجود داشت که اما حالا هیچ وجهی وجود ندارد. باید تا ممکن است لاقط آنهايي که از نظر من معرف یا مسئول روشهای تخریبی هستند در کار نیایند و من کسی نیستم که تسلیم ناسزا شوم یا روشهای دیگر تخریبی که به کسانی وعده بدهم که اگر بیشتر حمله کنند زودتر موقعیت پیدا خواهند کرد. گفتم که ما تحت حمله واقع شدیم. از ده تا حمله‌ای که به ما شده یکی را پاسخ گفتیم. خواهان تفاهم بودیم و هستیم. در لابلای آن حرفهای شما در جستجوی یک جمله‌ای هستیم که نوید تفاهم بدهد و این مطالب، من گفتم یک شروع داریم یک بعد از شروع داریم. شروع هست که رابطه تضاد را به وجود می‌آورد بعد از شروع هم باید قطع کرد. یک طرف لاقط باید قطع کند تا طرف مقابل در روشهای تخریبی تنها بماند منتها آن طرف که رها می‌کند دست از افشاگری به معنای واقعی کلمه نباید بردارد و آن روشهای تخریبی را باید افشا کنند. و من گفتم این متنی که نوشته شده بود و با ده دروغ شروع کرده بود ولو آنها دروغ نبودند و راست بودند، وقتی در این موقعیتی که وزرا باید به تصویب رئیس جمهوری برسند چنین متنی منتشر می‌شود، معلوم است که مراد تحت فشار قرار دادن رئیس جمهوری است برای امضا کردن. و این همان کلام علی است که فرمود «کلمه الحق یرادبهاالباطل» اگر راست بود کلمه حقی بود که مراد از نوشتن آن باطل بود و در آغاز حکومت جمهوری اسلامی نمی‌بایستی که رئیس جمهور را با این روشها تحت فشار گذاشت. یک رادیویی در خدمت این خط تخریبی قرار بگیرد و این نوشته را چندبار بازگو کند و حال این که بیان رئیس جمهوری یا اصلاً منتشر نمی‌شود و یا حداکثر یک بار. مخاطبان من گفتند نامه خطاب به رئیس جمهوری نبوده. که البته من این را نپذیرفتم و کار درستی نبوده و اگر مطالبش بعضاً مورد قبول باشد اما موافقت داشتند که این کار درست نبود.

بعد از رفتن آنها من به آقایان یزدی و انواری گفتم برای من دشوار است که اقتصاد نوشته باشم برپایه اخلاق و معنویت. کیش شخصیت نوشته باشم درباره اخلاق اسلامی، مادیت و معنویت اصول و ضابطه‌های حکومت اسلامی نوشته باشم و برنامه حکومت و دولت خود را به عنوان رئیس جمهوری پایه برنامه را معنویت قرار داده باشم و تسلیم کسانی بشوم که از نظر من تصویب کننده این معنویت را بی‌قدر کرده‌اند. و بالاخره قرار شد که درباره دو سه تا از این نامزدها، تحقیقات تکمیلی انجام بدهم و اگر هم نظری نداشتم اعلام بکنم بعد به جلسه شورای امنیت ملی رفتم. در آنجا وضع امنیت کشور را بررسی کردیم، اطلاعات مختلفی از نقاط مختلف کشور رسیده بود، راجع به نقل و انتقالات نظامی در مرزهای ایران و عراق از سوی دولت عراق و تصمیماتی که لازم بود اتخاذ گردید و از آنجا به سپاه پاسداران انقلاب رفتم. در آنجا عنوان شد که شما به عنوان رئیس جمهوری باید به سپاه اعتبار بدهید و از حیثیت سپاه دفاع بکنید. من در مورد مطالبی که درباره نهادهای انقلاب گفته‌ام به تفصیل صحبت کردم. یکی از آنها گویا از سپاه قم بود گفت: دولت بازرگان با

نهادهای انقلاب مخالفت می‌کرد و امروز نیز همان وضع ادامه دارد. با این که شما پیش از انتخاب ریاست جمهوری این روش را نداشتید و از شما انتظار می‌رفت که از نهادها حمایت بکنید، من در پاسخ گفتم که این تبلیغ است و مبتکران این تبلیغ هم شناخته شده و معلومند، این به جای خود، آنها می‌خواهند نیروهای فعال انقلاب را به خیال خودشان نه تنها از رئیس جمهوری جدا کنند بلکه در مقابل او قرار دهند. اما مسئله این است که چرا این تبلیغات نزد اشخاص و یا قشری مؤثر واقع می‌شود، چه زمینه‌ای وجود دارد که این تبلیغ موثر واقع می‌شود، خودم به این مسئله چنین پاسخ دادم و گفتم اگر شما کارهای مرا خوانده باشید از جمله اگر اصول راهنمای حکومت اسلامی را خوانده باشید، می‌فهمید که من با نهاد شدن حرکت مخالفم. من سالها پیش وقتی که هنوز به اروپا نرفته بودم متوجه این معنی شدم که اسلام از وقتی که از حرکت به نهاد تبدیل شد قوه انقلابی خود را از دست داد و همه هنر امام خمینی در این است که از نو اسلام نهاد شده را به اسلام حرکت تبدیل کرد. در آن وقت یعنی در سال ۴۰ من در این معنی مطلب نوشتم. وقتی به اروپا رفتم (این توضیحات را برای خواننده اضافه می‌کنم) با شریعتی در این مورد صحبت کردیم و هر دو موافق شدیم که تا وقتی نهاد را به حرکت بدل نکنیم، امیدی نیست و تمام عمر را در این تلاش شدیم که از نو اسلام را در ابعاد گوناگونش عرضه کنیم تا به عنوان نیروی محرکه نسل جوان یک دوران انقلابی را آغاز کنیم و بکشیم که این دوران پایان نپذیرد. بنا بر این مسئله اینجاست که روز نخست در آن زمان که مخالفت با این نیروهای متحرک انقلابی می‌شد، بنا بر حفظ نظام موجود بود. اما در حال حاضر خطر جذب در این نظام وجود دارد. نهاد شدن از حرکت افتادن است. به طور مثال همین سالنی که که در آن ایستاده‌ایم این یک نهاد است، ساخت معینی دارد. اما ثابت است و هیچ تحرک ندارد و هیچ تغییری نمی‌کند مگر شما به او این تغییر را بدهید. اگر حرکتی‌هایی که در اشکال و محتوای گوناگون مثل جهاد سازندگی، کمیته‌ها و سپاه نهاد بشوند یعنی ساختی پیدا کرده و جایی در نظام اجتماعی، دیگر نیروی انقلابی نیستند. بخشی از نظام هستند و این معنی را برای آن‌ها آوردم که من در اصول راهنمای حکومت اسلامی و در کارهای دیگرم گفته‌ام که نیروی مسلح سازمان یافته، نهاد شده چه خواهیم و چه نخواهیم. ستون فقرات نظامهای طبقاتی می‌شود. بنابراین بهترین طرح برای یک جامعه توحیدی این است که خود جامعه دفاع از خود را بر عهده بگیرد و به همین دلیل است که من به جد خواهان استقلال بسیج هستم. و بیش از همه کوشش خواهیم کرد که بسیج، واقعیت پیدا کند و تعلیمات نظامی عمومیت پیدا کند و دفاع از شهرها، کوچه‌ها، محله‌ها، روستاها به صورت سازمانهای خودجوشی درآید و نیاز جامعه به نیروهای مسلح سازمان یافته خارج از جامعه و حاکم بر آن تقلیل پیدا کند و این نیروها به صورت سازمان تعلیم دهنده درآیند و ضربه وارد آورنده در خارج مرزها به دشمنانی که قصد داشته باشند جمهوری را به خطر افکنند و من بر اساس این باور و این خط و ربط برخورد می‌کنم. این نهادها کوشش من این است که نیروی جوان ایران نه تنها به نهاد تبدیل نشود، بلکه نهادها یعنی همان سازمان‌های مانده از دوران پیشین را نیز به حرکت درآورند و به جریانهای سازنده ایران انقلابی اسلامی تبدیل کنند. و دوران نویی را در جهان به وجود آورند. ای کاش مانع‌ها برداشته می‌شد، پرده‌های سانسور دریده می‌شد و نسل امروز ایران به عمق بینش و روش اسلامی ما پی می‌برد و این گرفتاریهای پیش پافتاده برطرف می‌شد و ما می‌توانستیم بال و پر درآوریم و در افق انقلاب و افق دید بشر جلوه‌های انقلابی پدید آوریم و به پرواز درآییم، و در سراسر جهان بشیر انقلاب باشیم.

بنابراین، توضیحات مفصلی هم درباره بودجه جهاد که گفتند بودجه جهاد قطع شده، دادم، گفتم اولاً بودجه را رئیس جمهوری تهیه نمی‌کند، بودجه را بحث می‌کنند و بعد از تصویب می‌آورند رئیس جمهور امضا می‌کند. با این حال بودجه جهاد ۱/۵ برابر شده، پس آنچه در توان ما بود کرده‌ایم، آن هم در سالی که به لحاظ محاصره اقتصادی وضع بودجه ما غم‌انگیز است و همین امروز گزارش سازمان برنامه که برای من تهیه شده است، درباره وضع درآمد و هزینه اقتصاد کشور نشان می‌دهد که وضع خطیر است. چرا به جای این که از ما بپرسند وضع چگونه است و چه کمکی در این وضع سخت می‌توانید به ما بکنید می‌آیید و بدون اطلاع از واقعیتها این طور برای حمله بهانه می‌تراشید؟ و به آن گروهی که می‌خواهد با تضعیف موقع ریاست جمهوری بنیاد این رژیم را سست بکند، میدان می‌دهید؟

و چند سند را هم که در همان روز درباره حرفه‌های دیروز در زمینه حمایت از خان را به من داده بودند، در آنجا ارائه دادم که معلوم می‌کرد همه آن‌ها دروغ است. پرسیدم آیا کسی دروغ را قربت‌آلی الله می‌گوید؟ چرا باید بر پایه دروغ کسی را متهم کرد؟ و آن کس هم رئیس جمهوری است که باید معرف ایران اسلامی باشد. بر همه شماست که نگذارید با تبلیغات دروغ و سوء این مقام، از آغاز پست و لکه دار بشود.

بعد گفتم علت این است که این تبلیغات نزد بعضی کسان مؤثر می‌افتد، همان چیزی است که ما در کیش شخصیت مطالعه کردیم، یعنی تمایل به قدرت و اعمال آن و این تمایل زیاده طلبی به وجود می‌آورد و این زیاده طلب وقتی کسی را مقابل خودش ببیند طبیعی است که تحریک به مخالفت می‌شود پس ناچار یا نصف حقیقت را می‌بیند و می‌گوید که

بزرگترین دروغ هاست، و یا یکسره جعل می‌کنند و با دروغ می‌کوشد مانع را از سر راه بردارد. برای من هیچ چیز زیباتر از این نیست که در مقام ریاست جمهوری در برابر تمایلات قدرت طلبانه ایستاده‌ام. این آن چیزی است که نسل انقلابی، آن نیروی انقلابی واقعی آن سپاهی که در سنگر می‌جنگد نه آن که دفتر و دستک دارد و دیوان سالارها که سالاری می‌کنند، آنها که می‌جنگند آنها که برای عقیده شان و برای آن که نسل امروز و فردا با اسلام آزاد و سربلند و مستقل زندگی کند می‌جنگند، آنها با تمام وجود مرا دوست می‌دارند و من نیز آنها را دوست می‌دارم همه عمر به وجود آنان فخر می‌کنم و آنها می‌دانند. که من آنها را تضعیف نمی‌کنم، بلکه به عکس آنها را تقویت می‌کنم.

بله آنها را تضعیف می‌کنم که می‌خواهند این فداکاری را وسیله رسیدن به قدرت قرار دهند. تا بتوانم این گونه اشخاص را تضعیف می‌کنم. این فخری است برای ریاست جمهوری نخستی جمهوری اسلامی ایران که به استواری بنیانگذاران اسلام پیش می‌رود و نه تنها خود مایل نیست که به یک قدرت خودکامه تبدیل شود، بلکه از هر خودکامگی تا می‌تواند جلوگیری می‌کند.

پس این امر زمینه قبول تبلیغ است، امری که اساس کیش شخصیت را تشکیل می‌دهد و به گمان من قرآن برای از بین بردن این روحیه و این زمینه در انسان است که روش تعالی، روش آزادی انسان شده است. من باید بگویم که حالا که کارنامه این روز را می‌گویم توضیحاتی را هم اضافه کردم تا تو خواننده عزیز بهتر دید من و فکر من را بدانی و بشناسی. بعد، محیط تفاهم آمیزتر شد. یکی از افراد سپاه گفت که ما مایلیم که شما به ما بیشتر اعتماد بکنید. ما از خود می‌پرسیم چرا به اطلاعات سپاه اعتماد نمی‌شود؟ من به این سؤال به تفصیل پاسخ گفتم و حالا آنچه را که در آنجا گفتم مطالبی دارد که فعلاً جایز نیست انتشار پیدا کند. اما این مقدار گفتم که بیش از آنچه اطلاعات ارزش دارد، علامتهای همراه اطلاعات ارزش دارد و آن روشهایی که برای تسهیل آنها به کار می‌رود ارزش دارند. من ترجیح می‌دهم اطلاعات به دست نیاوریم، اما برای آوردن آنها روشهایی که با اسلام سازگار نیست به کار نبریم. بنابراین نه به اطلاعات است که اعتماد می‌شود یا نمی‌شود، انتقاد به روشها است.

در پایان این گفتگوها گمان می‌کنم برای آنهايي که اهل انصاف بودند و امیدوارم که اکثریت قاطع بودند، مطالب روشن شد و امیدوارم که خواننده‌های این یادداشت اگر سپاهی یا سربازان جهاد و فعالیت‌های دیگر هستند بدانند که این تبلیغ‌ها، تبلیغات دشمن است و هیچ هدفی را جز این دنبال نمی‌کند که با سرگرم کردن نسل امروز به امور کاملاً فرعی ارکان نظام پیشین را استوار کنند و حفظ کنند. و من مایلیم از این موارد آسوده و فارغ بال باشم، صحیح‌تر بگویم به نظر من ترجیح ما این است که این و آن خان را دنبال نکنیم و تغییر روابطی را که خان می‌تراشد دنبال کنیم چرا که کار اول بی نتیجه است. در همه جوامع بی نتیجه از آب درآمده و اتفاقاً باعث استوار نظام پیشین شده است. از جمله این گونه روشها موجب تمرکز قوا می‌شود و قوه متمرکز پس از این که هدفهای خود را زد، به دستگاه حاکمه تبدیل می‌شود و خواهی نخواهی نمایندگان قدرت خویش را در اینجا و آنجا می‌گمارد. و اینها خانهای جدید می‌شوند اما اگر ما به تغییر رابطه‌ها بپردازیم و اساس روابط اجتماعی را دگرگون کنیم خان خودبخود محل اجتماعی را از دست می‌دهد و از بین می‌رود و گفتم که در آغاز انقلاب یک روش کاملاً مخالف با این بیان به کار رفت. خانها با دادن اسلحه و پول حمایت شدند، تثبیت شدند و اینک که ما می‌خواهیم بر روشهای اصولی و اساسی دگرگونیهای بنیادی به وجود بیاوریم، توجه به آنها به عنوان هدف، سودی جز این ندارد که ما را از کار اساسی باز می‌دارد.

به نظر من ما در تغییرات اساسی روابط اجتماعی و اقتصادی بسیار تاخیر کردیم یک تغییرات اساسی به وجود آوردیم اما تغییرات مهمتری را باید به وجود بیاوریم و باید ذهن ما از این جزئیات آزاد باشد تا بتوانیم به آن کارهای اساسی بپردازیم. بعد اتفاقاً یکی از فرماندهان سپاه در یکی از شهرهای فارس گفت که بله من برنامه شما را قبول می‌کنم. مبارزه با نظام خانی هست ولی دیر به نتیجه می‌رسد باید در کوتاه مدت سرکوب کرد، جای شکرش باقی است که حداقل قبول شد که مخالف خان و نظام خان پرور هستم و برنامه هم برای این کار دارم به گمان من بدون اجرای یک برنامه برای ایجاد تغییرات اساسی و تغییر روابط قدیم روش سرکوب به حذف یا حتی فراهم آمدن زمینه حذف نظامی که خان محصول آنست نخواهد انجامید. آیا کسانی که مانع اجرای آن برنامه شوند باید حذف شوند یا به عکس اصل برنامه را باید قربانی کنیم؟

بعد به منزل آمدم، سه شنبه شب بود. اعضای سابق شورای انقلاب که دیگر عمر آن پایان پذیرفته آمدند. چند تن از آنها نیامده بودند. درباره مسائل مختلف گفتگو کردیم یکی از آن مسایل ترکیب کابینه و اظهار نظر نسبت به این وزیران بود. و من هم توضیحاتی درباره روش کارم به آنها دادم. گفتم که یک وقتی هست که انسان دولتی را تشکیل می‌دهد کاملاً موافق و هماهنگ با خود با برنامه‌های خود و یک وقت هست متناسب با شرایط موجود دولتی را می‌پذیرد که امور کشور معطل و تعطیل نماند و احتمالاً اگر آزمایش دیگری ممکن است، به نتیجه بیانجامد. البته در حدودی که نتایج

آزمایش از حد کنترل و مهار بیرون نرود. و خرابی به بار نیاورد.  
و با وضعی که فعلاً داریم، حالت دوم فعلاً صادق است، گفتگو در این زمینه با این آقایان هم تا یک بعد از نیمه شب به طول انجامید و آن روز هم بدین ترتیب به پایان رسید.

## چهارشنبه ۱۳ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح ساعت هشت سفیر آلمان آمد و چند مسئله داشت. یکی بستن مدرسه آلمانی. و می‌گفت قرار بود که یک مدرسه کاملاً خالص آلمانی باز کنیم و باید اجازه‌اش را زودتر به ما بدهند تا سال تحصیلی را بتوانیم زودتر شروع کنیم. بعد مسئله کمپلکس فولاد اهواز را مطرح کرد و گفت یک مقام ایرانی که بتواند با یک نماینده آلمانی صحبت بکند و کار تکمیل کارخانه را زودتر پیش ببرد، معین کنیم و بالاخره مسئله کارخانه دارویی، که باید حل شود و دست آخر نیز مسئله گروگانها را طرح کرد و متنی را که آمریکاییها به او داده بودند به من داد، که آماده‌اند شرایطی را بپذیرند و گفتگو چه از طریق رسمی و چه از طریق غیر رسمی را خواهند. من گفتم باید صبر کنند تا تصمیم مجلس مشخص بشود. بعد به اهواز رفتیم در اهواز قصد ما اطلاع از وضعیت نیروهای مسلح در آنجا بود. چند ساعتی گزارشها را شنیدم، سئوالات طرح شده و جوابها را شنیدم و نتیجه گیریهای لازم را کردیم برای این که بتوانیم آمادگی رزمی نیروهایمان را در آنجا به حد اکثر برسانیم. امیدوارم که نتیجه این سفر به صورت تلاش برای ایجاد هماهنگی کامل و رفع نواقص و بالابردن روحیه نیروهای مسلح ما کاملاً ثمربخش بوده باشد. در آنجا درباره ضرورت هماهنگی در سراسر مرزهای غرب بحث کردیم و تصمیماتی نیز در این باره گرفتیم. البته در آنجا ایرادهایی هم بود که طرح شد و درباره آنها هم صحبت کردیم. البته قرار بود در اجتماع مسئولان استان شرکت کنیم که بحث و گفتگو در این زمینه‌ها طولانی شد و من در چند جمله گفتم که قرار بود من یک ماه در خوزستان بمانم ولی یک هفته ماندم، سه هفته دیگر را من باید برگردم، یک هفته را به سپاه و ارتش و ژاندارمری و شهربانی بپردازم و یک هفته را به صنعت نفت و صنایع دیگر بپردازم و یک هفته را نیز به مسایل اجتماعی مردم که البته در سفر بعدی مجال گفتگو بیشتر خواهد بود.

این سفرنامه آنجا بود و از آنجا به تهران برگشتیم، تهران و مسایل خود، همان مسایلی که هر روز گرفتار آنها هستیم وقتی انسان از تهران بیرون می‌رود مثل اینست که پنجره اتاق را باز می‌کند تا هوا خوب بشود و وقتی در خود تهران به میان مردم برود مثل آنست که پنجره اتاق را باز می‌کند تا هوا خوب بشود. در این روز گمان من اینست که مسئله قابل ذکر دیگری پیش نیامده تا من درباره آن بنویسم.

## پنجشنبه ۱۳ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح استادان مسلمان دانشگاه شیراز آمدند از روحیه مردم حرف می‌زدند که روز به روز تغییر می‌کند، و همان حالت انقلابی دارد در مردم زنده می‌شود، راجع به این گروه کوچکی که بدون آن که توانایی کار را داشته باشد. می‌خواهد با پنجه انداختن در همه پستهای کلیدی و حاکمیت بر همه نهادها کشور را در قبضه آورد، دیگر بی تفاوت نیستند، من برای آنها مثال آوردم. مثال روباهی که از سوراخش بیرون آمد شتری را در جلوی سوراخ خود خوابیده یافت. می‌خواست او را به داخل سوراخ بکشد و او را بخورد و تلاشی کرد و نتوانست. دم خود را به دم شتر گره زد و شتر برخاست و او به دم شتر آویزان بود. گفتم اینها کاری که می‌کنند برانگیختن و بی تفاوت کردن است. برانگیختن قشرهایی از جامعه است که از هرج و مرج، ناامنی، خودکامگی، تعدد مراکز تصمیم‌گیری به تنگ می‌آید و جامعه است که نسبت به وضع بی تفاوت می‌شود. آن وقت اینها در برابر آن، قشرهایی که توانایی حکومت دارند یک به هزار هم نیستند و ناگزیر سقوط می‌کنند و انقلاب هم سقوط می‌کند. مردم باید آگاهی و وجدان پیدا کنند به این خطر و رئیس جمهوری خودشان را یاری بکنند. لذا ایستادگی در برابر این خطر لازم است. من این مسائل را می‌دانم و در برابر مشکلات نیز ایستاده‌ام. آنها هم گفتند که ما آمده بودیم به شما روحیه بدهیم، اطمینان بدهیم که مردم دیگر بی تفاوت نیستند. آماده‌اند، عمل می‌کنند و نمی‌گویند حالا بگذارید انجام دهند تا ببینیم چطور می‌شود، نه این که ایستاده باشند تا به این

وضعیت خاتمه داده شود. و حالا می بینیم که روحیه شما قویست و شما به ما روحیه می دهید. من به آنها گفتم که مهم و اساسی اینست که ما بدانیم تغییر انقلابی در جامعه چیست و در همان جهت عمل کنیم که آن تغییر واقعی را به وجود بیاوریم.

بعد درباره کار بانکها گزارشی به من رسید و با مسئولان بانک صحبت کردم. این طور که به من گفتند کار ادغام بانکها خوب پیشرفته و از تجربه کشورهای دیگر موفق تر بوده. من درباره وضع اعتبارات صحبت کردم خصوصاً درباره صنایع کوچک که آیا شما آن موانع را که وجود داشت برای کمک به این صنایع از بین برده اید یا نه و آیا باز اینها باید وثیقه های سنگین بسپارند که نمی توانند. آیا شیوه های دیگری پیدا کرده اید که اینها بتوانند از وامهای بانکی استفاده کنند و با گسترش کارشان به افزایش تولید برسند؟ گفتند که مدتهاست که این کار را انجام داده اند و اشکال و ایرادی از این بابت نیست.

بعد گزارش حادثه سقوط هلی کوپتر را آوردند. گزارش مفصلی بود. من این گزارش را خواندم و خلاصه آن اینست که نقص فنی نداشته با اینکه خلبانها افرادی معتقد، صمیمی بودند اما تجربه کافی نداشتند، علم کافی نداشتند، در نتیجه، در هدایت هلی کوپتر درمانده شده اند و حادثه هم به شرحی که نوشته اند هلی کوپتر را با احتمال فوق العاده ضعیفی که سرنشینانش نابود نشدند به زمین خورده و خود این دلیل دیگری است بر عنایت خداوندی که هلی کوپتر با این که نقص فنی نداشته و خلبانهای عالم با تجربه نداشتند، وجود این نقص هدایت موجب این حادثه شده و در این حادثه هم تمام اسباب برای نابودی سرنشینان فراهم بوده که بهترینش ناتوانی در هدایت هلی کوپترها بود، بحمدالله به کسی کمتر صدمه ای وارد نشده اما خود این یک تجربه ایست. برای ما که به آن دوران طولانی که از زمان قاجار شروع می شود و تا امروز ادامه یافته است پایان بدهیم، علم بیرون از دین نیست، جدا از دین نیست، چیزی غیر از دین هم نیست مامسلمانها معتقدیم اسلام عین علم است و در اسلام ما شرط مسئولیت، علم است و نمی توان بدون علم عهده دار مسئولیت شد. ما همواره گفته ایم فقیهی که باید مرجع بشود باید اعلم فقها باشد، دانایتر و عالمترین فقها باشد. هر روز که تجربه می کنیم، درستی این نظر را بیشتر می فهمیم که اگر در بسیاری از کارها ما ناتوان شویم، خسران و زیان ببار آورد. به لحاظ این که ما به عنوان این که «مکتبی» باید باشد، عالم نشد، نشد؛ هر نادانی را به کارهای بزرگ گذاشتیم و آنها در این کارها ناتوان شدند و برای انقلاب و کشور خسرانهای بزرگ ببار آوردند.

وقتی علم حسابش از حساب مکتب جدا شد، می شود همان دوران پیش و چون علم ضرورت زندگی این جهان است، خواهی نخواهی علم حاکم می شود و باز دوران سیاهی در زندگی ما به وجود می آید که در این دوران آنها که علم دارند و دین ندارند حاکمند و آنها دین دارند و علم ندارند محکومند. باید توجه داشت که علم و دین یک واقعیت است کسی که علم ندارد و مسئولیت هم می پذیرد مکتبی هم نیست، این بهترین نشانه مکتبی نبودن و اسلامی عمل نکردن است، که کسی داوطلب مقام و مسئولیتی بشود، بدون این که علم و تجربه آن را داشته باشد.

این با عدل نیز سازگار نیست و ما در مسئولیت، شرط عدالت را هم داریم. شما ببینید اگر خدا، اراده خدایی بر زنده ماندن ما تعلق نمی گرفت و ما نابود می شدیم قربانی کم علمی و کمبود تجربه شده بودیم. چگونه بیاییم و سرنوشت کارهای بزرگ کشور را به کسی بسپاریم که علم و تجربه ندارند و تنها دلخوش بداریم که اینها مکتبی هستند، اساساً آدم مکتبی که علم و تجربه نداشته باشد خود را داوطلب مقام نمی کند و اگر کرد، این دلیل این است که مکتب را وسیله کار قرار داده است و چون سرمایه دیگری نداشته، این مکتب بینوا را سرمایه خود قرار داده است والا در مکتب، مسئولیت امری نیست که کسی آن را سرسری بگیرد و بدون علم و اطلاع و تجربه، خود را داوطلب کاری بکند. کسی که خود را مسئول قرار می دهد و یا خود را داوطلب و نامزد مسئولیتی می کند باید علم و اطلاع و مدیریت و توانایی کار را در آن مسئولیت داشته باشد اگر نداشت و گفت من مکتبی هستم این مسئولیت را به من بدهید، بعد تجربه خواهیم کرد. جواب ما به او اینست که تو مکتبی نیستی بلکه مکتب را سرمایه قرار داده ای.

بعد شب حاج سید علی اصغر بهاری آمد و شگفت که در همین روز که گزارش سقوط هلی کوپتر را آورده بودند او هم آمد. از همسنها و همراهان پدر من بود. آمد و گفت که من برای گزارش خوابی آمدم که همان شب پنجشنبه ای که به همدان آمدم و به کرمانشاه رفتید این خواب را دیده بودم و روز پنجشنبه سوار اتوبوس شدیم با مردم بهار همدان و من در راه برای تنی چند نقل کردم و حالا هم برای شما نقل می کنم، می گفت که پدر شما را در خواب دیدم که نشسته بود. و شما را دیدم که مرده اید و کفن پوشانده اند به تن شما و ما شما را در قبر گذاشتیم. پدر شما رو به قبله نشسته بود و بسیار مغموم بود، شما چشم باز کردید و من گفتم: حضرت آقا فرزند شما چشم باز کرد. عکس العملی نشان نداد. دوباره گفتم حضرت آیت الله، زنده شد و او دست به دعا برداشت و سپاس و شکر خدا را بجا آورد. او گفت که من در اتوبوس که به دیدار شما می آمدم، بسیار مشوش و نا آرام بودم. البته آن وقت هم موفق نشده بودند که مرا ببینند. در راه پرسیدند که



شما چرا نگران هستید و من خواب را برای آنها گفتم و آنها گفتند به سوی مرگ رفته و دوباره برگشته و عمر طولانی می‌کند. و دعا کردند و شکر گذاشتند. این خواب را این روحانی پیر یک روز پیش از حادثه دیده بود. و بحمدالله تعبیر شده عمر دراز را خدا می‌داند، ولی بازگشت از مرگش تحقق پیدا کرد.

سر شب یک ناشر عرب که در فرانسه بنیاد نشر کتاب دارد، آمد درباره چاپ کتابهای من به زبانهای انگلیسی و فرانسه و عربی می‌خواست اجازه بگیرد. البته چند تا کتاب ترجمه و چاپ شده و بنیادهای مختلفی مراجعه و پیشنهاد کردند و من موافقت کردم. سئوالهایی هم درباره طرز فکر و این مطالب داشت و مثل این که از قرار خود او اهل فکر بود، بعد مدتی را به مطالعه وضعیت در قصر شیرین و سرپل ذهاب گذراندم. که در آنجا عراقیها حمله کرده بودند و باید ما وضعیت را تحت نظر می‌گرفتیم و کمبودها را جبران می‌کردیم تا ضربه ما دشمن شکن باشد. شب فرماندهان نظامی را دعوت کردم که صبح جمعه در حضور من شورای نظامی تشکیل بدهند و وضع عمومی نیروهای مسلح را در غرب کشور بررسی کنیم. آن شب هم بدین ترتیب پایان یافت.

## جمعه ۱۴ شهریورماه ۱۳۵۹

شورای نظامی را صبح تشکیل دادیم، آقای محلاتی هم آمد درباره سه چهار موضوع بحث کردیم. یکی تجهیزات و تکمیدانها، یکی امنیت خاطر و روحیه نظامیان که باید بالا برود و قرار شد که من مصاحبه‌ای بکنم که این مصاحبه را به روز شنبه گذاشتیم. یعنی فردا یکی مسئله مداخلات در کار ارتش که گروهها و اشخاصی که در سلسله مراتب فرماندهی نیستند دخالت می‌کنند و یا از خارج دخالت می‌کنند که دستور اکید و قاطع دادیم که این مداخلات را منع بکنند و اگر انجام گرفت، کسانی که انجام می‌دهند را از ارتش برانیم. یک مسئله دیگر هم بود که قرار شد به اطلاع ما برسد و امام درباره آن نظر بدهد و قرار شد که تجهیزات فوراً عمل کنند و نتیجه را به اطلاع من برسانند.

بعد آیت‌الله طاهری که به کردستان رفته بود، آمد و درباره چند مسئله صحبت کرد. بستن مرزها، ایجاد کار و رسیدن به وضعیت مردم و اصرار به این که یک مسافرتی به آن منطقه داشته باشیم و درباره ضرورت توضیح امور به مردم کردستان، ضرورت به کار انداختن بیمارستانها و وسایلی که به مردم خدمات برسانند. این که مردم کردستان توجه بیشتری از دولت ببینند صحبت کردم. و من پذیرفتم که سفری به کردستان داشته باشم، حالا یا این هفته و یا آخر هفته آینده سفری به کردستان بکنم، درباره ارتش و نیروهای مسلح ما در آنجا مطالبی گفت، که باید انجام بگیرد، بعد از ظهر باز همین آمدن‌ها و گفتگو کردن‌ها بود و مطالب مهم و قابل ذکری نبود تا این که حدود ساعت شش به نزد امام رفتم در آنجا درباره سه موضوع به اختصار صحبت شد که عبارتند از مسئله امنیت ما در غرب کشور. از آذربایجان غربی تا خوزستان آنچه گفتنی بود به عرض ایشان رساندم و مطلب دوم دولت بود که گفتم من در پی بهترین استعدادها و لیاقت‌ها نیستم، همین مقدار قانعم که بعضی ضوابط اصلی رعایت بشود و وزارتخانه‌هایی که با کارگر سروکار دارند، با اقتصاد کشور سروکار دارد این‌ها به دست کسانی نیفتد که وضعیتی غیرقابل جبران به وجود بیاورد، یکی هم این که کسانی که روشهای تخریبی را رویه کرده‌اند و بخواهند به این ترتیب خود را تحمیل بکنند، این‌ها با همین وسایل کارهای دیگر را هم در قبضه خواهند آورد و چون توانایی این بار سنگین را ندارند خود به خود عامل رشد ضدانقلاب می‌شوند و انقلاب ما را به خطر می‌افکنند. اینست که معنویت اخلاق اسلامی را ما ناچار باید به جد اساس قرار دهیم تا خطر رشد ضدانقلاب به حداقل برسد.

مطالبی را که فکر کردم، بعد تکمیل آن را در روز هفده شهریور بگویم. بعد ایشان هم فرمودند بله عیب ندارد آنهایی که معین شده‌اند به مجلس معرفی بشوند. بحث و کارها بشود و بقیه را هم به تدریج بعداً اشخاص لایق پیدا شوند و به کار گمارده شوند. این روز را هم در دنباله‌اش مطلب گفتنی در ذهن من نیست. می‌ماند این که شب باز مراجعات بود و گفتگوها در زمینه‌های مختلف ادامه یافت. و از آنجا که آمدم یادم می‌آید که آقای رجایی تلفن کردند و پرسیدند، نظر امام را گفتم، ایشان گفتند ترجیح می‌دهم بماند تا همه را باهم معرفی کنم و من گفتم پس باید منتظر نتیجه تحقیق من درباره دو سه تن از وزرا شد. این روز هم بدین ترتیب پایان گرفت.

## شنبه ۱۵ شهریورماه ۱۳۵۹

اول صبح که آقای مفتی زاده و تنی چند آمده بودند. بعد که آنها رفتند، درباره این که نظام پیشین اجتماعی در کردستان چگونه دارد تجدید می‌شود و همین جنگها خود وسیله تثبیت این نظام شده است گزارشی به من دادند که دیدم این همان خطر است که من دارم درباره آن صحبت می‌کنم و هشدار می‌دهم و از آنها که برآستی می‌خواهند نظام اجتماعی ایران دگرگون بشود به جد می‌خواهم که این مطالب را سرسری نگیرند. در کوتاه‌مدت سرکوب می‌کنند، بدون اینکه این کوتاه‌مدت جایی در برنامه درازمدت داشته باشد بنابراین نتیجه‌ای جز همین نتایج به بار نمی‌آورد و به دست خود ما همان نظام پیشین تحکیم می‌یابد و طبیعی است که آن نظام حکومت متناسب با خود را می‌خواهد. خدایا تو در دل مسئولان و جوانان این توجه را ببیند که این حرف و این هشدار با بشنوند و به این واقعیت بپردازند و خود را مشغول مجاز نکنند. بعد وزیر کشاورزی صحبت از این کرد که ما از بانک مرکزی بخواهیم که برای وارد کردن پنج هزار تراکتور اعتبار باز کند و پولی را که برای کار دیگری می‌خواست برای وارد کردن بز می‌خواست به او بدهم، که من به شوخی به او گفتم شیطان در اینجا کم نداریم که بخواهی بز هم وارد کنی البته مرادم از شیطان در این جا بازگوشی است. بعد آقای رجایی آمد و با فهرست وزیران. همان فهرستی که روز اول بود. گفتم که این همان فهرست است. گفت آنهاهی را که شما قبول ندارید، قبول نکنید و آنهاهی را که قبول دارید به مجلس بنویسید و من هم چنین کردم. بعد شروع کردم به خواندن گزارشها، یکی درباره وضع عمومی، یکی درباره حزب دمکرات و کومه‌له، یکی درباره چریکهای فدایی خلق شعبه کردستان، یک گزارش هم درباره استان آذربایجان غربی بود، که خواندم و بعد مقاله‌ای خواندم تحت عنوان یک نامه از صدو بیست هزار نامه و چون در این مقاله و در یک روزنامه دیگر مطلب را دیدم و شایع هم شده بود که مطبوعات خارجی به استناد قول رئیس جمهوری می‌گویند که وضع در ایران خراب است و چنین است و چنان است، رجایی کارایی ندارد، و خلاصه رئیس جمهور به دولت حمله می‌کند، من ناچار ضمیمه گزارش‌های ویژه خبرگزاری پارس را خواندم ببینم که این رادیوها و روزنامه‌های خارجی دقیقاً چه گفته‌اند، در نتیجه معلوم شد که مطابق معمول اینها نصف حقیقت را عنوان کرده‌اند و در بیان آن نصف حقیقت هم صادق نبوده‌اند، یعنی همه آنچه را که این رادیوها گفتند بازگو نکردند و زمینه اصلی این گفتارها را هم نگفتند. یکی از نمایندگان آمد و همین مسئله را عنوان کرد و من به او گفتم خوب وقتی امام در پاریس بودند، غالب رادیوها و مطبوعات و تقریباً غیر از یک قشر معینی از مطبوعات دست راستی از امام طرفداری می‌کردند و به رژیم شاه سابق حمله می‌کردند. اگر معنای این حمایت و حمله این باشد که آنها طرفدار امام بودند و شاه سابق مخالف آنها بوده پس این هم همان است بعد گفتم: - اول باید ببینیم که در چه زمینه‌ای این مسایل رخ می‌دهد. لوموند نوشته بود و مخبرش هم به من گفت که این که این‌ها شما را دشمن اصلی می‌دانند، یک حقیقت بارز است برای این که اجرای استقلال یک برنامه می‌خواهد و اگر ما این برنامه را اجرا نکنیم از نظام بیرون می‌آییم، از نظام جهانی آمریکای سلطه‌گر بیرون می‌آییم و این برای نظام ضربه‌ای مهلک خواهد بود. و من روشی در پیش گرفته‌ام و این مانع از آنست که آمریکاییها بتوانند برنامه شان را در ایران پیاده کنند خیلی روشن این که اگر مردم از صحنه بیرون بروند و گروههای سازمان یافته در صحنه سیاسی تنها بمانند، آنهاهی که خود را مکتبی می‌دانند، حتی (اگر در مکتبی بودنشان تردید نکنیم) از جهت کمیت یک هزارم و از جهت کیفیت کمتر از این در برابر گروههای سازمان یافته دیگری هستند که مکتبی نیستند و یا ضد مکتبی هستند و در نتیجه این اقلیت ناچیز جز این که جاده را برای آن اکثریت صاف بکند کاری از پیش نمی‌برد. و اگر خود مردم در صحنه بمانند که غیابت امام معنایش همین بقای مردم است در صحنه به تدریج می‌توانیم استعدادهای مسلمان را بپرورانیم و این‌ها را در رهبری کشور به کار برانگیرانیم. غیر از این باشد یعنی اگر دشمن موفق بشود از طریق تحریک همان طور که برژینسکی گفته از طریق تحریک عناصر افراطی به تدریج جامعه را لاقید بکند، بی طرف کند و از صحنه بیرون ببرد، فاجعه حتماً رخ خواهد داد. و رژیم انقلابی سقوط خواهد کرد چون من در پیروی از خط امام مصرم و در حفظ مردم در صحنه و این را یک عامل اصلی می‌دانم. مردم را هم بی شعور نمی‌دانم مردم را احساسات خشک و خالی نمی‌دانم و آنان را آگاه و هشیار می‌دانم. ناگزیر توجه اصلی و اولی دشمن ضربه زدن به رئیس جمهوری و ساقط کردن اوست، برای این که این موجب می‌شود در یکی دو ماه آینده به اصطلاح آنها به اصطلاح آقای برژینسکی جناح افراطی رو بیاید و این جناح افراطی به لحاظ این که با عملیات خود مردم را به ستوه بیاورد و قشرهایی که می‌توانند اداره امور را داشته باشند نیز بر مخالفت می‌راند خود به خود زمینه رشد ضد انقلاب و حاکمیت او را فراهم می‌آورد.

این آن واقعیتی است که اساس تبلیغات دستگاههای تبلیغاتی غرب است و آنها می‌دانند که چگونه تبلیغ بکنند، آن هم غالباً در برنامه‌های به زبان فارسی خود که چه نوع عکس‌العملهایی را به وجود می‌آورد به گمان این که مردم شعور

تشخیص ندارند و نمی‌توانند مسایل و مطالب را بفهمند همین قدر که گفتیم رادیوهای بیگانه به فلان کس حمله کردند و در حرفهایشان به قول رئیس جمهور تکیه کردند. مردم می‌گویند که رئیس جمهور ما عامل آنها است و این آقایان مخالفان دو آتشه غرب. مطالب دیگری هم در این نامه بود، نویسنده نامه در پایان به رسم مبتلایان به کیش شخصیت خواسته است که بگوید: آدمی است که از روی کمال حسن نیت این نامه را می‌نویسد و در هیچ حزب و گروهی هم نیست، نیازی هم به تشکر ندارد و آنچه که نوشته است از روی صدق و صفا است و اما خود نامه، و در آنجا هم گفته است، نکند ما دیگران را در همان چهارچوبی که در کتاب کیش شخصیت درست کردیم، می‌بینیم و معلوم می‌شود که این کتاب را درست نخوانده و ندانسته و ای کاش می‌خواند و می‌دانست و این روشها را به کار نمی‌برد. حالا من در پاسخ به این نویسنده فرض را می‌گذارم بر این که حرفهایش درباره صداقت خودش صحیح است و می‌گویم برادر عزیز شما گفتید که سؤال می‌کنید اما یک دفعه دیگر مقاله خودتان را بخوانید، ببینید که شما یکی دو تا سؤال بیشتر نکردید و بقیه تماماً حکم است و حتی سئوالهایتان هم حکم است. حکم محکومیت رئیس جمهوری. می‌گویید اولاً قبول بفرمایید که منظور خبرنگار به طور صددرصد تفتیش عقاید در آموزش و پرورش نبوده و من هم که این را سوق دادم به آنجا خوب این یک حکم است شما که اینجا نبودید، از کجا می‌دانید که در اتاق من چه می‌گذشت که بگویید صددرصد منظور تفتیش عقاید در آموزش و پرورش بوده یا نبوده. شما نبودید که ببینید سؤال کننده خود کسی است که این مسئله را تعقیب کرده و گزارش مفصلی درباره تفتیش عقاید در آموزش و پرورش تهیه کرده و به من داده‌اند خبرنگار نبود که می‌پرسید خبرنگار حرف کسی را که می‌پرسید، ضبط می‌کرد. درباره رادیوهای خارجی توضیح دادم، بعد یک حکمی صادر کرده است که مقداری از این برنامه‌ها مربوط است به ندانستن واقعیات که جوابی هم ندارد. می‌خواستیم سؤال کنیم. کدام واقعیتهای و کدام ندانسته‌ها مربوط به سرکار بوده، بعد یک فصلی زیر این نوشته است که بخیال خود کشف کرده که این واقعیتهای در ذهن من چه بوده و آنها را پروراند و قانونها روشهای کاملاً اسلامی است و شما نویسنده این مسئله کاملاً مکتبی عمل کردید. آن واقعیتهای را من چندتایش را برایتان می‌گویم. برای این که ببینید ما با چه اموری سروکار داریم مثلاً زن و شوهری با هم دعوا کردند و آنها حل مشکلشان را در تصمیم رئیس جمهوری می‌بینند و گمان می‌کنند که من دادگاهم و می‌توانم به جای دادگاه عمل بکنم. مثلاً کسی به دیگری پول قرض داده و او پس نداده و آمده است که من دعوای آنها را حل کنم و از این گونه امور که اینها باید به مقامات صالحه محل خود مراجعه شود و ارجاع هم داده می‌شود. و اینها هم چیزهایی نیست که رئیس جمهور به آنها جواب بدهد. یا امکان داشته باشد که به آنها جواب بدهد آن واقعیتهای این هاست که واقعیت این زمان را نویسندگان نامه‌ها توجه نمی‌کنند و گمان می‌کنند که رئیس جمهوری باید به جای همه تصمیم بگیرد و همه مشکلات را هم او باید پاسخ بدهد. کمی پایین تر بعد از صدور این حکم که حذف بهره بانکی میلیونها رأی را متوجه من کرد، بعد بهره بانکی به قله اوج خود رسید. اولاً معنایش این است که این وسیله‌ای بوده که من به کار بردم برای انتخابات ریاست جمهوری مان. روز اول انقلاب این مسئله طرح شد و ما حدود ۳۰ نفر اقتصاددان را جمع کردیم و با آنها یک رشته بحثهای طولانی انجام دادیم که بزودی به صورت کتاب منتشر می‌شود. و برای کوتاه مدت طرحی تهیه کردیم آن طرح یک ماه بلکه بیشتر مورد بحث بود. در دولت و شورای انقلاب و در قم نزد امام و دیگران دادیم و آن طرح تصویب شده را عیناً هم به اجرا گذاشتیم. روز اول هم ما گفتیم این به معنای آن نیست که یک روزه بهره بانکی از بین می‌رود. گفتند یک کسی هم مقاله نوشته و گفته مگر مشاوران اقتصادی رئیس جمهوری بیشتر از خدا می‌دانند که می‌گویند، بهره از بین رفتنی نیست. نه آنها هم نگفته‌اند که بهره از بین رفتنی نیست، گفته‌اند بهره را یک روزه و با یک تصمیم نمی‌توان از بین برد. باید یک برنامه‌ای اجرا کرد تا از بین برود به خلاف نوشته نویسنده، بانک بهره از روستائیان نمی‌گیرد و از کشاورزان نمی‌گیرد، خانه نمی‌گیرد، صنایع کوچک نمی‌گیرد، و با توجه به این که کمیته امور صنفی میزان سود تجارت و کسب در بازار را ۲۰ درصد می‌داند و حال آن که بسیار بیش از اینها است. چطور جناب نویسنده انتظار دارد که به اینها، به تجار و واردکنندگان، پول داده شود و هیچ مشارکتی در سود مطالبه نگردد؟ بانک کاملاً حق دارد با آنها در سود شریک بشود. تازه با اجرای قانون مربوط به بازرگانی خارجی توزیع داخلی زمینه کار، به طور کلی تغییر خواهد کرد و این قسمت نیز کاملاً بر موازین اسلامی منطبق خواهد شد. و به اطلاع این نویسنده برسانیم که در سال گذشته بابت بهره‌هایی که حذف شده است، ۳۰ میلیارد تومان نظام بانکی ما زیان کرده است. پس اگر این بهره‌ها به جای خودشان برگشته‌اند این پولها باد شده به آسمان رفته‌اند؟ چرا باید کسی به خود اجازه بدهد به اسم این که من چنین دلسوزم و چنان دلسوزم، این گونه اجر کار را از بین ببرد و زحمت‌آنهايي که شب و روز کار می‌کنند را بی‌قیمت بکند و با اطلاعات غلطی که می‌دهد و کاملاً دروغ برای این و آن خوراکی تهیه کند تا به منبر نشینند و چون و چرا بکنند.

در جای دیگری بعد از این گفته است که «اما با صراحت عرض می‌کنم، شما با این که مخلص و مومن به مکتب هستید

برخوردی یأس آلود و سیاستی منفصل از توکل را پیشه کرده‌اید و اگر روزانه منسوب به سرکار را غننامه لقب دهند، مطمئنم که اغراق نگفته‌ام» البته بعد راجع به نویسنده نامه تحقیق کردم، معلوم شد که خلاف آن ادعایی است که در پایان مقاله کرده است و از همین نوشته‌ها هم معلوم است. در آغاز گفته است که من قصد سئوال است، در حالیکه این‌ها همه‌اش احکام است، سئوال نیست، چطور، من تناقضم هست؟ مومن به مکتب هستم، مخلص هستم، متوکل هستم، اما در عمل منفصل هستم از توکل! چطور می‌شود یک کسی چنین حکم دهشتناکی بدهد؟ چرا منفصلم از توکل؟ برای این که به نظر خودم باید حقایق را به مردم بگویم. و این حقایق به نظر او یأس آلود است. در حالی که به نظر من، به عکس اطمینان و ثبات در اطمینان را در جامعه افزایش می‌دهد و جامعه را مطمئن می‌کند در این که مسئولان او قصد بازی با احساسات و عواطف او را ندارند. قصد هم ندارد با دروغ واقعیتها را به او وارونه جلوه دهند. مطلب دیگری هم درباره حقایق اقتصادی ایران عنوان کرده بود که در ۱۷ شهریور به تفصیل خواهم گفت.

شب گزارش درباره وزرای که آقای رجایی پیشنهاد کرده بودند، درباره سه نفر از آنها برای من آوردند و تا دیروقت شب هم درباره مسایل مختلف گفتگو کردیم و همین امروز هم مصاحبه مطبوعاتی انجام دادم، مصاحبه با تلویزیون برای امنیت غرب کشور و تقویت روحیه نظامیان که این روزها سخت لطمه دیده است یعنی متجاوز از یک ماه است که درباره روش غلط با ارتش در حال بحث و گفتگو و هشداریم و چه وقت این روشهای غلط به پایان می‌رسد، خدا می‌داند. ولی من خود می‌دانم که در لحظه خطر ما صدمات سخت این رفتار را خواهیم چشید و یا باید به هشدار تنها اکتفا کرد و باید دست به عمل زد. امیدوارم شرایط عمل فراهم بشود تا بتوانیم این نیروهای مسلح را در وضعیت دفاع از کشور قرار بدهم.

## یکشنبه ۱۶ شهریورماه ۱۳۵۹

امروز صبح گزارشهایی را درباره مشکلات هوانیروز در کرمان و گزارش بازدید از آمادگاه کرمان را خواندم. بعد برنامه‌ای را که دولت به مجلس داده بود. درباره این برنامه‌ها و دید عمومی حاکم بر برنامه باید بگویم که متأثر از همان حاکمیت گروهی است که من بعداً درباره‌اش صحبت خواهم کرد. بعد شکایت کارگران سازمان آب تهران و گزارش مشاور در امور صنفی درباره همین سازمان را خواندم. حالا این مشکلی بود که به نحوی حل شده بود.

ظاهراً بعد با همان رویه‌های نادرست مقابله قدرت خواستند که مشکل را حل کنند که در نتیجه دوباره مشکل ایجاد کرده بود باز از نو خواستم که با وزیر نیرو صحبت بشود و این مشکل حل گردد. بعد سفرای هلند، اسپانیا و ژاپن آمده بودند و درباره گروگانها صحبت می‌کردند و همان مطالب و حرفهایی را می‌گفتند که در نامه وزیر امور خارجه آمریکا هم بود و می‌گفتند که آماده‌اند همکاری کامل با ایران بکنند، در صورتی که این مانع برداشته شود. بعد یک درجه دار ارتش آمده بود و یک دستگاهی ساخته بود برای هدایت مسلسل از دور که در اینجا به من نشان داد و به او گفتم که برایش اسباب این کارها را فراهم بکنند تا آن دستگاهی را که ساخته است تکمیل کند.

بعد فرمانده تیپ سر پل ذهاب آمد و از مشکلات و کمبودهایی که در آن منطقه داشت صحبت کرد و مطلب همان مطلب است. ما باید راهی دیگر در پیش بگیریم و جوی دیگر ایجاد بکنیم والا وقتی خطر نیست چنان عمل بکنیم که انگار در دنیا غیر از ما هیچ وجودی وجود ندارد، خطر که آمد از اینوری تفریط بکنیم به این ترتیب کار کشور به سامان نمی‌رسد و خوب مطالبی گفت که از باب حفظ اسرار نظامی نمی‌شود بازگو کرد. اما در مجموع همان مشکلاتی است که به دفعات از آن صحبت شده و می‌خواست کمبودهایی جبران بشود. بعد استاندار آذربایجان غربی تماس گرفت، ۵۰۰ میلیون تومان بودجه می‌خواست برای خسارات و خرابیهای ناشی از جنگ و حل مسئله پروتکل آذربایجان غربی با ترکیه. بعد گزارشی درباره کرمانشاه و معدن ذغال خواندم که امروز ۵ هزار تن به جای ۹ هزار تن در زمان رژیم سابق تولید می‌شود یعنی حدود نصف، باز همان درد و مصیبت. بعد درباره آموزش و پرورش گزارشی خواندم و نامه «بن بلا» که نوشته بود که مطالبی از قول او گفته‌ام دروغ است و او کاملاً در کنار مردم ماست و با تمام وجودش از انقلاب اسلامی ما و رفتار انقلابی دانشجویان ما حمایت می‌کند، بعد هم نشستیم به گفتگو درباره محتوی صحبت فردا، این روز هم بدین ترتیب گذشت.

امروز صبح تا ظهر مطابق معمول ملاقاتهای گروهها بود. آمدند و دیدیم و بحثی هم درباره محتوی صحبت بعد از ظهر کردیم و نزدیک ظهر به من گزارش دادند که لحن رادیو به غایت تحریک آمیز است. من مشغول مطالعه بودم و روش کار و عمل را در سخنرانی امروز، از قرآن می‌جستم.

برنامه خاص من این بود که پرده‌ها بیفتد و مردم از زبان هرکس درون او را بشنوند، بدانند برای این که این از لحاظ حال و آینده نقشی تعیین کننده دارد و اگر این مسایل در ابهام بماند، دیر یا زود وضعیت بن بستی که کشور در آنست قیافه خود را نشان خواهد داد. و آن وقت وقتی است که بر اثر ابهام موجود در مردم، از رئیس جمهوری هم کاری ساخته نخواهد شد و فاجعه رخ خواهد داد.

پس دنبال روشی بودم که به زبان و بیان بیاورد هر کسی را به طوری که برای مردم هر ابهامی از بین برود و از زبان هر کس خود او را هر طور که هست، این روش را گرچه بارها در گذشته از قرآن اخذ کرده و آزموده بودم از نو مراجعه به قرآن نمودم برای این که چیزی از این روش کسر نیاید و نتایجی که لازم است به بار آورد تحلیلی که قرار شد عرضه بدهم این بود که:

یک گروه کوچکی که می‌خواهد به خیال خود، دنده‌های کلید را بگیرد، مثل همان داستان روباه و شتر است. و این نخواهد توانست دیوان سالاری و ارتش را به خود جلب کند و پایه قدرت را به وجود بیاورد بر فرض که بتواند، پایه دوم این زاویه، قدرت مقصود است که خواهی نخواهی به طرف قدرت خارجی می‌رود و اگر نخواهد به طرف قدرت خارجی برود، نخواهد به طرف مردم برود، پس ناگزیر باید مردم را به صورت عامل تعیین کننده بپذیرد.

و این دقیقاً همان چیزی است که مقصود است، زیرا که در این دید مردم صاحب شعور سازمان نیستند. بنابراین قادر به انجام کار اساسی نخواهند شد. احساسات هستند، موج‌اند، می‌آیند و می‌روند.

نزدیک سه بعدازظهر به من گفتند که نقش تخریبی رادیو روشن تر می‌شود. و برنامه این است که شما را با میدان خالی روبرو کنند. از روز پیش از این روز، شایعه رواج پیدا کرده بود که در روز هفده شهریور زدوخورده خواهد شد، به صورت شدید، بین مجاهدین خلق و فدائیان خلق و مخالفین بنی صدر، برخورد و زدوخورده خواهد شد و این شایعه را با منتهای رذالت درست کرده بودند. یعنی مردم دیگر با رئیس جمهور نیستند و موافقین او خلاصه می‌شوند در مجاهدین خلق و فدائیان خلق، همان مطلبی که در آن نوار کذایی بود. در نتیجه با یک تیر دوشن می‌زنند هم مردم را رم دهند و هم این که آنها از بیم زد و خورد و مفت کشته و زخمی شدن به میدان شهدا نیایند. کار را از این هم بالاتر بردند و اعلامیه‌ای از قول روابط عمومی سپاه پخش کردند که احتمالاً در میدان بمب منفجر خواهد شد و ممکن است زدوخورده مسلحانه بشود و به رادیو نیز حمله بشود. خود رادیو از قرار مرتب می‌گفته است که عده‌ای قصد دارند به رادیو حمله کنند و پاسداران و افراد کمیته می‌خواستند که از آنجا حمایت بکنند. در همین وقت تلفن کردند که پاسداران یک کلانتری رانیز محاصره کردند، یک جوی بدینسان درست می‌کردند برای این که رئیس جمهوری را با میدان خالی روبرو کنند، و مردمی در آن جا نباشند. در ضمن صبح در بهشت زهرا گفته شده بود که بروید به میدان شهدا و مواظب شعارهای انحرافی باشید که تأیید همان شایعه‌ها است و معلوم می‌کند که منشاء این شایعه‌ها کدام است.

و ناچار من در ساعت چهار، بعد از اینکه با مشکل زیاد، رادیو را پیدا کردم. البته به هم حواله می‌دادند. پیامی خطاب به مردم فرستادم که به خیابانها بریزند، اساس این جمهوری از لحاظ من وقتی محکم است که رئیس جمهوری قوه بسیج در حداکثر را داشته باشد و الا با خطرهایی که موجود است ما نخواهیم توانست با این خطرها روبرو شویم. و احتمال تکرار صحنه‌های ۲۸ مرداد زیاد می‌شود. و آنهایی هم که این اوضاع را بوجود می‌آورند اگر انصاف داشتند لااقل اگر آزادمرد بودند ناگزیر باید متوجه اهمیت همین مسئله می‌شدند که این همه در تخریب موقعیت اولین رئیس جمهوری سعی نمی‌کردند، که در موقع خطر از کسی کاری ساخته نباشد. به هر رو من با هلی‌کوپتر به محل سخنرانی رفتم. از بالا می‌دیدم که مردم در خیابانها می‌آیند و به سوی میدان می‌روند و جمعیت عظیم را می‌دیدم و از این که مردمی اینسان خود جوش بدون این که سازمانی، حزبی، گروهی آنها را فراخوانده باشد. عین دوران انقلاب بر ضد رژیم در چنین اجتماع بزرگی شرکت کرده‌اند به دو نتیجه روشن رسیدم.

یکی این که مردم خود می‌دانند که چه باید بکنند و همان شعور عمومی، وجدان عمومی آنها را برمی‌انگیزد که در موقع احساس خطر در صحنه حاضر بشوند. و نکته دوم این که این گروههای سیاسی از مردم بریده‌اند و درست انطباق با افکار عمومی و خواستههای مردم را ندارند و همان روحیه قیمومت، همان که مردم کاره‌ای نیستند و باید آنها را راه برد

آن هم با شیوه‌های زورمدارانه، موجب می‌شود که روز به روز از مردم بریده بشوند و در حقیقت توان بسیج را هم ندارند و همیشه این اسباب قوت و ضعف رژیم جمهوری است در صورتی که مردم همین حالت را نگه بدارند و رژیم موفق بشود مردم را دائم در صحنه نگه بدارد، خطرهایی که ما را تهدید می‌کند قابل رفع است.

در صورتی که این توانایی را از دست بدهد، در آن صورت سقوط او کار ساده‌ای می‌شود، بعد من سخنرانی مفصل خود را ایراد کردم، مردم با هیجان زایدالوصفی این سخنان را تأیید کردند. جمعیت بیش از آن بود که بتوان گفت این یا آن گروه است. نمی‌توان گفت فدایی خلق و مجاهد خلق هستند که آنجا اجتماع کردند، آنقدر جمعیت بزرگ و قیافه‌ها مصمم بود که تمام کسانی که بعد مرا دیدند بر این معنی متفق بودند که همان روحیه همان احساس و همان رفتار روزگار انقلاب بود و پنداری آن مردم خواهان تجدید آن خاطره‌اند و می‌خواهند که هر روز چنان زندگی کنند که پنداری انقلاب امری دائمی است. که از نظر من بعثت نیز امری دائمی است و باید این روحیه انقلابی به طور دائم به عمل انقلابی تبدیل بگردد. شب از آنجا به دعوت به منزل یکی از بستگان رفتم در آن جا نامه‌ای از یک کارگر به من دادند که در همسایگی آنها زندگی می‌کرد، مستأجر بود و بعد از شام به منزل او رفتم و خانه او را بازدید کردم. امیدوارم که او بتواند با کمکی که می‌شود، خانه‌ای برای خود تهیه بکند. این روز هم بدین ترتیب به پایان رسید. چون آن سخنان منتشر شده، من درباره آن در اینجا صحبت نمی‌کنم، جز این که محتوی اصلی بیان من این بود که:

در حال حاضر این گروه، یک هیئت وزیران یک دست نیز نمی‌تواند تشکیل بدهد. بنابراین موضوع که بتواند در مقام‌های تعیین کننده افرادی از خود بگذارد و بقیه نیز مثل موم از او تبعیت بکنند، امری محال است.

در نتیجه، اگر مردم از صحنه بیرون بروند و ما و آنهايي که با ما سر سازگاری ندارند در صحنه تنها بمانیم، ما یک در مقابل هزار و آنها براحتی ما را از میدان به در خواهند کرد. اینها به عنوان گروه کوشیده‌اند رادیو را در دست بگیرند، روزنامه‌ها را در دست بگیرند، در فرماندهی نیروهای انقلابی خود را جا کنند و حاکم کنند و دولت را در دست بگیرند و تریبون مجلس را هم در دست داشته باشند، با این اموری که در دست دارند، پس مسئله اساسی و تعیین کننده مردمند. اما نظریه این گروه اینست که مردم نقشی نمی‌توانند داشته باشند، به لحاظ این که مردم سازمان یافته نیستند تابع احساساتند. موج اند، می‌آیند و می‌روند. پس اینها هستند که مصالح مردم را تشخیص می‌دهند. و اینها هستند که از راه روشهای غیر لیبرالی، مکتبی یعنی زورمدارانه باید این مسائل را حل کنند و حرف ما اینست که اگر مردم از صحنه بیرون بروند شما هیچ وسیله‌ای برای اجرای نیت خود ندارید. نه تنها روز به روز مخالفانتان را قویتر می‌کنند، بلکه آنها هم که در صف نیروهای انقلاب بودند را هم ناتوان می‌کنند. مثلاً روحانیت، اگر پای امام خدای نکرده بیرون برود این روحانیت یک پارچگی ندارد و موافق با این روشها نیست و عمل می‌کند. در نتیجه آنها با این گروه نخواهند ماند. با این رده بندی که می‌کنند، مکتبی و غیرمکتبی و ضدمکتبی، گروههای عظیم مسلمان را هم اقلاً اگر مخالف نکنند بی تفاوت می‌کنند. مشکلات اقتصادی کشور عظیم است. ما در سال گذشته به طور متوسط واردات خود را ۲۵٪ گرانتر وارد کردیم. از قول رئیس سازمان برنامه که رقمی حدود دومیلیارد و نیم دلار می‌شود. در این مدت پولهای ما در بانکهای خارجی مورد استفاده آنان بوده و ما توانا در استفاده از آنها نبودیم. در داخل کشور گرانی، بیکاری ماتام تلاش دستگاههای بانکی ما هم چنان مشکل مهم مردم باقی مانده. ما نتوانستیم از امکانات داخلی و خارجی بهره برداری کنیم و آن طور که باید به دردهای مردم برسیم و برای آنها، کمی از محرومیت‌هایشان بکاهیم و کار و زندگی فراهم آوریم. بودجه ما از صدور نفت تأمین می‌شود. صدور نفت به حداقل رسیده و در نتیجه، بودجه ما کسر عظیم دارد و به لحاظ نبودن امکانات فنی، ما قادر نیستیم بودجه عمرانی را جذب بکنیم و همه اینها مشکلات ما را تشدید می‌کنند. در این جو اجتماعی اقتصادی از نظر فرهنگ یعنی فکر و راهنما و ایدئولوژی و دین پاسخی‌هایی که برای این مسائل و مشکلات یافته‌ایم یکسان نبوده و برخوردها روز به روز شدیدتر شده، در نتیجه اگر مردم از صحنه بیرون بروند گروهها چنان تجزیه شده‌اند و چنان روابط شان با هم خصمانه شده که تنها ماندنشان در صحنه یک تکانهای شدید، برخوردهای تخریبی غیر قابل کنترل و در نتیجه استقرار یک استبداد پایداری را متکی به قدرتهای خارجی موجب خواهد شد. اینها مسایلی است که لازم است با مردم در میان گذاشت تا وجدان عمومی روشن شود، وضع پیدا کند و ما بتوانیم از این همه مشکلات و مسایلی که با آنها روبرو هستیم بیرون برویم.

اینها مسائلی بود که نمی‌توانستیم بازگو کردن آنها را به مردم به تأخیر بیاوریم، خصوصاً که ظرف دو ماه پیاپی هشدار دادیم. از نقشه‌های دشمن و مشکلات گفتیم، از وضع نیروهای مسلح و این که توطئه‌ها خواهد رسید صحبت کردیم و تقریباً در همان زمان که کودتای نافرجام کشف شد خبر از طرح توطئه بزرگتر و وسیع‌تر دادیم و ما واقع شدیم در موقعیتی که از حمله عراق به مرزها ناشی می‌شد و همان طور که خواهد آمد و خواهیم دید، کودتای ترکیه نیز بر آن مرید شد. در این اوضاع و احوال چگونه می‌توان باز سکوت کرد و نگفت به مردم چه موانع و چه مشکلات بر سر راه است

## سه شنبه ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح سفیر هند همراه وزیر دارایی هند پیامی از خانم گاندی نخست وزیر هند آورده بود و درباره روابط اقتصادی دو کشور صحبت کرد. من به او گفتم که ما تغییر را در همین اجلاس اوپک مطرح خواهیم کرد به این صورت که از نظر ما کشورهای صنعتی از کشورهای نفت خیز نفت ارزان می‌خرند به لحاظ نقشی بزرگ که نفت در اقتصاد آنها دارد و کشورهای غیرصنعتی یا بهتر بگوییم کشورهایی که دارای اقتصاد مسطلی نیستند. نفت را گران می‌خرند و ما جانبدار طرحی هستیم که اقلأ عدالت رعایت بشود و طوری بشود که کشورهای رشد نیافته بهای گرانی نپردازند و این طرح را در همین اجلاس اوپک مطرح خواهیم کرد.

بعد درباره روابط اقتصادی دو کشور صحبت کردیم و من به او گفتم که ما بسیار چیزهاست که می‌توانیم خودمان با یکدیگر مبادله کنیم و نیازهایمان را برآورده بسازیم و محتاج کشورهای صنعتی نشویم و حوزه فرهنگی ما امکان می‌دهد که اقتصاد بزرگی را در این حوزه که از اقیانوس کبیر تا اقیانوس اطلس وسعت دارد به وجود بیاوریم و این حوزه بزرگ به ما امکان بدهد که در برابر گولهای اقتصادی بایستیم. به هر حال امیدواریم که مبادلات بازرگانی بین دو کشور توسعه پیدا کند.

بعد مخبران هندی مصاحبه‌ای انجام دادند و به سئوالات آنها جواب گفتم. بعد پیشمرگان کرد آمدند و تقاضایی داشتند و مطالبی عنوان می‌کردند که ما حاصل این مطالب نکته‌ای که در اینجا بازگو نکنیم نیست. بعد خلبانی که بال هواپیمایش در مرز عراق بر اثر شلیک دشمن آسیب دیده بود و هواپیما را سالم به زمین نشاندن بود آمد و مطالبی درباره کم و کسریها گفت که باید هر چه زودتر آنها را جبران کنیم.

و بعد آقای صدر وزیر بازرگانی آمد. درباره مسائل گوناگونی مطالبی داشت که گفتگو شد. بعد فرمانده نیروی دریایی آمد. بعد فرمانده سپاه بعد هم جلسه سه شنبه در همان وقت بود که آمدند و گفتند آقایان هاشمی رئیس مجلس شورای اسلامی و آقای بهشتی مصاحبه کردند و به اصطلاح لحن پرخاشگر داشتند در پاسخ به اظهارات من در میدان شهدا. این که این دو تن به خود زحمت اینگونه پاسخگویی را داده‌اند، مرا از هرگونه توضیح دیگری بی‌نیاز می‌کند و امیدوارم مردم آنچه را که باید، دانسته باشند.

اما دو سه نکته است که این‌ها مهم هستند. برای این که مردم از آنها آگاه بشوند یکی مسئله رادیو و تلویزیون که باید تحت نظر سه قوم باشد. این پیشنهاد از خود من بوده است. که در تهیه پیش نویس و چه در تهیه قانون اساسی مجلس خبرگان، آنچه پیشنهاد داده شده و توضیحات من موجود است. برای این که ما می‌خواستیم سانسور در اخبار نباشد، اخبار تحریف نشود و همان طور که واقع می‌شوند به اطلاع مردم برسند.

دوم اینکه رادیو و تلویزیون وسیله برخورد‌های گروهی و تبلیغات و تفسیرهای گروه بشود و حقایق را از مردم نپوشاند و دروغ را به جای حقیقت به خورد مردم ندهد.

سوم این که برای رادیو و تلویزیون دو راه بیشتر نیست یا باید حل مسایل عقیدتی را از طریق سرکوب انجام داد که رژیم سابق نمونه آن بود. یا آنطور که من عقیده دارم، محل بحث آزاد بشود.

به هر حال امیدوارم که مطلب برای خوانندگان این سطور روشن شده باشد اما مطلب دیگری را عنوان کردند که من حق نداشتم بگویم «اگر جهاد سازندگی به پول محتاج شد، من تضمین می‌کنم که پول به او داده بشود»، که رئیس جمهور نمی‌تواند پول به کسی بدهد. ظاهراً ایشان از یاد برده‌اند که من در همان سخنرانی گفتم که ۱۰ میلیون تومان برای مواقع اضطراری و فوری پیش بینی شده و به تصویب شورای انقلاب رسیده تا اگر طرحی باشد که بودجه نداشته باشد و اجرای آن واجب باشد، از محل این اعتبار پرداخت شود و این کار تاکنون شده است و معلوم نیست چگونه است که اگر رئیس جمهور اختیار این تفویض بودجه را نداشته، چطور این همه تبلیغات دروغ بر ضد رئیس جمهور می‌کنند که بودجه جهاد را قطع کرده است؟ چطور در قطع کردن، اختیار داشته و در دادن اختیار ندارد و این خود بحمدالله از زبان خودشان افشای دروغ هایشان است. به گمان من اگر دروغ از این جمهوری رخت بریندند همه مشکلات کشور حل می‌شود. بسی جای تأسف است که این دروغ روز به روز محل باز می‌کند و در دستگاه مدیره کشور و مشکلات را افزون‌تر می‌سازد. به هر رو در این باره‌ها با آن اعضای سابق شورای انقلاب که آمده بودند، البته چند تن از آقایان نیامده بودند،

بحث و گفتگو شد که در ۱۷ شهریور تند گفتیم، آرام گفتیم. آقای کنی عقیده داشت که می توانستیم بدون حمله این نکات را بگوییم ولی ما عقیده مان این بود که بعد از ماهها تکرار، هشدار، این موانع و مشکلات که هیچ کاری حل نمی شود و هر مسئله یی را فوراً مشکلی در برابرش ایجاد می کنند و این امور که پوشاندن حقایق از مردم وقتی که خطر نزدیک می شود، این احتمال را دارد که ایجاد یأس و سرخوردگی از مردم بکنند. این خطری است که من نمی توانم به آن تن بدهم.

مطالب زیاد است که من بخواهم در این باره بگویم. اما من گمان می کنم که خود مردم تناقضات را در همه این مواضع می یابند. وقتی این مواضع اتخاذ می شود خود تکوین می کند، بیان مرا در ۱۷ شهریور و نشان می دهد که موانع و مشکلات کجا هستند. دیروقت بود ساعت تقریباً یک بعد از نصفه شب بود و روز ما هم بدین ترتیب پایان یافت.

## چهارشنبه ۱۹ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح اطلاعات رسیده را درباره حمله به مرزهای غرب کشور خواندم. بعد اطلاعاتی کوتاه تهیه کردم و نامه ای برای منزل امام. بعد دانشور آمد و مفصل راجع به غرب کشور گفت و اشک در چشم داشت. بعد سه نفر از اطبا آمدند، درباره مبارزه با اعتیاد و وضعیت غم انگیزی که در این مبارزه حاکم است صحبت کردند. بعد دختر من و دخترخواهرم آمدند این ها را که وارد دسته و گروهی هم نیستند. و من با آنها سرسبر می گذارم، می گویم شما هم (حدود ۱۳ و ۱۴ ساله هستند) در فامیل جمع بشوید و حزب درست کنید. این ها هم مطلب را جدی گرفتند و رفتند پولی حدود ۳۰۰ تومان تهیه کردند و چون از رادیو شکار بودند و یکی دو تا متن را از گفته های من استخراج کرده بودند و داده بودند در نسخه های معدودی چاپ کرده بودند و روز ۱۷ شهریور در میدان شهدا پخش کردند. روزنامه جمهوری اسلامی این نسخه ها را به عنوان برگه و توطئه مجاهدین خلق عرضه کرده بود و آنها هم متعجب بودند که چطور ممکن است چنین چیزی را به یک گروه سیاسی نسبت داد و به دعوی گروهی طی کرد و در عین حال خنده شان گرفته بود که این ها هروقت لازم ببینند، گاهی را کوه می کنند. بعد مطلب دیگری آوردند که از دفتر امام آقای صانعی گفته است که امام نگفته اند که من دستور دادم که وزرا را به مجلس آن مقدار که تعیین شده اند معرفی کنید. البته خود این روزنامه ها اول دروغ می نویسند و بعد دروغ خودشان را تکذیب می کنند. چون من هیچگاه نگفتم که امام دستور داده اند. من گفتم که این مقدار از وزرا تصویب شده اند همان ها را ببرند مجلس، بعد هم بقیه به تدریج از اشخاص ذیصلاح انتخاب بشوند. امام هم گفتند خوب است همین کار را بکنند. این اظهار نظری بود که خود این ها برداشته و نوشتند دستور این دفعه اول نیست بارها این کار را کرده اند. یک دفعه دروغ می نویسند، بعد دروغ را پایه توهین قرار می دهند. به هر حال فعلاً در جمهوری اسلامی این روشها، روشهایی است که کسی با آن مبارزه جدی و اساسی نمی کند. بعد مسایل روز به میان آمد و این که سرشب بود آقای اشراقی آمدند که امام مایلند فردا در سخنرانی آقای طالقانی مطلبی عنوان نشود و قضیه کش پیدا نکنند. من گفتم که چگونه اینها می خواستند رئیس جمهوری را، در میدان خالی روبرو کنند. شرح دادم که اطلاعاتی دادند ممکن است در میدان بمب منفجر بشود. ممکن است برخورد مسلحانه بشود. به رادیو حمله مسلحانه بشود و شایعه کرده بودند که بین مجاهدین خلق و فداییان خلق و مخالفان آقای بنی صدر زدو خورد روی بدهد و در عین حال از راه مهربانی برای نخستین بار بیانات مرا به طور مستقیم پخش می کنند و مردم بیرون نیابند که خطر دارد و در خانه بنشینید و سخنرانی را گوش بدهید. و این مسئله ۴۸ ساعت پایایی ادامه یافت ولی مردم با هوشیارند. آگاهند و یک بار دیگر به اینها که روشها را به کار برده اند نشان دادند که سطح آگاهی آنها تا کجا بالاست و فریب این بازیها را نمی خورند و من نیز ناگزیر طی پیامی از مردم خواستم که به خیابانها بریزند. و این خود نشان داد قوه بسیج ما تا به کجاست. آقای اشراقی گفت که جمعیت، فوق تصور بوده، عظیم بوده و بسیج مردم همه را شگفت زده کرده. با این همه بهتر است که برخوردها پیش نیاید. و من شرح دیگری دادم از مطالبی که برای پاسخ طرح کردند و گفتم به اینکه اینها در مقام پاسخ، رعایت هیچ مسئله ای را نکردند و کوشیده اند که از نام امام و از وضعیت مزاجی امام کمال سوءاستفاده را بکنند و کردند و تلاش داشتند که جو ایجاد کنند. در جو مسمومی مرام خودشان را پیش ببرند و برسیدند بدون استفاده از موقعیت و اتکای خودشان اینها توانایی گفتن این مطالب را داشتند و به هر طریق این که من یک طرفه دائم باید ملاحظه بکنم و این همه خطرها پیش می آید به دفعات بگویم و هیچ ترتیب اثری نبینم و این همه از هر سو دخالت در امور بینم و ساکت بمانم کسی هم باید جلو اینها را بگیرد و این روشها را ترک کنند. بالاخره قرار شد که من



این مقدار در صحبت بگویم. و من به احترام نظر امام صحبتی نمی‌کنم، امیدوارم خود امام اینها را نصیحت بکنند. بعد از او آقای محلاتی آمده بود. همین حدود حرفها رد و بدل شد و از منزل امام آمده بود بعد هم من به منزل خواهرم به دیدار مادرم رفتم. تا دیروقت شب در آنجا بودم و این روز هم با این ترتیب تمام شد.

## پنج شنبه ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۹

پیش از ظهر را غیر از کسانی که به دیدن من آمدند، از جمله آنها دو تن از نمایندگان مجلس بودند و روحانیت مبارز که با تلفن از محل اجتماعشان صحبت کردند، بقیه ساعات را به بررسی وضعیت در غرب کشور مشغول بودم و قبل از این که برای سخنرانی بعد از ظهر به بهشت زهرا بروم اعلامیه‌هایی را که داده شده بود بررسی کردم، که ببینم اینها از کدام منشاء است. به طوری که بعد بهتر بر من معلوم شد و در روزهای آینده خواهم گفت از همان گروه بودند. روابط عمومی ستاد عملیات غرب سه چهار نفری هستند که عضو هیچ یک از گروه‌های مسلح نیستند و مسئول آنها هم کسی است همنام با کسی که عهده دار دفتر رئیس دیوانعالی کشور است. شورای فرماندهی سپاه شورایی است که در آغاز عهده داری مسئولیت نیروهای مسلح به تعیین سه نفر به فرماندهی، در واقع وجود نداشت و می‌باید یک هم چنین شورایی وجود می‌داشت. ولی به هرحال این‌ها هم از همان گروه‌ها هستند. خوب کمی دقت بکنیم این مطلبی است که در بهشت زهرا گفتم که این‌ها را مردم بروند شناسایی بکنند و ببینند اگر از یک گروه نبودند، معلوم می‌شود حق با ما نبوده، حالاً من کوشیدم که در سخنرانی بهشت زهرا سه پایه قدرت و رژیم را بگویم و این طور گفتم که چون مفصل است، اینجا نمی‌توانم بازگو کنم و به اختصار می‌گویم که رژیم سابق قائمه قدرتش را در داخل دیوان سالاری و ارتش و در خارج قدرت غرب و در رأس آن آمریکا تشکیل می‌داد. با این حال قائمه را به وجود آورده بود و ضلع سوم و پایه سوم را آن قشرهایی از جامعه تشکیل می‌دادند که منافعی در این رابطه پیدا می‌کردند. انقلاب اسلامی ما به رهبری امام خمینی که از خرداد ۴۲ بدین سو پایه اجتماعی رژیم را متزلزل کرد، اداره‌ای‌ها نیز به اعتصابیون پیوستند و نظامیان نیز از پیروی رژیم سرباز زدند. در نتیجه تعادل به کلی بر هم خورد و قدرت خارجی نیز نتوانست به حمایت از آن رژیم ادامه بدهد. و رژیم ساقط شد، رژیم جدید که رژیم ما باشد اگر بخواهد رژیمی استوار باشد نمی‌تواند نه در نهاد جدید و نه در نهاد قدیم به تنهایی ضلع قدرت به وجود آورد، چرا که ضلع دوم نهاد، ناگزیر قدرت دیگر خواهد بود و قدرت دیگر غیر از قدرت خارجی نمی‌تواند باشد. اینست که خطر عود رژیم سابق شدیداً وجود دارد، برای اینکه چنین فاجعه‌ای رخ ندهد، باید مردم ضلع اصلی این قائمه باشند، حضورشان در صحنه دایمی باشد و برای این حضور دایمی دو اصل را باید پذیرفت. البته در جا و به موقع خود و نباید آنها را وسیله‌ای قرار داد که باز تبدیل گردند به نهاد اداری برای حکومت بر مردم. یکی شورا یکی بحث آزاد. شورا برای شرکت مردم در اداره امور خویش بدون این که شوراها باز از مردم جدا بشوند و به صورت گروه‌های حاکم دربیایند، دوم بحث آزاد برای این که آگاهی شرط حضور مردم است در صحنه ضلع دوم این قائمه را باید تغییر بنیادی نظام اداری نظامی ایران به وجود بیاورد. مسئله قدیم و جدید مسئله ثانوی است.

مسئله اصلی ایجاد نظامی است اداری، نظامی خدمتگزار مردم و نه حاکم بر مردم. این مسئله اصلی ماست. اگر ما یک دستگاه جدیدی داشته باشیم که در راه حکومت بر مردم بیافتد و چنان عمل کند که شنیده‌اید؟ که امروز که دارم این نوار را تهیه می‌کنم، یعنی دوشنبه ۲۴ اردیبهشت شنیدم عده‌ای، مردم اصفهان را به دلیل این که بازار را بسته بودند، ریخته و کتک زده‌اند. این دیگر فرق نمی‌کند، آن نهادی که مردم را کتک می‌زند، طبعاً نمی‌تواند با مردم قائمه یک رژیم به وجود بیاورد؟ ناچار است برای کامل کردن قائمه ضلع بعد، یعنی پایه دیگر رژیم را جای دیگر جستجو کنند. و دیر یا زود می‌شود همان نظام پیشین، برای این که این طور نشود باید دستگاهها، نهادها، خدمت گزار مردم بشوند و مجری قانون بگردند. این همان چیزی است که ما در پی آنیم و من یقین دارم جوانان انقلابی ما می‌فهمند که من چه می‌گویم و به این راه می‌آیند. آنهایی که می‌خواهند با در دست گرفتن تبلیغات و مدیریت این نهادها آن چنان وانمود کنند که بیان آنها صرف آن نهادها است، آنها از این نهادها به عنوان وسیله قدرت می‌خواهند سوءاستفاده کنند و من هشدار می‌دهم و هشدار جدی و می‌خواهم در گوش دل بماند که بعد فردا نگویند که نمی‌دانستیم و بر ما معلوم نبود و به ما نگفتند. اگر این رابطه میان مردم و نهادها از قدیم و جدید مثل سابق باشد یعنی نهادها بر مردم حکومت کنند، فساد خواهند آفرید فاسد خواهند شد و فساد خواهند کرد و رژیم پیشین را تجدید خواهند نمود. نهادها باید چنان ترکیبشان تغییر کند و محتوایشان عوض بشود که به طور قطع خدمتگزار مردم بشوند، در این صورت است که می‌تواند با خود مردم قائمه‌ای

را به وجود بیاورند و این قائمه داخلی ضلع سوم خود را در مستضعفان جهان بچوید و رژیم جدید با آنها پیوند بچوید و به آن ترتیب سه پایه رژیمی انقلابی به وجود آید که بتواند در جهان نقش انقلابی ایفا کند و انقلاب را به معنای صحیح کلمه ثابت کند.

این مطالب را در آنجا عنوان کردم و این طور که به من گفتند پیش از ورود من احساسات مردم نسبت به رئیس جمهوری مثل همیشه کوبنده، شکننده بود برای آنها که نمی‌خواهند مردم در صحنه باشند و تشویق‌آمیز و امیدبخش برای رئیس جمهوری بوده است، و خود من وقتی آمدم مدتی دراز احساسات عمومی مانع از این بود که من بتوانم صحبت بکنم. بعد از آن اجتماع به منزل آمدم و باز به گزارشهایی پرداختم که از گارد کشور می‌رسید. فرمانده نیروی هوایی آمده بود نزد من تا گزارش بدهد و مطالبی را گفت که لازم شد که من فردای آن روز شخصاً به غرب کشور بروم آقای رجایی هم تلفن کرده و خواستار شد که در این سفر همراه من باشد. امروز هم به این ترتیب به پایان رسید.

## جمعه ۲۱ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح عده‌ای آمده بودند در جلوی نخست وزیری جمعی «درود بر بنی صدر می‌گفتند و من فرستادم ببینم که چه کسانی هستند، گفتند که به حمایت از رئیس جمهور آمدم.

گفتم که قرار بود مخالفین بیایند، گفتند یک عده قلیلی آمده‌اند، گفتم که پس موافقین به کنار، مخالفین بیایند داخل، آمدند از آن‌ها پرسیدم آنهایی که موافق بوده و مخالف شدند چند نفرند. ۱۰ نفری دست بلند کردند و وقتی که صحبت کردیم، این جور که به من گزارش کردند، اینها عضو حزب بودند. بنابراین از پیش معلوم بود که نمی‌توانستند موافق بوده باشند. بعد مخالف شده باشند، بالاخره پرسیدیم که سئوالتان چیست؟ دیدیم همان حرفهایی که این آقایان با دروغ به خورد این‌ها داده‌اند. و من این‌ها را جواب گفتم. نزدیک ساعت ۱۱ رفتیم به طالقان در آنجا احساسات پر شور و هیجان مردم نه تنها برای من مایه دل گرمی امید و پشت گرمی بود، بلکه پاسخی بود بر آنچه که گمان می‌کردم اگر بگویم مردم از نظر خود برمی‌گردند. در آنجا بعد از این که من صحبت کردم، مطلبی طرح شد که من گفتم بله عده‌ای عقیده ندارند که مردم می‌فهمند آقای انصاری که وکیل مجلس است، یادداشتی جلوی من گذاشت که خوب شما خود می‌گفتید ۵۰ درصد مردم طرفداران نخست وزیری مدنی بودند. یعنی حکایت از این که اگر مردم می‌دانند وجدان و شعور و آگاهی جمعی وجود دارد چطور طرفدار نخست وزیری مدنی بودند. من برای او و مردم شرح دادم که مردم دو مسئله را می‌خواهند، دو مشکل اساسیشان که بعد از ۱۸ ماه الی ۱۹ ماه که از انقلاب می‌گذرد، لاینحل مانده است. یکی مسئله اقتصاد، یکی مسئله امنیت. معنویت هم که در این انقلاب روز به روز پایین می‌آید. اما در دستگاه تبلیغاتی در ماههای اول انقلاب این جور تبلیغات می‌کردند که این مرد در خوزستان هم اقتصاد را به راه انداخته و هم امنیت آورده به عنوان نخست وزیر که بتواند این دو مشکل شان را حل بکند. به همین دلیل است که من می‌گویم رادیو و تلویزیون باید اخبار را صحیح به مردم برسانند، و بر آن اضافه و کم نکنند و بحث‌ها آزاد باشد.

حقایق بر مردم معلوم بشود و آنچه را که خواست آنهاست، یعنی امنیت و اقتصاد را از کسانی بخواهند که توانایی انجام این مسئولیت‌ها را دارند. این طور نشود که در جمهوری اسلامی که باید علم و تجربه یکی از ضابطه‌های اصلی مسئولیت باشد و شرح دهم در اینجا، باز یک بار دیگر بر این مسئله تاکید کنم که نمی‌شود کسی خود را مکتبی بداند و بداند که نه علم دارد و نه تجربه. بعد بیاید خود را داوطلب یا نامزد انجام کاری بکند. بعد از آنجا به روستای گرمارود رفتیم، در دل دره‌ای با کوههای بلند و سرسبز جای بسیار باصفایی و مردم بسیار باصفاتری نمی‌دانستند که ما می‌رفتیم در آنجا ناهار بخوریم. هلی کوپتر که نشست و مردم که چند نفری که در راه بودند و دیدند و فریاد و شادی بلند کردند، همه روستا از دم مثل همان نانی که به آب بیفتد و ماهیها جمع بشوند، جمع شدند با چه شور و با چه شوقی که انسان در عین امید، در عین پیدا کردن روحیه مقاومت، در عین حال، احساس شرمندگی پیدا می‌کند که در خور این همه شوق و علاقه و صمیمیت کاری نمی‌تواند بکند. ناهار نان تازه و پنیر و خربزه خوردیم و سپس کباب هم آوردند و نصیب آنها شد که دیرتر بر سر سفره نشستند و بعد از به جا آوردن فریضه نماز سوار هلی کوپتر شدیم و دهقانان تا پای هلی کوپتر ما را بدرقه کردند، با شعار، با شور، با هیجان. سیبهایی آنجا دیدیم که بسیار بزرگ بودند، هنوز کال بود اما بسیار خوشمزه بودند و می‌گفتند راه نداریم که این‌ها را به موقع در شهر عرضه کنیم. امیدوارم که این راه کشیده شود.

از آنجا آمدم به تهران. آقای رجایی و کسانی که قرار بود به کرمانشاه بیایند، در فرودگاه بودند. سوار هواپیما شدیم و

راهی آن دیار شدیم. رسیدیم به غرب و در کرمانشاه رفتیم به ستاد ارتش و در آنجا قسمت اول ما را توجیه کردند. یعنی اطلاعات مربوط به جبهه را و نیروهای خودمان را، و نیروهای خارجی را و موقعیت‌هایشان را شرح دادند. بعد جانشین رئیس ستاد و فرمانده نیروی زمینی آمدند و آنها خواستند که گفتگوها در یک محیط بسته‌تری انجام بگیرد و گفتگوها در محیط بسته انجام گرفت و با من که یادداشتهایی کرده بودم، ۵ نتیجه حاصل کردیم که با آنها عنوان کردیم. و آنها موافق بودند که مسئله همین ۵ تاست و تصدیق کردند که برداشت ما صحیح بوده و قرار شد که ما بحث کنیم و در یافتن راه حل. در آنجا سئوالی را من مطرح کردم که سئوالیست که جوابش به فکر و روحیه نیاز دارد و آن این بود که شما، آنهایی که اطلاع نداشتند، و من حتی گفتم شی من متنی از یک گروه خواندم که در آن جان‌نوشته بود که این گروه ما را مثلاً به رخ می‌کشند که چه و چه بکنند. شی را گریستم سخت که چطور ممکن است در ذهن عده‌ای این مسایل پیش بیاید که در حال که مطلبی در مقام و مسئولیت بیاید و خطر جلب کند برای ترساندن این و آن و به اصطلاح این و آن که هدف خودش را از پیش ببرد. گفتم که آنها فرض بنا را بر این می‌گذارند که خود را یک گروه مخالفی می‌دانند و فرضشان این است که باید حکومت با آنها باشد و یا نمی‌دانند و اطلاع ندارند و این حرفها را می‌نویسند گرچه انسان غمگین می‌شود از این که در جمهوری اسلامی این جور بنا بر تخطئه باشد و با اطلاعاتی که راجع است به موجودیت کشور و جمهوری بازی بکند ولی خوب، این توجیه دارد که نمی‌دانند ولی آنها که اطلاعات دقیق داشتند چه موجب شده بود که خود را برای موقعیت خطر آن طور که باید، آماده نکردند. این بحث و سئوال اساسی بود و جواب آن حل مشکل زمان ماست. در این زمینه بحث طولانی کردیم و چون مطالب نظامی را نمی‌شود بازگو کرد این مطالب را بازگو نمی‌کنیم. شب دیر وقت بحث را به نتیجه‌ای رساندیم و صورت جلسه‌ای تهیه کردیم و آن را امضاء کردیم و بقیه را گذاشتیم برای روز بعد.

## شنبه ۲۲ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح را به بحث نشستیم، تا ظهر بحث و گفتگو کردیم (گمان می‌کنم آنچه که دیشب ما صورت جلسه‌ای تهیه کردیم و بعد امروز صبح می‌بود یعنی شنبه صبح می‌بود، چون الآن من نوار را روز دوشنبه است که پر می‌کنم) و نتایج بحث را دوتا از موضوعات را به نتیجه رساندیم و امضاء کردیم. بعد نهار خوردیم. بعد به اصطلاح خودشان نهار سربازی خوردیم. بعد از نهار گفتیم که برویم به ایلام و وضع را از نزدیک ببینیم. رفتیم ایلام با استانداری ایلام رفتیم به یک پاسگاه ژاندارمری، آنجا اطلاعاتی به ما دادند. کسی می‌گفت ۲۰۰۰ تانک دشمن را شمرده. بعد از کسی سئوال شد که چطور ممکن است ۲۰۰۰ تانک آنجا مانور کنند؟ تخفیف داد تا ۵۰۰ عدد. بالاخره رفیقی داشت که به ۷۰ تانک قانع شد و می‌گفتند دارند پیشروی می‌کنند و آنها داد و قال و هیجان راه انداخته بودند که بگذارید بجنگیم و چرا دستور حمله نمی‌دهید و ظهیرنژاد رسید. از قیافه اینها فهمید که اینها از جبهه نمی‌آیند. اینها به اصطلاح قهرمانهای سالنی هستند. گفت: خوب اگر در جنگ بودید حالا اینجا چه می‌کنید و چرا از جبهه آمدید و فرماندهشان گفت من ساعت ۱۱ صبح آمدم، و ظهیرنژاد به کنایه گفت بله از زانوی شتر معلوم است، تو اگر در جبهه بودی یک ذره خاک بر سر و روی تو می‌نشست. البته چون ما هنوز نرفته بودیم در جبهه نمی‌دانستیم که رفتن و برگشتن صحبت یک ذره و دو ذره نیست و انسان غرق در خاک می‌شود. به هر حال از آنها انکار که نروید خطر دارد و از ما اصرار که نه خیر باید برویم و دلیل ندارد که ما برادران سرباز خودمان را در جبهه تنها بگذاریم، و رفتیم تا به خطوط مقدم جبهه برسیم تمام سر تا پای ما خاک کاملاً نشسته بود. موها همه رنگ خاک گرفته بود. آنجا رسیدیم یکی دیگر شرح دلاوری داد که بله صبح ما رفتیم و آن تپه را گرفتیم و چون پشتیبانی نشدیم آن تپه را از دست دادیم باز ظهیرنژاد آمد و نگاهی به قیافه طرف کرد و گفت تو هنوز از تپه بالا نرفتی و این قیافه قیافه‌ای تپه تصرف کرده باشد، نیست. از سر و روی تو یک ذره معلوم نیست که در جبهه جنگیده باشی، بالاخره رفتیم با بی سیم تماس با جلوتر گرفتیم و سئوال کردیم که شما تپه را صبح اشغال کردید. گفت خیر ما هیچ وقت اشغال نکردیم. و معلوم شده در اینجا هم تشخیص فرمانده درست بوده که حکایت از این می‌کرد که تجربه در کار هدایت و رهبری چقدر نقش دارد. آنجا با سربازان و افسران صحبت کردیم. روحیه قوی داشتند حتی سروانی در حالی که بغض کرده بود، می‌گفت که آقا ما تا اینجا هستیم تکان نخواهیم خورد و ما نمی‌خواهیم وطنمان را دیگران بگیرند، تصرف بکنند. و به ما کمک و امکانات برسانید و ما پیشروی کنیم و من از این روحیه قوی که پیشروی خطر و مرگ این چنین صمیمانه صحبت می‌کردند و مرگ را ناچیز می‌شمردند، بسیار به هیجان آمدم و امیدوارم که برای ما و همه آنها که این ستون را می‌خوانند این قهرمانان قابل ستایش، درس عبرتی باشد. پس از گفتگوی زیادی با

آنها و تصحیح اطلاعاتی که دریافت کرده بودیم که اغلب، اغراق آمیز و خالی از حقیقت بود به صالح آباد و آن پاسگاهی که از آنجا راه افتاده بودیم، برگشتیم و در آنجا سوار هلیکوپتر شدیم به طرف ایلام. بعد قرار بود که به کرمانشاه برویم. بعد گفتیم شب را در ایلام می‌مانیم. در راه خلبانهای هلیکوپتر گفتند میک روسی بالای سر هلیکوپتر است و پایین آمدند و هلیکوپتر را پایین آوردند جوری که خیلی نزدیک به زمین پرواز می‌کرد و بعد آنها که در داخل بودند، می‌گفتند که این جور پرواز، خودش خطرناک است، ولی می‌گفت بالا نمی‌شود رفت چون میگ می‌زند، توی دره ما با همان پرواز پایین ماریچی داشت می‌آمد که حت المقدور از تیررسی به دور باشیم. این طور که بعد گفتند از پایین عشایر مسلح تیراندازی کرده بودند، به گمان این که هلیکوپتر دشمن است، ولی بعد به آنها اطلاع می‌دهند که نه هلیکوپتر دوست است و آنها دیگر تیراندازی نکردند. بعد از مدتی گفتند که میگ نبوده و فانتوم بوده است. تا شب که ما آمدیم معلوم نبود که این فانتوم بود یا میگ ولی به تهران که رسیدیم گفتند، خلبانها گفتند که اول میگ بالای سر ما بود که با دیدن فانتوم در رفت. حالا به هر حال این مسئله بر ما گذشت. فانتوم بود یا میگ بود دقیق نمی‌دانم. بعد آمدیم منزل، خودمان را در آینه نگاه کردیم و دیدیم نه خیر از این که جبهه رفته باشیم، آمده باشیم باید خیلی کم و زیاد کرده باشیم. از خاکی که بر سر و روی ما نشسته بود، می‌شد فهمید که رفتن و آمدن در جبهه و ماندن و جنگیدن این مسایل را دارد. به هر حال سرورویی شستیم. با همراهانمان تا یک بعد از نیمه شب صحبت می‌کردیم از آنچه که در سفر دیده بودیم. امروز هم به این ترتیب به پایان رسید.

## یکشنبه ۲۲ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح اول وقت به بیمارستان رفتیم، برای عیادت زخمیهای جبهه جنگ. سرباز، درجه دار و افسر بودند. روحیه بسیار قوی داشتند و خیلی با صمیمیت برخورد کردند و به من اطمینان می‌دادند و وضعیت خودشان را شاهد می‌آوردند که در اخلاص نسبت به دین و کشور از هیچ چیز فروگذار نخواهند کرد و از هیچ کم ندارند. از مریض‌های دیگر بیمارستان هم عیادت کردم. و در آنجا متوجه شدم که به لحاظ اختلاف در اداره کنندگان بهداری وضع بیمارستان رضایت بخش نیست، با این که بودجه خوبی هم دارد، اما هم کثیف و هم نظم و انضباط جدی نداشت. البته یک دلیلش این بود که خیلی بیش از ظرفیت خود مریض داشت. بعد از بیمارستان آمدیم به سرپل ذهاب برای این که از جبهه این طرف دیدن کنیم. از آنجا سوار اتوموبیل سواری شدیم و رفتیم به جبهه رسیدیم به محلی که به اصطلاح توپخانه بود. و در آنجا ما نشستیم و آنها تیراندازی می‌کردند و ما هم سؤال و جواب می‌کردیم تا ببینیم وضع از چه قرار است. در آنجا هم ظهر نژاد آمد و از شیوه عمل آنها انتقاد کرد، اما درجه داری اجازه گرفت و توضیح داد به او که به چه دلیل این شیوه‌ای که دارد ارجح است. ساعت نزدیک به دو بعد از ظهر بود، ما فکر کردیم نهار را در همانجا بخوریم، نان سربازی و پنیر و خربزه بسیار مزه کرد و محیط را همان محیط صمیمیت سربازی و فداکاری در نظر جلوه گر ساخت. بعد از سربازان، و محل خدمتشان بازدید کردیم، درجه داران و افسران خیلی شاد بودند و آنهايي که از مهد آذربایجان بودند، قوی و با هیجان بودند و مصمم، بعد از اینکه یک به یک از سربازان و درجه داران و افسران در محل کارشان دیدن کردیم به اتومبیل سوار شدیم تا به جای دیگر برویم. بعد از سوار شدن، یک کامیون نگه داشته بود و پر از جمعیت بود که گفتند ما تکاوران هستیم و می‌خواهیم رئیس جمهور را ببینیم، آنها آمدند و مقداری با آنها گفت و شنود کردیم، آنها سوار شدند که بروند و ماه سوار شدیم و آمدیم. در جلوی ما دو نفر در کنار راننده نشسته بودند و ماشین کوچک رسیدیم به یک اتومبیلی که همراه ما بودند و جای زیادی داشتند. و سه نفر داخل اتومبیلشان بود و ما هم به یکی از دو نفر به در جلو بودند، گفتیم که برود داخل آن یکی اتومبیل، وقتی راه افتادیم و مقداری آمدیم، ناگهان راننده اتومبیل فریاد زد: زدند، زدند و فلاحی گفت که اتومبیل را نگهدار، اتومبیل را نگه داشت. فلاحی دست مرا گرفت و کشان کشان از اتومبیل برد که به اصطلاح به پناهگاه برسیم، این هنگام پنجاه متر جلوتر، دو گلوله توپ به جاده خورد. پناهگاهی که فلاحی ما را برد، در حقیقت کمی گودی داشت اما کاملاً جلوی ما باز بود برای گلوله توپ دشمن و من به شوخی گفتم اینجا خرج قبرکنی و غیره ندارد. اگر بخورد همینجا راحت خوابید. بعد بلند شدیم جای بهتری گیر بیاوریم دو گلوله توپ دیگر در همان محل اولی به زمین خورد و ما دیگر منتظر نشدیم که به قول خودشان آتششان را میزان کنند که به ما بخورد آمدیم و سوار اتومبیل شدیم و برگشتیم از راه مقابل رفتیم، و آمدیم به سرپل ذهاب. ابتدا رفتیم برای رفع تشنگی به سرچشمه‌ای که سربازی که با ما بود می‌شناخت و در آنجا آبش گوارا اما گرم بود. در این حین، از پاسگاه و روستا هم که ما را دیده بودند

آمدند و آنجا ما را در میان گرفتند و از این خطر به فاصله نیم دقیقه اگر ما آن توقف را نمی کردیم، قطعاً گلوله‌های توپ را نوش جان می کردیم.

به هر حال از این خطر رسته بودیم راضی بودیم و مسئولیتهای سنگینی بر عهده من و همراهانم بود. البته همراهان داخل اتومبیل چون بقیه بسیار عقب بودند، و ما برای این که خطر اگر آمد، همه با هم از بین نرویم و به اصطلاح هر کدام در یک اتومبیل قرار گرفته بودیم و فلاحی در اتومبیل ما بود. بعد به سر پل ذهاب آمدیم، رفتیم برای غذا و نماز و نماز را خوانده بودیم که دو نفر آمده بودند و خبر آوردند که دو میگ عراقی را زدند و قطعه پاره هایی آورده بودند. ما هم به آنها هدایی دادیم و در عین حال متأثر شدیم، از این که این مسائلی که باید بر ضد دشمن مشترک به کار برود، و ارتش متجاوز اسرائیل را بکوبد، این جور در مرز به دست خودمان اینها را از بین می بریم، که ثروتهایی بسیار از ما بابت تهیه این وسایل به غارت رفته است.

باری ما آمدیم و سوار شدیم و به طرف کرمانشاه آمدیم باز در آنجا دنباله بحث را گرفتیم و یک صورت جلسه دیگر هم تهیه کردیم و سه مسئله دیگر را هم در این گفت و شنود حل کردیم. سرهنگ صیاد شیرازی هم آمده بود، و گزارش کار خود را در مورد ضدانقلاب داد، و ما بلند شدیم و رفتیم توی راه مطلب مهمی پیش نیامد. مصاحبه‌ای با خبرگزاری پارس انجام دادم به تهران رسیدیم و به منزل آمدیم. و این روز هم به این ترتیب به پایان پذیرفت.

## دوشنبه ۲۴ شهریورماه ۱۳۵۹

امروز صبح ابتدا یک گزارش درباره سیستان و بلوچستان، یک گزارش مفصل و خواندنی درباره شکار آدم به وسیله آمریکاییان که بیانگر بعضی از اطلاعاتی بود که قبلاً ما داشتیم و نشان می داد که خیالات زیادی درباره ایران دارند و نکته جالب این که به اصطلاح کار با مرا غیر ممکن دانسته بودند و من نیز از ابتدا می دانستم که برنامه آنها برداشتن من از میان است. چرا که من نقش آنها را می شناسم و می دانم که جدایی از مردم یعنی قانع شدن به سازمانها و نهادهای حاکم و این حاکمان به لحاظ جدایی و حکومت، ناگزیر محتاج یک هم پیوند خارجی می شوند و از همین جاها به سر وقت سلطه گران می روند چون این را می دانم و در همین جدایی از مردم خطر را می بینم و جلوی این خطر می ایستم بنابراین حذف من به اصطلاح نظامیها هدف مقدم آنهاست. این گزارش بسیار مفصل و همان طوری که گفتم بسیار خواندنی بود. بعد یک گزارش درباره فعالیت عوامل ضدانقلاب در خارج از کشور بود. البته کشور را هم معین کرده بود که من نمی خواهم نام ببرم و مقداری گزارش دیگر. بعد واقعه جالب امروز این است که مرا به مجلس دعوت کرده اند و من در پذیرفتن این دعوت تردید داشتم. و برای رفع تردید به قرآن کریم پناه بردم و دفعه اول داستان جالب قوم لوط آمد، سؤال من این بود که اینها بر حق نیستند. بنابراین، آیا رفتن در این اجتماع موجب هدایت به حق می شود یا خیر و جواب این بود که لوط قوم خود را از این کار زشت برحذب می داشت که آنها به هیچ روی زیر بار نرفتند تا خداوند تصمیم بر نازل کردن عذاب گرفت، لوط از خدا خواست که او را معاف بدارد. از او و کسان او، خداوند جز درباره عجزهای استغاثه او را پذیرفت و این قوم را معاف داشت. شاید به گمان این که این داستان را من فراخور این دعوت قبلاً نشانه کرده ام خواستم که دوباره از قرآن بپرسم. عصر هنگام بود دوباره از قرآن پرسیدم شاید دفعه سوم بود و این بار داستان فرعون آمد که آل او، لشکر او فنا شده خود او در آب گیر کرده بود و البته در آنجا خدا به او گفت توبه کن و این وقتی بود که توبه هم دردی از او دوا نمی کرد که این دو پایه هم نوید می دهد و هم رویه‌های بی فایده را به آدمی می شناساند. بعد از ظهر، تا ساعت چهار به اوضاع نظامی غرب کشور مشغول بودم و پی در پی اطلاع می گرفتم برخورد جدی نبوده. ساعت ۵ به هیئت وزیران رفتم در حیاط نخست وزیری عده‌ای دانش آموز که از پاره آمده صف داشتند خیرمقدم می گفتند و من هم برای آنها آرزو کردم از خدا مسئلت کردم از خدا که آنها را در جمهوری اسلامی جوان برومند بسازد و کارآمد برای جمهوری بعد به جلسه هیئت وزیران آمدم چند موضوع مورد بحث قرار گرفت و قرار شد که پایان هر جلسه اطلاعیه‌ای حاضر کنند و به مطبوعات بدهند من از آنجا ظاهراً به لحاظ تعقیب مسایل امنیت کشور ساعت ۸/۵ شب جلسه را ترک کردم و به منزل آمدم. قبل از ترک جلسه جانشین ستاد اطلاع داد که لشکر ۴۴ ارومیه با نظارت فرمانده نیروی زمینی و خود او طرحی تهیه کردند برای پاکسازی شهرهای آذربایجان غربی و از پاره و میانه به طرف مهاباد راه افتادند و در راه هم برخورد داشتند اما تلفاتشان بسیار اندک بود و ساعت ۵ بعد از ظهر مهاباد را در میان گرفتند و امیدواریم که به تدریج و با سرعت زیاد این مناطق پاکسازی بشود. در منزل که آمدم آقای سعید سنجایی گزارشی درباره کودتای ترکیه

داد و مقصود من از گزارش که خواسته بودم این بود که بدانم چه تأثیری در برنامه‌های دشمن از داخل کشور ما خواهد داشت و امروز با این اطلاع تقریباً اطلاعات خیلی گسترده‌ای، راجع به فعالیت‌های آمریکا و ایادی او به دست آمد حالا هم شب کسی آمد و شرح داد که در خانه یکی از کسانشان دو اطلاع راجع به فعالیت ضد انقلاب کشف کرده بود و آمده بود به رئیس جمهور بدهد اطلاع او همان اطلاعی بود که ما قبلاً داشتیم برای این که مقداری خط و ربط در داخل به دست می‌داد بعد گفتند آقای رجوی می‌خواهد با شما صحبت کند اجازه دادم که وصل کنند و صحبت بکنند گفت که با رئیس مجلس صحبت کرده و درباره صحبت‌هایی که در مجلس شده در خصوص مشارکت مجاهدین خلق در کودتای نافرجام و گفت که به رئیس مجلس گفته است که ما به موقع به رئیس جمهوری گزارش کتبی کردیم و این گزارش موجود است چطور ما را متهم می‌کنند به این که ما در این کودتا دخالت یا دست داشتیم و گفت که رئیس مجلس گفته است که چرا به خود رئیس جمهوری مراجعه نمی‌کنید. من گفتم بله تصدیق می‌کنم که شما گزارش فرستاده‌اید و لابد برای همین است که اگر من تصدیق می‌کردم بعد بوق و کرنا راه می‌اندازند این هم دلیل دیگر بر همکاری. ولی به هر حال حالا که این مناسبت پیش آمد من باید بگویم همان طور که در بهشت زهرا گفتم در فردای سقوط رژیم جمهوری هیچ گروهی نمی‌تواند به خود نوید کمترین امکانی را بدهد و معنای این سقوط خارج شدن مردم است از صحنه وقتی مردم از صحنه خارج شدند گروه‌های کوچکی که باقی می‌ماند توانایی زنده ماندن را هم ندارند چه برسد به حکومت کردن. بنابراین با توجه به این که من وقتی هم در اروپا بودم با نوشته‌های این سازمان در برخورد بودم می‌خواندم و انتقاد می‌کردم و بعد هم که به ایران آمدم و به همین روش ادامه دادم به نظر من می‌رسد که اندیشه اسلامی خالص، اندیشه علنی است که علم واقعی است و باید از هرگونه التقاط خودداری کرد. از هر سو به گمان من آنها هم که فلسفه ارسطویی را وارد اسلام کرده‌اند و اساس قرار داده‌اند آنها هم اهل انتقادند. و اینها مسئله‌ای نیست که از راه زور و زدو خورد و چماق حل بشود. مسئله‌ای است که از راه بحث آزاد حل می‌شود. و هیچ راه حل دیگری هم ندارد و این برخوردها جز به تضعیف ما نمی‌انجامد این است که نظر من راه حل مشکل بحث آزاد است والا فرصت گیر آوردن و برضد یکدیگر عمل کردن گره از مشکل کار باز نمی‌کند و روز بروز وضع را مشکل‌تر می‌سازد جزء این مسئله حالا مصاحبه‌ای خواندم سؤال شده است که در میان این حرف امام که تأکید بر تقدم دارد و حرف رئیس جمهور تأکید بر کار و تولید دارد شما تضادی نمی‌بینید و مصاحبه‌گر پاسخ دهنده به سؤال بعد از این که تأکید می‌کند که تقدم با عقیده است می‌گوید اما کار و تلاش هم برای تنظیم زندگی اقتصادی لازم است و نتیجه می‌گیرد که تضادی در این میان به نظر او نمی‌رسد باز جای شکرش باقی است اما اساساً عقیده و ایمان بدون کار تحقق پیدا نمی‌کند از راه فعالیت و ابداع است که انسان عقیده‌مند می‌شود و ایمان می‌آورد کسی که کار نمی‌کند ابداع نمی‌کند تولید نمی‌کند نمی‌تواند بفهمد مبانی عقیده را و ایمان بیاورد. و بخواهیم درست بفهمیم معنای امام صادق وقتی که آن عرب به کنار مزرعه آمد با ترش خویی به او گفت این قدر حرص دنیا را چرا می‌زنی و پاسخ شنید امام که از سرور و پیش عرق می‌ریخت، عبادت که می‌کنم همین است. کسی که کار نکند فکر و تراوش و تولید و خلاقیت نداشته باشد چگونه می‌تواند بفهمد عقیده درست کدام است و بدان معتقد بشود اینها یک اموری نیست که بتوان از هم جدا کرد کسی که کار نمی‌کند و ابداع ندارد نیروی خود را چگونه به مصرف می‌رساند جز در تخریب و این آدمی که نیروی خود را در تخریب صرف می‌کند چگونه معتقد می‌شود به توحید و قبول خدا و عمل در جهت رضایت او و کسی که برای رضای خدا کار کند و به خدا معتقد باشد چگونه می‌تواند کار نکند بنابراین، مسئله تضاد نیست. مسئله تقدم به این معنا که این را دیگری و آنرا ترجیح می‌دهد و هر دو هم لازم است، نیست. یک واقعیت است آنها که کار نمی‌کنند و محصول فکر و دماغ و دستشان کار سازنده و خلاقیت مثبت ارزنده نیست، آنها قطعاً محصول دیگری بیرون می‌دهند چون نه مغز را می‌شود تعطیل کرد، نه نیروهای موجود در تن را می‌توان بی کار گذاشت مغز و تن که نمی‌سازند، لاجرم خراب می‌کند. این نظریه یعنی جدا کردن عقیده و معنویت از مادیت و این جدا کردن عقیده از کار یکی از مبانی لیبرالیسم غربی است و شگفت اینجاست که اینها که این همه به لیبرالیسم بدون آن که بدانند چیست می‌تازند خود در مقام استدلال به همان مبانی متوسل می‌شوند، جدا کردن دین از دنیا، امر دینی از امر دنیایی، دین از سیاست، دین از اقتصاد، اخلاق از اقتصاد، این را اصل و یا آنرا اصل شناختن، اینها تماماً از مبانی لیبرالیسم هستند و من به دفعات گفته‌ام که اینها نمی‌دانند معنای لیبرالیسم چیست و آن را به کار می‌برند. لیبرالیسم چیزی جز تعادل قوا نیست. البته لیبرالیسم اصل تعادل خود قوا است یعنی نیروها باید در حد افراد خرد بشوند و هیچ‌گونه تمرکز نیرویی نماند و این افراد نیروها را از راه رقابت به کار ببرند و مدعیند که این رقابت فردی بر پایه حقوق فردی موجب پیشرفت و ترقی می‌شود. این هم گزارش امروز بود.

صبح چند گزارش خواندم، از جمله گزارشی درباره سیستان و بلوچستان. بعد سفیر فرانسه آمد و می‌خواست خداحافظی بکند و به کشور خود بازگردد، او به تفصیل راجع به اشتباه اروپا در دنباله روی از سیاست آمریکا در مورد ایران صحبت کرد و من موقعیت ایران را شرح کردم و گفتم ما ایرانیها احساس تلخ انزوا داریم. و این مسئله امروز ما نیست یک امر تاریخی است. و ما در تاریخ، همیشه در محاصره قدرتهایی بودیم که به چشم طمع در کشور ما می‌نگریستند. و امروز هم ما همان احساس انزوا را با شدت بیشتری داریم.

بدیهی است در انزوا دو سیاست امکان عرضه بیشتر وجود ندارد. سیاستی که برای بیرون رفتن از انزوا در پی سازش با ابرقدرتها می‌رود. غالباً گروههای افراطی با شعار ضدیت شروع می‌کنند، اما وقتی به عنوان قدرت مستقر شدند به راه سازش می‌روند. از این گونه حکومتها در جهان معاصر ما کم نیستند، حکومتهایی بودند که با شعار استقلال و تکیه به مردم بر سر کار آمدند، اما چون اساس رابطه خود را با مردم، در حاکمیت مطلق بر مردم گذاشته بودند، ناگزیر از مردم جدا شدند و در جدایی مردم مجبور به سازش با خارجه شدند.

اگر اروپا از آمریکا جدا بشود و سیاست مستقلی داشته باشد، محتاج یک تغییرات اساسی در نظام اجتماعی کشورهای اروپایی و رژیم حکومتی آنها می‌شود، در این صورت ما می‌توانیم تغییرات اساسی در روابط سیاسی، بین المللی را انتظار داشته باشیم.

بعد سفیر سوئیس آمد یادداشتی از دولت آمریکا آورده بود. گفتم آن را ترجمه کنید و برای امام و مجلس بفرستند. بعداً احمدآقا فرزند امام آمد، با او هم در مسایل مختلفی گفتگو کردیم و رفت به امیدی که تا من به دنبال داشته باشم، بعد به ستاد ارتش رفتم، شورای امنیت بود و مفصل درباره وضعیت کشور توضیح داده شد.

البته هر بار که جلسات تشکیل می‌شود، مسئله هماهنگی نیروها طرح می‌شود. به نظر من یک مانع وجود دارد، برای هماهنگی کامل با همه کوششهایی که در این مدت به کار برده‌ایم و آن مانع ایدئولوژی قدرت و تفوق است که به صورت‌های گوناگون خود را عرضه می‌کند. تا وقتی که این ایدئولوژی که از نظر من بنیاد آن ضد اسلامی است جای خود را به ایدئولوژی دینی و توحیدی ندهد و دستها همه برای خدا کار نکنند، در نتیجه خود را برادر و برابر یکدیگر ندانند، ما این مشکل را خواهیم داشت. با این حال در آنجا این مسئله از روی انصاف طرح شد که در دوره ریاست جمهوری، با همه دخالتها که در کار اداره ارتش، اینجا و آنجا شده است و می‌شود، هنوز هم با این که در تضعیف فرماندهی از سوی کسانی که حق دخالت در امور ارتش را ندارند، قطع نگشته. با این حال ارتشی که چند ماه پیش صدام حسین گفته بود نیروی هواییش ۲ سال وقت می‌خواهد تا تجدید حیات کند و نیروی دریاییش آن وقت می‌گفتند ده درصد بیشتر آمادگی ندارد و در نیروی زمینی همه جا تظاهر و اعتصاب و برخورد بود و آن روز آمادگی رزم او در حداقل بود و آشفتنگی کار فراوان می‌داشت، امروز نیروی کارآمدی است که در غرب کشور با استواری با دشمنان داخلی و خارجی روبرو است و می‌رزد.

این مطالب را گفتم و من در این مسئله پای فشردم برای این که ارتش روح پیدا کند.

بسیاری این کوشش را نوعی وسیله حمله و انتقاد قرار دادند، که چرا این همه رئیس جمهور به ارتش توجه می‌کند و در حقیقت این همه بی‌معناست، من می‌خواستم و می‌خواهم که این ارتش روح پیدا کند. و روح او اعتقاد دینی است و از راه این اعتقاد است که در مقام دفاع از میهن اسلامی استوار می‌شود، توانا می‌شود، با اعتقاد عمل می‌کند. و این امری است که تضمین کننده پیروزی است. این که من چه در کرمانشاه، چه در تهران، ساعات وقت را به بحث درباره حل مسئله هماهنگی، صرف کرده‌ام و ترجیح داده‌ام در این مورد بحث را جانشین روشهای دیگر بکنم، بدان امید است که بتوانیم این مسئله را حل بکنیم. مسئله‌ای که توانایی نیروهای مسلح ما را چندین و چند برابر خواهد کرد، و نمی‌باید خوش باور بود، و گمان کرد که این امور، امور دستوری هستند و با یک دستور حل می‌شوند. این امور به کوشش و صبر و بردباری و شکیبایی دور از حد احتیاج دارد تا حل بگردد. اگر ما موفق بشویم دروغ را از میان برداریم و به جای آن ایدئولوژی توحید یا تفاهم جویی و وحدت جویی در راه الله را بگاریم، مشکل ما از اساس حل می‌شود و این توانایی در ما بوجود می‌آید که یک بسیج اساسی برای مواجهه با همه توطئه‌ها را به وجود بیاوریم.

شب به منزل آمدم. آقای اشراقی داماد امام آمد و با او گفتگو شد، بعد اعضای سابق شورای انقلاب آمدند. غیر از معین فر که در سفر بود، چهارتن نیامده بودند و بقیه آمده بودند و با آنها تا یک بعد از نیمه شب درباره مسایل کشور و وضعیتی که ایران با آن روبروست صحبت کردم. بحث به اصطلاح در کلیات بود برای این که همگان در جریان وضعیتی که کشور با

## چهارشنبه ۲۶ شهریورماه ۱۳۵۹

امروز صبح علی الطلوع کشیک نخست وزیری تلفن کرد و گفت کسی به او تلفن کرده و گفته است یک چمدان از پولهایی که از مهاباد دزدیده‌اند پیدا شده و به خانه کسی برده‌اند. او نپذیرفته و آنهایی که این پول را آورده‌اند هم می‌شناختند و من از او خواستم که با کمیته شهربانی تماس بگیرد و تعقیب بکند، تعقیب کرده بودند و مقداری از این پولها را با عده‌ای از ربایندگان یافتند. و این ربایندگان را هم گرفتند و حالا مشغولند ببینند بر سر پولها چه آمده است. بعد گزارشی درباره شهر صنعتی البرز خواندم و پیشنهاداتی که برای رفع مشکلات کارگران آن شهر کرده بودند برای وزارتخانه‌های کار، صنایع، مسکن و شهرسازی و سازمان برنامه بود. بعد گزارشی درباره گوشت خواندم. بعد نمایندگان صلیب سرخ آمدند گفتند: زندانها را مرتب بازدید می‌کنند، زندانهای معمولی وضع خوب و عادی دارند.

راجع به برخوردهای مرزی با عراق و این که می‌توانند اسرای ایرانی را سربازهایی که اسیر دست دشمن می‌شوند و اسرای آنها را در ایران ببینند، به اصطلاح خدمتی بکنند و می‌خواست که تغییر علامت و نام صلیب سرخ را به هلال احمر به طور رسمی به دولت سوئیس اطلاع بدهیم.

بعد از او سفیر سوریه آمد و احساسات خودش را درباره جمهوری اسلامی گفت و درباره وحدت با لیبی صحبت کرد. و من متقابلاً از تجاوز عراق به ایران، و مسئله اطلاعاتی که درباره امام موسی صدر بدست آمده با او صحبت کردم و خواستم که حتماً این مسئله را پی‌گیری کند و حسن ختامی به این مشکل بدهد.

مذاکراتی هم درباره زمینه‌های همکاری شد. بعد رئیس خبرگزاری فرانسه آمد و تقاضایی داشت درباره مخبران این خبرگزاری که امکانات بیشتر برایشان فراهم بشود و مصاحبه‌ای هم با من انجام داد. بعد درس گفتم درباره دیالکتیک مطابق معمول و بعد هم به جلسه بررسی وضع جبهه غرب رفتم و این جلسه تا ساعت ۹/۵ به طول انجامید. بعد با هیئت نظامی که از سفر خارج آمده بود، دیدار کردم و با آنها گفتگو کردم، دستورالعمل‌هایی به آنها دادم و ۱۰ شب به منزل آمدم. به هر حال الآن هم بعد از نیمه شب است.

امروز باز مسئله ما، همان مسئله‌ای است که تا حل نکنیم مشکل اساسی از پیش پا برداشته نمی‌شود، قاطعیت بر پایه حاکمیت گروهی و فردی معنی ندارد، قاطعیت بر پایه نفی این حاکمیت و همکاری و تفاهم یک معنای دیگر دارد، وقتی بر پایه ایدئولوژی قدرت صحبت از قاطعیت و صحبت از هماهنگی می‌شود، مسئله در واقع چیزی جز این نیست که صحبت کننده می‌خواهد خود را باشد، خود حاکم باشد. و طرفدار مقابل خود، باید با او تفاهم کند و از او پیروی داشته باشد. و تا وقتی که ما این مرض را که در واقع همان بیماری است که انواع بیماریهای کیش شخصیت از آن ناشی می‌شود حل نکنیم، و ما قادر به استقلال حکومت اسلامی نمی‌شویم، و باز من به این نتیجه رسیده‌ایم که تا کیش شخصیت از بین نرود و انسانها تنها به خاطر خدا کار نکنند، مشکل کشور حل نمی‌شود و انقلاب به راه خود نمی‌تواند ادامه بدهد.

انقلاب وقتی است که این بنیاد تغییر کند، انسان توحیدجوی بشود، یعنی در راه خدا قرار بگیرد و برای خدا کار بکند و خود را از روابط غیرخدایی بیرون کشد تا بلکه ما به جایی برسیم، والا به جایی نمی‌توانیم رسید. همه این مسایل بارها و بارها تکرار می‌شود، گفته و حل می‌شود و اما از نو همان مسئله ایدئولوژی قدرت باز به صورت بیماری رواج پیدا می‌کند و محور بحثها می‌گردد. شاید همه بحثهایی که می‌شود، اگر بخواهیم آنچه را که پایه و مبنای خودخواهی و کیش شخصیت دارد، جدا کنیم، قسمت کوچکی بحث جدی باقی می‌ماند، بقیه را باید به دور ریخت. یعنی نه بدور ریخت که حرفهایی است که نباید شنید، چون ممکن است خواننده پیرسد چرا می‌گذارد این مطالب طرح بشود، اما نمی‌توانیم بگذاریم این مطالب طرح نشوند، چون تا وقتی مرض وجود دارد، علائم خود را نشان می‌دهند و از روی علائم مرض است که ما می‌توانیم مرض را کشف کنیم و بکوشیم برای رفع آن، اگر ما مرض را کشف نکنیم و علائم را نبینیم، چگونه می‌توانیم مرض را کشف کنیم و اگر مرض را کشف نکنیم، چگونه می‌توانیم به نحو صحیح آن را درمان کنیم.

بنابراین ما باید بگذاریم این بحثها انجام بگیرد، تا بتوانیم از آنها راه حلها را بیرون بکشیم و نقایص کار را بدانیم و آنها را رفع بکنیم، اگر روزی این برخوردها و بحثها، به یک تفاهم اساسی و بنیادی انجامید و ادامه یافت، قیافه واقعی انقلاب ایران تجلی خواهد کرد. اما اگر چنان نشد و اگر خصوصاً دستگاه قضایی ما استقلال، به معنای عدم تابعیت از نوسانات سیاسی، پیدا نکرد، یعنی اگر دستگاه قضایی ابزار قدرت شد و وسیله اعمال عاملیت یک فرد یا یک گروه گشت،



در آن صورت مشکل می‌توان در اداره امور کشور قاطعیت به معنی اسلامی کلمه برقرار کرد، چراکه این دستگاه می‌تواند برای جلوگیری از شدن کاری وارد عمل بشود، یا شدن کاری را تحمل نکند. این است که دیشب هم با دادستان کل این معنا بحث شد و او نیز تصدیق داشت که استقرار حکومت اسلامی، یکی از شرط‌های اصلیش استقلال دستگاه قضایی است به همین معنا که هیچ‌گونه تابعیتی از مبارزه بر سر قدرت سیاسی نکند و حتی از هیچ‌گونه جوسازی تأثیر نپذیرد. و بیشتر از این، از جوه‌های واقعی نیز نهراسد. و تنها خدا و حکم اسلام را بشناسد و اجرا کند. و اگر چنین دستگاه قضایی به وجود آمد و عدالت اسلامی مستقر شد و مردم حقوق و منزلت‌های ثابت و قانونی پیدا کردند، آن وقت انقلاب ما از خطر رهیده و وارد مرحله‌ای شده است که در ابتدا، مرحله استقلال نظامی اسلامی بود و حق، ما در حال حاضر در همه جبهه‌ها درگیریم. به من می‌گویند و یا گفته‌اند چرا حرف‌ها را به مردم می‌زنم و چرا نمی‌روم بنشینم در اتاقها و این مسایل را با کسانی که این حرف‌ها راجع به آنهاست حل کنم، جواب این چرا هم این است که به قول مرحوم طالقانی، اولاً حرفی محرمانه از مردم نداریم که با مردم نتوانیم زد و با قیام‌های مردم بتوان زد، ثانیاً مسئله این جاست که ما درباره مسایل مختلف کشور، چه مسایل نظامی و امنیتی و چه مسایل اقتصادی، چه مسایل فرهنگی و چه مسایل معنوی بارها و بارها هشدار می‌دهیم، اطلاعات جمع آوری نکنیم، و اینها را به صورت تحلیل‌هایی روشن در می‌آوریم و ارائه می‌دهیم و کوشش می‌کنیم، توجیه می‌کنیم و توضیح می‌دهیم برای این که متقاعد کنیم به ضرورت انجام، یا عملی و یا انجام گرفتن کاری. اما در عمل، ما می‌بینیم نه تنها سر جای اولیم، بلکه عقب‌تر هم می‌رویم و مشکلات و موانع و خطرات سر می‌رسد و آن وقت همه مات می‌مانند که با وجود این همه تبلیغات رادیو و روزنامه، چطور این مسئله به این صورت انجام گرفت و البته افکار عمومی آسان نمی‌پذیرد که این تبلیغات نادرست بوده و سکوت برای او بی‌معنا و غیرقابل فهم می‌گردد. اگر ما تصمیماتی را که حالا آماده‌ایم بگیریم، به موقع گرفته بودیم. معنای مکتبی بودن هم همین است والا ما مشمول همان سخن خودمانی هستیم که می‌گوید: قربان عقل آخر مسلمان، اگر عقل آخر را اول نیز به کار می‌بردیم و این مشکلاتی که داریم، از ابتدا نمی‌گذاشتیم به وجود بیایند. بدیهی است که وضع ما وضع دیگری بود. اما غصه گذشته را هم نمی‌توان خورد. ناچار باید عمل کرد و معنایش این است که از هم اکنون باید پذیرفت که مکتبی کسی است که برای تصمیم هر کاری، تصدی هر کاری، صلاحیت و علم و تجربه آن کار را ندارد. اگر کسی کاری را می‌خواهد، اما تجربه و علم آن کار را ندارد، آدم مکتبی نیست، ضد مکتبی است. ما در ۱۸ ماه گذشته بسیار ضرر بابت ناشی‌گریها، ندانم کاریها، ناآشناییها و ندانستنیها کرده‌ایم. اینک زمان، زمان آن است که بدانیم انسان معتقد آن انسانی است که برای کاری، خود را داوطلب می‌کند که علم و تجربه و توانایی انجام آن کار را داشته باشد و اگر نداشت و داوطلب شد مکتبی نیست و با خود و مردم خود به راه دورغ رفته است، یعنی دروغ گفته است.

اگر این معنا حل بشود، مثل همان ایدئولوژی قدرت است و از همان هم ناشی است. انسان معتقد به خداهرگز زیر بار کاری که آن را نمی‌داند، نمی‌رود و همان طور که پیش از این گفتم انسان معتقد نمی‌تواند بی‌کار هم بماند، باید شب و روز کار کند. همین مسئله اگر درست فهمیده بشود، همه بفهمند و از روی اعتقاد به آن عمل کنند، خود به خود نزدیک به تمام مشکلات، حل شده‌اند. اینها که می‌گویم یک نظری نیست که به مناسبت تهیه بیان کارنامه روز، عنوان شده باشد. اینها یکی از دهها مطالبی است که در این زمینه‌ها امروز هم در جمع مسئولان امنیت حفاظت مرزهای میهن اسلامی مورد بحث واقع شد. بنابراین ما ناگزیر با یک مشکل روبرو هستیم و نمی‌توانیم آن را نبینیم. اگر امروز که عراق حمله کرده است، احتمال دارد این حمله گسترده نیز بشود، می‌توان خطر را دید و روزهای پیش از امروز چون خطر دیده نمی‌شود، باز می‌شد گفت اینها حرف‌هایی است که می‌زنند برای این که بترسانند و قدرت بگیرند. اگر آنهایی که نوشته بودند این مطالب را بزرگ می‌کنند تا مانع تشکیل دولت خط امام بشوند و دهها اگر دیگر را بر این اگرها وقتی می‌افزاییم، آن وقت اهمیت این مسئله را بهتر و دقیق‌تر می‌فهمیم، می‌فهمیم که چگونه نحوه حل این مسئله اساسی برای ما نقش مهم و تعیین‌کننده دارد. چرا باید ساعتها وقت صرف بشود برای حل مشکلی که در حقیقت از پیش می‌دانیم چندان حل ساده‌ای ندارد. چون همه از موضع ایدئولوژی قدرت با یکدیگر برخورد می‌کنند برای این که حجت تمام شود و مردم کشور دقیقاً بدانند موانع ذهنی که همین ایدئولوژی قدرت است که به صور مختلف در رفتارها می‌افزاید، بروز و ظهور می‌کند، از جمله موانع پیشرفت کارهاست. بسیاری چیزها است که چه من کتباً، و چه در گفتگوها در اطاقهای در بسته عنوان کرده‌ام، البته آن‌ها را به مردم نگفته‌ام و همواره این خطر هست که کاسه کوزه‌ها، بر سر من بشکند و تقصیرها را به گردن من بیاندازند. اما از ابتدای انتخاب به ریاست جمهوری و پیش از آن تا امروز من یک به یک نسبت به مسایل کشور هشدار داده‌ام و این هشدارها مانع از آن نشده است که خود شب و روز بکوشم تا با وجود همه موانع کار را پیش ببرم. با این حال مشکلات جدیدی سر بر می‌آورند و باید ما را استوار و نستوه بیابند.

صبح نخست خبری را و سپس گزارش هیئت نظامی را مطالعه کردم. بعد رئیس ستاد و فرمانده نیروی زمینی آمدند و درباره وضع نظامی در غرب کشور و دیگر نقاط صحبت کردیم، بعد من از آنها خواستم که به اتفاق فرمانده سپاه پاسداران به نزد امام بروند و وضعیت را به ایشان عرض کنند و کسب دستور کنند. بعضی مشکلات را هم که دارند در میان گذارند تا با راهنمایی‌های امام آن مشکلات رفع بشود. بعد گزارشاتمی درباره سیاست خارجی خواندم. پس از آن ابوالولید و سفیر فلسطین که می‌گفتند به دعوت صدام حسین به عراق رفته بودند، آمدند و مطالبی را که او به آنها گفته بود به من گفتند. گفتند که او به حملات و ضربات پاسخ می‌دهد و آنها زمین‌هایی را که به دولت عراق متعلق است می‌خواهند و کار دیگری ندارند و قصد جنگ ندارند. می‌گفتند ابرقدرت‌ها از این جنگ استفاده می‌کنند و باید راه حل سیاسی یافت. پس از آنکه صحبت‌ها را شنیدم و پیامی را هم که یاسر عرفات فرستاده بود خواندم، نظرهای خود را با آنان گفتم. بعضی نکات را در شکل سؤال گفتم. گفتگو را نوشته‌اند و به موقع خود منتشر خواهد شد. چند اصلی را که ما در رابطه با عراق از آن پیروی می‌کنیم، شروع کردم. مسئله از لحاظ ما اینست که درگیری تا آن حد توسعه نیابد که موجب شود فشار اسرائیل بر همسایگان و خصوصاً سوریه و لبنان و نیروی مقاومت فلسطین افزایش پیدا کند. به گمان ما این را حمله نظامی صدام حسین به خاک ما با توطئه‌ای که آمریکا و سادات و بگین در خاورمیانه دارند آشکارا در رابطه است. بعد گفتم مسئله دوم که ما در مقابل با یورش نظامی عراق بدان پای بندیم این است که نمی‌خواهیم در دوران جمهوری اسلامی احساسات ضدعربی را که رژیم سابق کوشش داشت در جامعه ما به وجود بیاورد برانگیخته شود، بلکه خواهانیم به حکم تعالیم اسلامی، ملت‌های مسلمان در برابری و برادری زندگی کنند. مطلب سوم این است که ما می‌دانیم دولت عراق می‌تواند در کوتاه مدت از اینجا و آنجا مخصوصاً از غرب برای جنگ با ما سلاح تهیه کند و ما این را هم می‌دانیم که رژیم عراق به مردم عراق متکی نیست بنابراین قادر به جنگ طولانی با ما نخواهد بود. و قسمت‌های کوهستانی غرب ایران به قربانگاه ارتش عراق تبدیل خواهد شد و البته ما مایل نیستیم نیروهایی که باید و می‌توانند برضد دشمن مشترک ما صهیونیسم به کار روند در مرزهای ما مستقر بشوند. من به آنها گفتم که وقتی دو درجه دار و افسر ایرانی به نزد من آمدند تا بگویند دو میگ عراقی را ساقط کرده‌اند به آنها گفتم من از شجاعت شما بسیار خوشحالم و احساس غرور می‌کنم، اما از این که دو میگ که می‌توانست بر ضد اسرائیل به کار رود سقوط کرده است غمگینم. البته مطالبی دیگر هم عنوان کردند و بالاخره گفتم تا وقتی که ما آثار تجاوز را از بین نبریم طبیعی است که نمی‌توانیم هیچ‌گونه پیشنهاد دیگری را مورد بررسی قرار دهیم. از نظر ما اول باید آثار تجاوز از بین برده شود، بعد از آن مداخلات در امور داخلی ما چه در کردستان، چه در خوزستان به کلی قطع گردد، آن وقت می‌توان نشست راجع به امکان مذاکره درباره مسائلی فی‌مابین با نظر مجلس راه حل جست. بعد درباره تبلیغات شدید ضدانقلاب اسلامی ایران مفصل صحبت کردند و اصرار داشتند که ما تبلیغات نداریم، باید به این تبلیغات خصمانه به طور جدی پاسخ بدهیم. البته اینرا درست می‌گویند. بعد از حمله عراق در جایی از دنیا به سود ایران عمل و تظاهراتی انجام نگرفت این خود نشان می‌دهد که آنچه در ایران می‌گذرد، در خارج ایران آن طور که بعضی کوشش می‌کنند وانمود کنند، نیست و فقدان تبلیغات صحیح از میدان دادن به دشمن که هرگونه خواست انقلاب ما را معرفی کند عذاب آورتر است و عواقب ناهنجاری دارد. بعد چند تن از دانشگاهیان آمدند و درباره اوضاع دانشگاهها و بازگشایی دانشگاهها و یک موضوع دیگر گفتگو کردیم. در همین وقتها بود که خانم اعظم طالقانی از مرز تلفن کردند. او یک کمبودهایی را در آنجا ملاحظه کرده بود که می‌خواست به زودی رفع شوند.

صبح به ستاد ارتش رفتیم، تا ساعت ۱/۵ در آنجا با رئیس ستاد به مسایل نظامی پرداختیم، روی هم وضع خوب بود. کوشیدیم که تصویری از میزان کارآیی ارتش به دست آوریم در مقایسه با روزهای اول انتخاب من به ریاست جمهوری، میزان کارآیی ارتش در نیروی دریایی موافق گزارش فرمانده نیروی دریایی از میزان مادی، یعنی وسایل و تجهیزات ۶ تا

۷ برابر و از نظر روحیه و کارآیی بمراتب بیشتر شده است و نیروی هوایی از نظر تجهیزات و امکانات ۸ برابر و از نظر روحیه، بیشتر از این و از نظر نیروی زمینی حالات گسیختگی و عدم انسجام روزهای اول، به کلی از بین رفته و اینک انسجام پیدا کرده است و تردید نیست که این روحیه قوی که در ارتش در نیروی زمینی در مرز خود شاهد آن بودیم، نشانه‌ای از رسوخ جدی اندیشه اسلامی، اخلاق و فکر اسلامی در ارتش است یقین داریم که این ارتش روز به روز اسلامی تر نیز خواهد شد. پس از این ارزیابی که با حضور فرماندهان به عمل آمد، دستور احضار نیروی ذخیره را امضا کردم و تماس با جبهه‌های مختلف برقرار شد و من به سنجش کلی وضع در نقاط مختلف کشور پرداختم، بعد به محل اطاق عملیات فرماندهی رفتیم و در آنجا آقای معین فر، گزارش سفر به اوپک را داد.

قبل از او شب پیش من فراموش کردم در گزارش، درست بیان کنم. صراف آمده بود و او نیز گزارش سفر خود را داده بود، خلاصه این گزارش این است. اما قبل از این که گزارشش را بگویم، لازم است این معنا را با شما خوانندگان ستون در میان بگذارم. لابد شما نیز شنیده یا خوانده‌اید که می‌گویند من در انتقاد از وضعیت، ایجاد یأس می‌کنم و دشمن را از نابسامانیها آگاه می‌گردانم، حال این که این گونه امور را اینها بهتر می‌دانند، چرا که خریدار نفت ما هستند و می‌دانند چقدر می‌خرند و چه پولی بابت آن می‌پردازند و حتی می‌دانند در کدام بانکهای خارجی ما این پولها را به حساب خودمان می‌گذاریم. آن که نمی‌داند هموطن خود ماست و لازم است که بداند، برای این که وقتی خطر رسید و از پیش نمی‌دانست، از خود می‌پرسد آیا مسئولان امور حقایق را به او گفته‌اند و آیا می‌توان به حرفهای آنها اعتماد کرد یا نه. بنابراین مسایل، مسایلی نیستند که با مردم آنها را در میان نگذاریم، باید با مردم در میان بگذاریم تا به طور روشن مردم از وضع کشور آگاه بشوند.

پس از ذکر این مقدمه باید گفت که موافق گزارش این دو نفر، عربستان سعودی و عراق بر روی هم ۱۲ میلیون بشکه در روز نفت صادر می‌کنند و ۳ میلیون بشکه در روز نفت اضافه بر احتیاج بازار در دریاها سرگردان است، معنای این حرف آن است که بازار نفت اشباع شده و نیاز به نفت ایران کم از کمتر می‌شود.

بنابراین روشن است که این دو کشور دست در دست امریکا در صدد یک جنگ اقتصادی بر ضد ایران هستند و همه کس نتیجه این روش را می‌تواند بفهمد، به هر رو با توجه به این که ذخایر ارزی ما که در همان روزهای اول رفتن من به وزارت دارایی کوشش شد افزایش پیدا کند، افزایش نیز پیدا کرد. در اثر محاصره اقتصادی رو به کاهش است و میزان صادرات نفت ما نیز کم است، اما مشکل اصلی ما جای دیگر است، مشکل ما این است که بودجه ما دچار دو عیب اساسی است:

عیب اول این که بسیار کسر دارد تقریباً ۱/۳

و عیب دوم این که به خلاف داد و قال‌ها که می‌شد و این که سازمان برنامه نمی‌دهد و نمی‌گذارد و به موقع پول نمی‌رساند و کوشش‌هایی که شد، برای این که این موانع برداشته شود، بودجه عمرانی کم مان به مصرف نرسیده است این به دو علت اساسی است: یکی این که به صرف رساندن بودجه، یعنی ابزار و امکانات فنی می‌خواهد که وجود ندارد و دیگر این که کسانی که به مصرف رساندن بودجه عمرانی را تصدی می‌کنند، باید علم و تجربه داشته باشند و این را به صورت طرحهای واقعی قابل اجرا درآورند و اجرا کنند و از نابخشودنی یاری چنین کسان، بسیار کمند. این دو عیب موجب می‌شود که هزینه‌های مصرفی بالا برد، یعنی بودجه عادی دولت و هزینه‌هایش زیاد بشود و تولید در داخل کم بگردد و ناچار از واردات بشود و وقتی امکان وارد کردن نیز نباشد، آن وقت تورم افزایش شدید می‌یابد.

در حال حاضر ما مواجه هستیم با کمی صادرات نفت، کاهش ذخایر ارزی، کاهش واردات و افزایش هزینه‌های جاری و این البته برای یک اقتصاد، علامت بدی است و باید به سرعت در صدد تدارک برآمد. تدارک این طرح، یکی به رفع موانع برای واردات ابزار و وسایل تولید است و دیگری لیج نکردن با واقعیت و میدان دادن به استعداد و علم و تجربه. پس از این که گفت که در آن اوپک، عربستان سعودی و عراق از سیاست محافظه کارانه پیروی کردند و وقتی نماینده ایران به آنها می‌گفته است: تولید نفت را پایین آورید، نماینده عربستان گفته است: قیمت را پایین بیاورید تا ما تولید را پایین بیاوریم. ظاهراً خود آمریکا و غرب بهتر از این منافع خودشان دفاع نمی‌کنند. بعد با این حال گفت که قراره درباره کاهش تولید گذاشته شده است درباره قیمت نفت و این که چگونه با کشورهای صنعتی و غیر صنعتی معامله شود. طرح را در آنجا عنوان کردند. عربستان سعودی و عراق مخالف بودند که وضع بودجه خوبست ما یک صندوق داریم و از آن صندوق به کشورهای غیرصنعتی کمک می‌کنیم و الجزیره و لیبی هم ظاهراً در پی تشکیل وام بودند و به نظر من باید این اصل را پذیرفت که کشورهای صنعتی نفت را اول می‌خرند و از این نقشی که نفت در اقتصاد آنها ایفا می‌کند. و ۹۰ درصد نفت را آنها می‌خرند. کشورهای غیرصنعتی نفت را گران می‌خرند، برای این که نفت در اقتصاد آنها تنها یک نقش دارد، افزایش واردات از کشورهای صنعتی و این که نقش مهمی دارد در کسر بازرگانی خارجی آنها و باید ما به عدالت

عمل می‌کنیم. یعنی نفت را برای آن‌ها ارزانتر و برای کشورهای صنعتی گرانتر بکنیم.  
بعد ما از نو، به مسایل نظامی در خلیج پرداختیم و تهدیدهایی که عراق کرده است که پرچم عراق را بزنند و چنین کنند و چنان کنند. بعد، اطلاعاتی رسید که یک ناوچه آنها را غرق کرده‌اند و آنها هم ناوچه ژاندارمری را غرق کردند. و بعد آقای محلاتی آمد درباره این که فردا یکشنبه در سپاه جلسه بشود برای تمرین هماهنگی در جبهه غرب، شب خانم اعظم طالقانی آمد و بعد از او برادر و دامادشان تا یک بعد از نیمه شب گزارش محلی را می‌داد و می‌گفت که من تا این سفر نکرده بودم نمی‌دانستم ارتش این روحیه را پیدا کرده و خوشبین نبودم، سابق که برای مسایلی بدبین بودم بعد از انقلاب هم خوشبین نبودم و آنجا که رفتم دیدم که ارتش چه روحیه قوی و اسلامی پیدا کرده و مثل اسب خوش جنس، بی‌قرار حرکت است و می‌خواهد که حمله بشود و امکان داشت که اگر زود دستور حمله ندهیم، ممکن است خود آنها کاری بکنند و نامه‌هایی هم از ارتشی‌ها آورده بود. بعضی از آن‌ها تقاضاهایی داشتند. گزارشی هم آورده بود، یعنی خود از سفر خودش تهیه کرده بود و امروز هم به این ترتیب تمام شد.